



صَرَفٌ عَرَبِيٌّ (٢)

استاد عبد الہادی فقہی زادہ





صرف عربی (۲)

مدرس: استاد عبد الہادی فقہی زادہ

ارزیابی: استاد سید محمد حسینی نیا

تدوین: سعید شفیعی / رضا میر ابوالحسنی

ویرایش: نوروز امینی

حروف چینی و صفحہ آرای: فاطمہ صادقی / محمد جواد جہانی / نرجس حسنلو

نیم سال اول سال تحصیلی ۸۵ - ۸۴

ویراست دوم، مهر ۸۳

جلسه اول

اهداف درس.....	۲
درآمد.....	۲
معرفه و نکره.....	۲

جلسه دوم

اهداف درس.....	۸
درآمد.....	۸
انواع معرفه.....	۸
اسم معرفه به الف و لام.....	۸
الف) الف و لام تعریف.....	۱۰
ب) الف و لام زائده.....	۱۱
ج) الف و لام موصوله.....	۱۱
اسم علم.....	۱۲

جلسه سوم

اهداف درس.....	۱۶
درآمد.....	۱۶
معرفه به ندا.....	۱۶
اسم اشاره.....	۱۷

جلسه چهارم

اهداف درس.....	۲۲
درآمد.....	۲۲
اسم موصول.....	۲۲
مضاف به اسم معرفه (معرفه به اضافه).....	۲۵

جلسه پنجم

اهداف درس.....	۲۸
درآمد.....	۲۸
ضمایر منفصل و متصل.....	۲۸
ضمایر متصل.....	۲۹
ضمایر بارز و مستتر.....	۳۱
نون وقایه.....	۳۳

جلسه ششم

اهداف درس.....	۳۸
درآمد.....	۳۸
مذکر و مؤنث.....	۳۸

انواع مذکر و مؤنث	۳۹
نشانه‌های اسم مؤنث	۴۱
جلسه هفتم	
اهداف درس	۴۴
درآمد	۴۴
انواع اسم مؤنث	۴۴
چگونگی مؤنث ساختن اسم و صفت	۴۵
جلسه هشتم	
اهداف درس	۵۰
درآمد	۵۰
مفرد، مثنی و جمع	۵۰
مثنی و ملحقات آن	۵۱
تثنية اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص، ممدود و محذوف الآخر	۵۴
جلسه نهم	
اهداف درس	۶۰
درآمد	۶۰
انواع جمع	۶۰
جمع مذکر سالم و ملحقات آن	۶۲
علامت جمع مذکر سالم در اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص و ممدود	۶۵
جلسه دهم	
اهداف درس	۶۸
درآمد	۶۸
جمع مؤنث سالم	۶۸
ملحق به جمع مؤنث سالم	۷۰
جلسه یازدهم	
اهداف درس	۷۴
درآمد	۷۴
جمع مکسر	۷۴
انواع جمع مکسر	۷۶
جمع قلّت و جمع کثرت	۷۶
جلسه دوازدهم	
اهداف درس	۸۴
درآمد	۸۴
جمع الجمع و منتهی الجموع	۸۴
اسم جمع	۸۸
اسم جنس افرادی و اسم جنس جمعی	۹۰
جلسه سیزدهم	
هدف درس	۹۲
درآمد	۹۲
انواع مصدر	۹۲
مصدر و اسم مصدر	۹۵

جلسه چهاردهم

اهداف درس.....	۹۸
درآمد.....	۹۸
جامد و مشتق.....	۹۸
انواع جامد (۱).....	۹۹
اسم ذات و اسم معنی.....	۹۹
انواع جامد (۲).....	۱۰۰
جامد مصدری و جامد غیر مصدری.....	۱۰۰
انواع مشتق.....	۱۰۲

جلسه پانزدهم

اهداف درس.....	۱۰۶
درآمد.....	۱۰۶
انواع مشتق (۱).....	۱۰۶
اسم فاعل.....	۱۰۶
تغییرات اسم فاعل در فعلهای معتل.....	۱۰۹
انواع مشتق (۲).....	۱۰۹
اسم مفعول.....	۱۰۹

جلسه شانزدهم

اهداف درس.....	۱۱۶
درآمد.....	۱۱۶
انواع مشتق (۳).....	۱۱۶
صفت مشبّهه.....	۱۱۶
انواع مشتق (۴).....	۱۲۰
صیغه مبالغه.....	۱۲۰

جلسه هفدهم

اهداف درس.....	۱۲۴
درآمد.....	۱۲۴
انواع مشتق (۵).....	۱۲۴
اسم تفضیل.....	۱۲۴
حالتهای کاربرد اسم تفضیل.....	۱۲۷

جلسه هجدهم

هدف درس.....	۱۳۲
درآمد.....	۱۳۲
انواع مشتق (۶ و ۷).....	۱۳۲
اسم زمان و اسم مکان.....	۱۳۲
انواع مشتق (۸).....	۱۳۴
اسم ابزار.....	۱۳۴

جلسه نوزدهم

اهداف درس.....	۱۳۸
درآمد.....	۱۳۸
اسمهای مقصور، ممدود و منقوص.....	۱۳۸

الف) اسم مقصور	۱۳۸
ب) اسم ممدود	۱۴۰
ج) اسم منقوص	۱۴۲
جلسه بیستم	
اهداف درس	۱۴۶
درآمد	۱۴۶
قواعد عمومی تصغیر	۱۴۶
اوزان اسم مصغر	۱۴۷
جلسه بیست و یکم	
اهداف درس	۱۵۲
درآمد	۱۵۲
قواعد خاص تصغیر	۱۵۲
الف) تصغیر کلماتی که یکی از حروف آنها عله است	۱۵۲
ب) تصغیر اسمهایی که مانند کلمات سه حرفی مصغر می شوند	۱۵۴
ج) تصغیر اسمهایی که مانند کلمات چهار حرفی مصغر می شوند	۱۵۵
قاعده	۱۵۵
د) تصغیر اسمهایی که یکی از حروف اصلی آنها حذف شده است	۱۵۵
ه) تصغیر مثنی و جمع	۱۵۶
جلسه بیست و دوم	
اهداف درس	۱۶۰
درآمد	۱۶۰
اسم منسوب	۱۶۰
طریقه ساختن اسم منسوب	۱۶۱
الف) اسمهای مقصور	۱۶۱
ب) اسمهای منقوص	۱۶۲
ج) اسمهای ممدود	۱۶۳
د) اسمهای مختوم به یاء مشدد	۱۶۴
جلسه بیست و سوم	
اهداف درس	۱۶۸
درآمد	۱۶۸
طریقه ساختن اسم منسوب	۱۶۸
ه) اسمهایی که حرفی از آنها محذوف است	۱۶۸
و) اسمهای مثنی و جمع	۱۶۹
ز) علم مرکب (برای مطالعه بیشتر)	۱۷۰
ط) نسبتهای شاذ (برای مطالعه بیشتر)	۱۷۲
اسم متصرف و غیر متصرف	۱۷۳
جلسه بیست و چهارم	
اهداف درس	۱۷۶
درآمد	۱۷۶
عدد اصلی	۱۷۶
انواع اعداد اصلی	۱۷۷

۱- اعداد مفرد	۱۷۷
قاعده	۱۷۸
۲- اعداد مرکب	۱۸۰
۳- اعداد عقود	۱۸۲
۴- اعداد معطوف	۱۸۲
ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)	۱۸۴
جلسه بیست و پنجم	
اهداف درس	۱۸۶
درآمد	۱۸۶
عدد ترتیبی	۱۸۶
ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)	۱۸۸
جلسه بیست و ششم	
هدف درس	۱۹۲
درآمد	۱۹۲
تجزیه اسم	۱۹۲
ملاحظه	۱۹۳

جلسه اول

معرفه و نکره (۱)

- ۲..... اهداف درس
- ۲..... درآمد
- ۲..... معرفه و نکره

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسمهای معرفه و نکره؛
- ✓ چگونگی معرفه ساختن اسم نکره؛
- ✓ نکره محضه (تامه) و نکره غیر محضه (ناقصه)؛
- ✓ موارد افاده عموم با اسم مفرد نکره.

درآمد

خدمت یکایک دانشجویان عزیز سلام عرض می‌کنم. خوشحالم که دروس صرف عربی (۱) را به خوبی فرا گرفته‌اید و از عهده حل تمرینها برآمده‌اید.

در آغاز توصیه می‌کنم قواعد صرف عربی (۱) را، که چکیده آنها در پایان هر بخش از درس با عنوان قاعده آمده است، مجدداً مرور کنید و برخی از تمرین مهم را دوباره از نظر بگذرانید تا آمادگی لازم را برای ورود به مباحث صرفی این نیم‌سال تحصیلی به دست آورید.

شایان گفتن است که محور درسهای صرف عربی (۲) مباحث مربوط به «اسم» است که قبلاً با تعریف و نشانه‌های آن آشنا شده‌ایم و در اینجا انواع و مسائل آن را خواهیم شناخت. سبک ارائه درسهای همان سبک و سیاقی است که در درسهای صرف عربی (۱) بدان پایبند بوده‌ایم و تفاوت چندانی با شیوه ارائه دروس صرف عربی (۱) ندارد.

امیدوارم در این نیم‌سال تحصیلی، که در انتهای آن درسهای علم صرف پایان خواهد یافت، نیز بتوانید بهره لازم را ببرید.

دروس صرف عربی (۲) با مجموعه درسهایی آغاز می‌شود که از مبحث «معرفه و نکره» گفتگو می‌کند. در هر زبان، اسم یا معرفه است یا نکره؛ یعنی یا از قبل برای شنونده آشناست یا آشنا نیست و در ذهن او پیشینه‌ای از آن وجود ندارد. اما سؤال این است که آیا در صرفی اسم معرفه فقط یک گونه است یا انواعی برای آن یافت می‌شود؟ برای یافتن پاسخ این سؤال مهم و اساسی باید مباحث بعدی را به دقت مورد توجه قرار دهید.

معرفه و نکره

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- هُوَ عَالِمٌ.

۲- أَحْمَدُ طَالِبٌ.

۳- هَذَا صَفٌّ.

۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.^۱

۵- الْحَافِلَةُ قَادِمَةٌ.

۶- مِسْطَرَّتِي جَمِيلَةٌ.

۷- يَا تَلْمِيزُ، اُكْتُبْ وَاجِبَاتِكَ الدَّرَاسِيَّةَ.

(ب)

۱- جَاءَ رَجُلٌ.

۲- حَاضِرَ اُسْتَاذٍ فِي قَاعَةِ الْمُحَاضَرَةِ.

۳- رَأَيْتُ شَابًا يَرْكُضُ.^۲

توضیح

اسم‌هایی که در دسته «الف» مشخص شده‌اند معرفه و اسم‌هایی که در دسته «ب» مشخص شده‌اند نکره‌اند؛ زیرا اسم‌هایی همچون «هُوَ، أَحْمَد، الْحَافِلَةُ وَ تَلْمِيزُ» که در این جملات به کار رفته‌اند در حقیقت شناخته شده‌اند و از هر کدام آنها سابقه‌ای در ذهن خود داریم. اما اسم‌های دسته «ب»، یعنی «رَجُلٌ، اُسْتَاذٌ وَ شَابًا»، اسم‌هایی ناشناخته‌اند که هیچ‌گونه سابقه ذهنی از آنها نداریم؛ زیرا با شنیدن آنها مرد، استاد یا جوان مشخصی در خاطر نمی‌آید، بلکه هر مرد، استاد یا جوانی می‌تواند مصداق آن باشد.

در زبان عربی بیشتر اسم‌ها یا «الف و لام تعریف» دارند یا «تنوین». البته این قاعده همیشگی و ثابت نیست، بلکه استثناهای مشخص و فراوانی دارد که در آینده از آنها گفتگو خواهیم کرد. نشانه‌های اسم معرفه و نکره در فارسی و عربی به تفکیک عبارت‌اند از:

۱- معرفه: در فارسی نشانه خاصی برای اسم معرفه وجود ندارد؛ یعنی وقتی می‌گوییم: «مرد آمد.» در واقع با مکث و تکیه‌ای که بر واژه «مرد» می‌کنیم مردی که می‌شناسیم یا از او سخن گفته‌ایم به ذهن می‌آید، اما در زبان عربی چنین اسم‌هایی غالباً «الف و لام» می‌گیرد و اسمی که این نشانه را نداشته باشد یا معرفه نیست یا حالتی استثنایی دارد.^۳

۲- نکره: اسم نکره در عربی اسمی است که بر شیئی غیر معین دلالت می‌کند، حرف تعریف ندارد و غالباً تنوین می‌گیرد؛ مانند: «کتاب» (کتابی)، «کتاباً» (کتابی را)، و «مِنْ کتابٍ» (از کتابی)؛ بنابراین می‌توان گفت بیشتر اسم‌های عربی یا «الف و لام» دارند که در این صورت معرفه‌اند، یا «تنوین» که در این صورت نکره‌اند؛ از این رو حرف تعریف و تنوین هرگز در کلمه‌ای با هم جمع نمی‌شود؛ مثلاً نمی‌توان گفت: «الْکِتَابُ».

با دقت در جملات دسته «الف» درمی‌یابیم که هیچ‌یک از اسم‌های مشخص‌شده از نظر ساختمان صرفی به هم شبیه نیستند. اسم‌های معرفه در این جملات به ترتیب عبارت‌اند از: «ضمیر (هُوَ)، اسم علم (أحمد)، اسم

۱. بهترین سخن آن است که کوتاه و گویا باشد.

۲. حَافِلَةٌ: اتوبوس؛ مِسْطَرَةٌ: خط‌کش؛ وَاجِبَاتٌ: تکالیف؛ حَاضِرٌ: سخنرانی کردن؛ قَاعَةُ الْمُحَاضَرَةِ: سالن (تالار) سخنرانی، رَكْضٌ (دویدن).

۳. مانند بعضی از اسم‌های علم که علی‌رغم پذیرش تنوین معرفه‌اند؛ مانند: «مُحَمَّدٌ»، «عَلِيٌّ» که اصطلاحاً به تنوین آنها «تنوین تمکین» گفته می‌شود؛ یعنی این نوع از اسم‌ها توانایی پذیرش تنوین را دارند.

اشاره (هذا)، اسم موصول (ما)، اسم مُحَلّی به الف و لام (الحافِلَة)، اسم مضاف (مِسْطَرَة) و معرفه به ندا (تَلْمِیْذُ). بر این اساس می‌توان گفت روی هم رفته در عربی اسمهای معرفه هفت نوع‌اند که عبارت‌اند از: «اسم مُحَلّی به ال (الف و لام دار)، عَلَم، اسم مضاف به معرفه، اسم اشاره، اسم موصول، ضمیر و معرفه به ندا» که در ادامه به تفصیل از آنها گفتگو خواهیم کرد و با احکام و مباحث مربوط به هر کدام از آنها آشنا خواهیم شد.

قاعده

- ۱- معرفه: اسمی است که بر شیء، حیوان یا انسان معین و شناخته‌شده‌ای دلالت می‌کند.
- ۲- نکره: اسمی است که بر شیء، حیوان یا انسان نامعینی دلالت می‌کند.
- ۳- اسم نکره در زبان فارسی با نشانه‌های «یک» در آغاز کلمه یا «یاء (ی)» در پایان کلمه مشخص می‌شود و در زبان عربی اغلب با «تنوین».
- ۴- اسمهای معرفه در عربی عبارت‌اند از: ۱- اسم مُحَلّی به الف و لام؛ ۲- عَلَم؛ ۳- اسم مضاف به معرفه؛ ۴- اسم اشاره؛ ۵- اسم موصول؛ ۶- ضمیر؛ ۷- معرفه به ندا.

پیوست

الف) چگونه می‌توان اسم نکره را معرفه کرد؟

- از بیشتر اسمهای نکره می‌توان به یکی از دو روش زیر اسم معرفه به دست آورد:
- ۱- با آوردن «ال» در آغاز اسم نکره، که در این صورت تنوین از آخر آن حذف می‌شود؛ مانند: «کتابُ» که تبدیل می‌شود به «الکتاب»؛
 - ۲- با اضافه کردن اسم نکره به اسم معرفه، که در این صورت تنوین از آخر آن حذف می‌شود؛ مانند: «قَلَمٌ» که تبدیل می‌شود به: «قَلَمِی» یا «قَلَمُ صَدِیقِی» و موارد دیگری از این دست.

ب) نکره محضه (تامه) و نکره غیر محضه (ناقصه / مخصّصه) چیست؟

- ۱- نکره محضه (تامه): نکره‌ای است که معنا و مفهوم آن بین افراد جنس خود شایع و انطباق آن بر هر فردی از افراد آن جایز است؛ مانند: «رَجُلٌ» که بر هر فردی از جنس مردان صدق می‌کند و هیچ قیدی ندارد که آن را در مرد خاصی محصور کند. اسم نکره هنگامی محضه یا تامه به شمار می‌رود که صفتی برای آن ذکر نشده و به نکره دیگری نیز اضافه نشده باشد.
- ۲- نکره غیر محضه (ناقصه / مخصّصه): نکره‌ای است که صرفاً بر برخی افراد جنس خود دلالت دارد، نه بر همه آنها؛ مانند: «رَجُلٌ مَهْدَبٌ» که تنها بر برخی مردان که «مهدب» هستند صدق می‌کند، نه بر مردان غیر مهدب؛ حال آنکه واژه «رَجُلٌ» به تنهایی نکره محضه است و با کسب صفت «مهدب» از حالت نکره محضه خارج می‌شود، در نتیجه از نظر معنایی دیگر شمول قبلی را ندارد؛ چون وصف «مهدب» در واقع از دایره مصادیق «رَجُلٌ» کاسته و حوزه معنایی آن را به «مردان مهدب» محصور کرده است. در نکره محضه هر قدر از دامنه مصادیق و افراد کاسته شود به همان میزان از مقدار ابهام آن کاسته می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت نکره غیر محضه اسم نکره‌ای است که:

- ۱- یا موصوف است و به واسطه داشتن صفتی خاص افرادی از آن جنس، که حائز آن صفت مشخص

نیستند، از دایرهٔ مصادیق آن خارج می‌شوند؛ مانند: «رَجُلٌ مُّهَذَّبٌ»؛

۲- یا به نکرهٔ دیگری اضافه شده است و به این ترتیب به شیء خاصی اختصاص یافته و از شمول مصادیق آن کاسته شده است؛ مانند: «رَجُلٌ قَرِیَّةٌ» و «ابنُ رَجُلٍ قَرِیَّةٍ»، که در مثال نخست «رَجُلٌ» به «قَرِیَّةٍ»، که اسمی نکره است، اضافه شده و بدین وسیله مصادیق آن محدود شده است، و در مثال دوم «ابن» به «رَجُلٌ»، که خود مضاف به اسم نکره «قَرِیَّة» است، اضافه شده و بدین ترتیب از دایرهٔ مصادیق آن کاسته است؛ از این رو دیگر همهٔ فرزندان را شامل نمی‌شود.

ج) در چه حالتی اسم مفرد نکره افادهٔ عموم می‌کند؟

اسم مفرد نکره معمولاً بر یک فرد از افراد جنس خود دلالت می‌کند، بدون اینکه از این میان بتوان مصادق مشخص و معینی برای آن تعیین کرد؛ مگر آنکه پس از نفی، نهی، استفهام یا شرط قرار گرفته باشد که در این صورت عموم افراد جنس خود را شامل می‌شود؛ مانند: «مَا رَأَيْتُ رَجُلًا»، «لَا تَضْرِبُ أَحَدًا»، «هَلْ جَاءَ أَحَدٌ؟» و ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ﴾^۴ که به ترتیب یعنی: «هیچ مردی را ندیدم»، «هیچ کس را نزن»، «آیا [هیچ] کسی آمده؟» و «[ای رسول]: اگر [هر] کسی از مشرکان از تو پناه خواست به او پناه ده». در اینجا منظور از «رَجُلًا»، «أَحَدًا» و «أَحَدٌ» یک فرد خاص نیست، بلکه این واژه‌ها سایر افراد جنس خود را نیز شامل می‌شوند.

برخی حالت‌های استثنایی دیگری نیز وجود دارد که در آنها اسم مفرد نکره پس از نفی، نهی، استفهام یا شرط قرار نگرفته، اما افادهٔ عموم کرده است؛ مانند کلمهٔ «نَفْسٌ» در آیهٔ مبارک ﴿عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَحْضَرْتُ﴾^۵ که مراد از آن همهٔ نفس‌هاست نه یک نفس، هرچند پس از نفی، نهی، استفهام یا شرط قرار نگرفته است.

۴. توبه / ۶؛ ترجمه: «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده».

۵. تکویر / ۱۴؛ ترجمه: «هر نفس بداند چه فراهم دیده».

جلسه دوم

معرفه و نکره (۲) اسم معرفه به الف و لام و اسم علم

- اهداف درس..... ۸
- درآمد..... ۸
- انواع معرفه..... ۸
- اسم معرفه به الف و لام..... ۸
- الف) الف و لام تعریف..... ۱۰
- ب) الف و لام زائده..... ۱۱
- ج) الف و لام موصوله..... ۱۱
- اسم علم..... ۱۲

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسم معرفه به الف و لام؛
- ✓ انواع الف و لام تعریف؛
- ✓ اسم علم و انواع آن.

درآمد

در درس پیشین کلیاتی در مورد اسمهای معرفه و نکره آموختیم و با چگونگی معرفه ساختن اسم نکره، نکره محضه و نکره غیر محضه و مباحث دیگری در این زمینه آشنا شدیم. در این درس و چند درس بعدی انواع اسم معرفه را بررسی خواهیم کرد. در این درس با دو نوع از آنها آشنا می‌شویم که عبارت‌اند از: اسم معرفه به الف و لام و اسم علم. گفتنی است پرکاربردترین نوع اسم معرفه، اسم معرفه به الف و لام است. همچنین در این قسمت، به مناسبت، از برخی از اسمها که با «الف و لام» شروع شده است و در عین حال این الف و لام نقشی در معرفه شدن آنها ندارد گفتگو کرده‌ایم که لازم است به دقت مورد توجه قرار گیرد.

انواع معرفه

اسم معرفه به الف و لام

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۶
- ۲- ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾^۷
- ۳- ﴿... كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَىٰ فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ﴾^۸

(ب)

- ۱- ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^۹
- ۲- أَنْتَ الْمَعْلَمُ.
- ۳- الرَّجُلُ أَصْبَرُ مِنَ الْمَرْأَةِ.

(ج)

۶. مائده / ۳؛ ترجمه: «امروز دین شما را برایتان تمام گردانیدم.»

۷. توبه / ۴۰؛ ترجمه: «آن‌گاه که در غار [ثور] بودند.»

۸. مزمل / ۱۶ و ۱۵؛ ترجمه: «... همان گونه که فرستاده‌ای به سوی فرعون فرستادیم، و [لی] فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید.»

۹. نساء / ۲۸؛ ترجمه: «انسان ناتوان آفریده شده است.»

۱- هُوَ أَخِي الَّذِي يَدْرُسُ فِي الْجَامِعَةِ.

۲- اللَّاتُ وَالْعُزَّىٰ مِنَ أَصْنَامِ الْعَرَبِ الْمَعْرُوفَةِ.^{۱۰}

۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».^{۱۱}

(د)

﴿إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾^{۱۲}

توضیح

اسمهای مُحَلَّى به الف و لام در دسته «الف» و «ب» در اصل نکره بوده و با اضافه شدن «ال» به آنها معرفه شده‌اند؛ از این رو «ال» در این اسمها الف و لام تعریف است.

الف و لامی که در آغاز اسمهای دسته «الف» آمده است الف و لام عهد نام دارد. در نمونه نخست، الف و لام بر اسمی که مقصود گوینده است و در هنگام سخن گفتن حضور دارد وارد شده است که آن را الف و لام عهد حضوری می‌خوانند. «ال» پس از «أی» در منادا نیز از این نوع است؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾.^{۱۳} در نمونه دوم الف و لام بر اسمی وارد شده است که مخاطب پیشینه ذهنی مشخصی از آن در ذهن دارد و با توجه به اینکه در سیاق آیاتی واقع شده است که از ماجرای هجرت پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و ابوبکر به مدینه سخن می‌گوید، مراد از «الغار» کاملاً شناخته شده و معلوم است. به این نوع «ال» الف و لام عهد ذهنی می‌گویند. در سومین نمونه، الف و لام بر اسمی وارد شده است که در قسمت قبلی جمله یک بار به صورت نکره آمده و اینک که برای دومین بار از آن یاد می‌شود، به صورت معرفه به «ال» آمده است. به این نوع «ال» الف و لام عهد ذکر می‌گویند.

اکنون به نمونه‌های مشخص شده در دسته «ب» بنگرید. الف و لامی که بر اسمهای این دسته وارد شده الف و لام جنس است که بر اسم مفرد داخل می‌شود و خود دو گونه است. در نمونه نخست به الف و لامی که بر واژه «الإنسان» وارد شده است الف و لام استغراق می‌گویند؛ زیرا این نوع از «ال» همه افراد جنس خود را شامل می‌شود؛ به طوری که می‌توان واژه «کلّ» را به جای آن قرار داد و گفت: «خُلِقَ كُلُّ إِنْسَانٍ ضَعِيفًا». در نمونه دوم نیز «ال»، «لا استغراق» است؛ با این تفاوت که «المعلم» یعنی فردی که همه خصوصیات یک معلم را دارد. در نمونه سوم «ال» حقیقت و ماهیت جنس را روشن می‌کند، ولی همه افراد جنس خود را در بر نمی‌گیرد و نمی‌توان به جای آن واژه «کلّ» را قرار داد. پس این جمله به این معناست که جنس مرد از جنس زن صبورتر است، نه اینکه همه مردان از همه زنان صبورترند. به این نوع از «ال» الف و لام بیان حقیقت می‌گویند. شایان گفتن است که اسم معرفه به «ال جنسیه» اگرچه ظاهراً معرفه است و احکام اسمهای معرفه بر آنها جاری می‌شود، ولی در معنا نکره است.

۱۰. أصنام: جمع «صنم»: بت؛ أصنام العرب المعروفة: بت‌های معروف عرب.

۱۱. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق؛ ج ۴، ص ۱۷۹.

۱۲. حدید/ ۱۸؛ ترجمه: «در حقیقت، مردان و زنان صدقه‌دهنده و [آنان که] به خدا وامی نیکو داده‌اند، ایشان را [پاداش] دو چندان گردد، و اجری نیکو خواهند داشت».

۱۳. انفطار/ ۶؛ ترجمه: «ای انسان، چه چیز تو را درباره پروردگارت مغرور ساخته؟»

حال به اسمهای مشخص شده در دسته «ج» توجه کنید. این اسمها پیش از گرفتن «ال»، خود معرفه بوده‌اند. «الَّذِي» در نمونه نخست اسم موصول است و اسمهای بعدی اسم علم هستند که خود معرفه‌اند و الف و لام نقشی در معرفه شدن آنها ندارد. بر این اساس، در واقع «ال» در این گونه اسمها «ال تعریف» نیست، بلکه الف و لام زائده است. این نوع از «ال» نیز خود به دو نوع تقسیم می‌شود. در نمونه‌های اول و دوم «الف و لام زائده» لازمه است. این نوع از الف و لام در چنین اسمهایی از آغاز وضع و استعمال عرب وجود داشته است؛ یعنی نخستین باری که استعمال شده است به همراه اسم معرفه آمده و هرگز از آن جدا نمی‌شود؛ پس «الَّذِي» اسم موصول و خود معرفه است و «اللَّاتُ» و «الْعُزَّى» دو بت از بت‌های دوران جاهلیت و علم‌اند، اما الف و لام به کار رفته در «الْحَسَنَ» و «الْحُسَيْنَ» زائده غیر لازمه است. این نوع از الف و لام در برخی از اسمهای علم به کار رفته است. در این موارد اساساً الف و لام به کار رفته است تا معنای دقیق واژگانی اسم علم را نشان دهد و به همین دلیل به آن الف و لام تلمیح نیز می‌گویند^{۱۴} که به معنای اشاره کردن است و بر معنای لغوی واژه «عَلَم» دلالت می‌کند.

و سرانجام در دسته «د» «ال» در «المُصَدِّقِينَ» و «المُصَدِّقَاتِ» در واقع حرف نیست، بلکه اسم موصول به معنای «الَّذِي» و هم‌خانواده‌های آن است. «ال موصوله» الف و لامی است که بر اسمهای فاعل و مفعول داخل می‌شود و منظور از آن عهد یا جنس نیست. بر این اساس معنای این دو واژه بدین گونه است: «إِنَّ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ وَ يُصَدَّقُونَ...». به این نوع از «ال الف و لام موصوله» می‌گویند.

قاعده

۱- اسم معرفه به «ال» اسمی است که با داخل شدن الف و لام تعریف بر آن معرفه شده است.

۲- الف و لام بر سه نوع است: الف) حرف تعریف؛ ب) حرف زائد؛ ج) اسم موصول.

الف) الف و لام تعریف

این الف و لام خود بر دو گونه است:

۱- الف و لام عهد، که خود به سه نوع تقسیم می‌شود:

الف) الف و لام عهد حضوری: این «ال» بر اسمی که مقصود گوینده است و در هنگام سخن گفتن حضور دارد وارد می‌شود؛ مانند الف و لام «الْيَوْمَ» در آیه مبارک «الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»^{۱۵}.

۱۴. مثلاً هنگامی که می‌گوییم «الْحَسَنَ» مراد آن است که این فرد که «حسن» نام دارد، گویی خوبی و خیر در حقیقت با وی سرشته شده و در عمق وجود وی رسوخ کرده است و این به دلیل به کار رفتن «ال» به همراه آن است؛ و از آن جا که چنین الف و لام‌هایی به اصل معنای لغوی اسم علم اشاره دارند، به آنها ال تلمیح (به معنای اشاره کردن) گفته‌اند. همچنین نمی‌توان گفت که الف و لام در چنین اسمهایی الف و لام تعریف است؛ چه، این اسمها خود مستقلاً شناخته شده و معرفه‌اند، نه اینکه برای معرفه شدن به الف و لام تعریف نیاز داشته باشند. گفتنی است افزودن «ال» به این اسمها سماعتی است و نمی‌توان با قیاس بر آن چنین اسمهایی ساخت؛ ر.ک: علی الجارم و مصطفی امین، *النحو الواضح*، ج ۲، ص ۱۵۳؛ *موسوعة الصرف والنحو والاعراب*، امیل بدیع یعقوب؛ ص ۱۳۳؛ *آموزش صرف*، کشفی، عبدالرسول؛ ص ۲۴۹.

۱۵. مائده/ ۵؛ ترجمه: «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده.»

ب) الف و لام عهد ذهنی: این «ال» بر اسمی وارد می‌شود که مخاطب پیشینه ذهنی مشخصی از آن در ذهن دارد؛ مانند الف و لام «الکتاب» در آیه مبارک ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^{۱۶} که مقصود از آن قرآن کریم است.

ج) الف و لام عهد ذکر: این «ال» بر اسمی وارد می‌شود که در قسمت قبلی جمله یک بار به صورت نکره آمده باشد و اکنون که برای دومین بار از آن یاد می‌شود به صورت «معرفه به ال» بیاید؛ مانند الف و لام «الکتاب» در جمله «اِشْتَرَيْتُ كِتَابًا، فَقَرَأْتُهُ، ثُمَّ بَعْتُ الْكِتَابَ».

۲- الف و لام جنس، که بر اسم مفرد وارد می‌شود و خود بر دو گونه است:

الف) الف و لام استغراق: این نوع از «ال» همه افراد جنس خود را شامل می‌شود، به طوری که می‌توان لفظ «کل» را به جای آن قرار داد؛ مانند الف و لام «الإنسان» در آیه مبارک ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^{۱۷} باید توجه داشت که در این نمونه با اینکه «الإنسان» ظاهراً مفرد است، اما مستثنی واقع شده و یک گروه، یعنی ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، از آن جدا شده‌اند.

ب) الف و لام بیان حقیقت: این نوع از «ال» حقیقت و ماهیت جنس را روشن می‌کند، ولی همه افراد جنس خود را در بر نمی‌گیرد و نمی‌توان به جای آن واژه «کل» را قرار داد؛ مانند الف و لام «الرَّجُل» و «المرأة» در عبارت «الرَّجُلُ أَصْبَرُ مِنَ الْمَرْأَةِ»؛ یعنی جنس مرد از جنس زن صبورتر است، نه اینکه همه مردان از همه زنان صبورترند.

ب) الف و لام زائده

در برخی موارد الف و لام موجود در آغاز اسمها الف و لام تعریف نیست، زیرا نقشی در معرفه بودن آنها ندارد. این نوع از الف و لام، زائده است که خود بر دو گونه است:

۱- الف و لام زائده لازمه؛ همچون «ال» در آغاز برخی از اسمهای موصول که اساساً جز با الف و لام استعمال نمی‌شوند؛ مانند: «الَّذِي وَالَّذِينَ»؛

۲- الف و لام زائده غیر لازمه؛ همچون «ال» در آغاز برخی از اسمهای علم که گویای معنای واژگانی آنهاست و نقشی در معرفه بودن آنها ندارد؛ مانند: «الحسن» و «الحسین».

ج) الف و لام موصوله

این «الف و لام» در واقع حرف نیست، بلکه اسم موصول است که به معنای «الَّذِي» و هم‌خانواده‌های آن به کار می‌رود و بر اسمهای فاعل و مفعول وارد می‌شود؛ مانند «ال» واژه‌های «المُسْلِمِينَ» و «المُسْلِمَاتِ» در آیه مبارک ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ...﴾^{۱۸} که بدین معناست: «إِنَّ الَّذِينَ أَسْلَمُوا وَاسْلَمْنَ ...». جدول زیر انواع الف و لام را به خوبی نشان می‌دهد.

۱۶. بقره / ۲؛ ترجمه: «این است کتابی که در [حَقَانِیَّت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است».

۱۷. عصر / ۲؛ ترجمه: «... که واقعاً انسان دست‌خوش زبان است؛ مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند».

۱۸. احزاب / ۳۵.

انواع الف ولام						
اسم موصول	حرف زائد		حرف تعریف			
	زائده غیر لازمه	زائده لازمه	الف و لام جنس		الف و لام عهد	
			بیان حقیقت	استغراق	عهد ذکری	عهد ذهنی حضوری

اسم علم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- جاءَ عَلِيٌّ.
- ۲- رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ.
- ۳- سافَرْتُ إِلَى بَعْلَبَكَّ.
- ۴- زُرْتُ مَدِينَةَ «سُرَّ مَنْ رَأَى».

(ب)

- ۱- كَانَ عَمْرُو الْجَاحِظُ أَبُو عَثْمَانَ مِنْ كُتَّابِ الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ.
- ۲- كَانَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (سَلامُ اللهِ عَلَيْهَا)، أُمُّ الْأَئِمَّةِ، رَاقِيَةً لِلْحَدِيثِ.
- ۳- عَمِلَ عَبْدُ اللَّهِ الْمَأْمُونُ عَلَى تَرْجَمَةِ عُلُومِ الْيُونَانِ.^{۱۹}

توضیح

اگر به نمونه‌های دسته «الف» توجه کنیم درمی‌یابیم که چند اسم علم (خاص) در آنها به کار رفته است. این اسمها عبارت‌اند از: «عَلِيٌّ، عَبْدُ اللَّهِ، بَعْلَبَكَّ و سُرَّ مَنْ رَأَى». همچنین اگر بیشتر دقت کنیم خواهیم دانست که هر کدام از این اسمها از نظر صرفی با هم متفاوت‌اند. «عَلِيٌّ» اسم علم مفرد است؛ «عبدالله» مرکب اضافی است؛ «بَعْلَبَكَّ» مرکب مزجی^{۲۰} است؛ و «سُرَّ مَنْ رَأَى» مرکب اسنادی.^{۲۱}

اکنون اگر به سراغ نمونه‌های دسته «ب» برویم، می‌بینیم که در هر جمله دو یا سه عنوان برای یک نفر به کار رفته است. در جمله نخست منظور از «عَمْرُو، الْجَاحِظُ و أَبُو عَثْمَانَ» یک شخص است. همچنین در جمله دوم مراد از «فَاطِمَةُ، الزَّهْرَاءُ و أُمُّ الْأَئِمَّةِ» و در جمله سوم منظور از «عَبْدُ اللَّهِ و الْمَأْمُونُ» یک شخص است. به هر کدام از این عناوین، با توجه به ویژگیهای مخصوص به آنها، در اصطلاح نام ویژه‌ای اطلاق شده است. به «عَمْرُو، فَاطِمَةُ و عَبْدُ اللَّهِ» اسم، به «الْجَاحِظُ و الْمَأْمُونُ» لقب و به «أَبُو عَثْمَانَ و أُمُّ الْأَئِمَّةِ» کنیه می‌گویند.

۱۹. عبدالله مأمون به ترجمه دانشهای یونانیان همت گماشت (اقدام کرد).

۲۰. ترکیب مزجی آن است که دو واژه در کنار هم به کار رود و روی هم رفته یک معنا را برساند. در این حالت دیگر آن دو کلمه در حکم یک کلمه است. وجه تسمیه آن هم بدین خاطر است که در واقع آن دو واژه با هم ممزوج و ترکیب می‌شوند.

۲۱. عبارت «سُرَّ مَنْ رَأَى» یک عبارت اسنادی یا یک جمله است که مسند و مسندلِیه دارد و بدین معناست: «شادمان شد هر که آن [شهر] را دید». این عبارت نام دیگر شهر سامراء است.

اسم آن است که برای دلالت بر نام اشخاص وضع شده است. کنیه برای شناساندن بیشتر اشخاص است و با پیشوندهایی چون «أب، ابن یا أم» به کار می‌رود و سرانجام کلمات دیگری که گویای مدح و ستایش یا ذم و نکوهش هستند و در عین حال فاقد ویژگیهای اسم و کنیه‌اند، لقب نامیده می‌شوند.

قاعده

علم اسمی است که بر شیء یا فرد خاصی دلالت کند و منظور از به کار بردن آن صرفاً آن شیء یا فرد مشخص باشد، بر خلاف اسم جنس که بر فرد خاصی دلالت نمی‌کند و مفهوماً همه افراد جنس را در بر می‌گیرد.^{۲۲}

اسم علم از لحاظ دستوری به مفرد و مرکب، و علم مرکب نیز خود به سه نوع اضافی، اسنادی و مزجی تقسیم می‌شود:

الف) علم مفرد: آن است که یک کلمه باشد؛ مانند: «عَلِيٌّ».

ب) علم مرکب: آن است که مشتمل بر بیش از یک کلمه باشد؛ مانند: «عَبْدُ اللَّهِ». سه نوع علم مرکب عبارت‌اند از:

۱- مرکب اضافی: آن است که ترکیبی از مضاف و مضاف الیه باشد؛ مانند: «عَبْدُ اللَّهِ» و «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».
۲- مرکب اسنادی: آن است که از مسند و مسند الیه تشکیل شده باشد؛ مانند: «سُرَّ مَنْ رَأَى» و «تَابَطَ شَرًّا».^{۲۳}

۳- مرکب مزجی: به ترکیبی گفته می‌شود که بین کلمات آن رابطه اضافی یا اسنادی وجود نداشته باشد و صرف کثرت استعمال آنها در کنار همدیگر موجب پدید آمدن نوعی رابطه میان آنها شده باشد؛ مانند: «بَعْلَبِكَ» و «بَيْتَ لَحْم».

علم به اعتبار دیگر به اسم، کنیه و لقب نیز تقسیم می‌شود:

الف) اسم: علمی است که برای دلالت بر نام فرد یا شیء خاصی وضع شده باشد و در عین حال، لقب و کنیه نیز نباشد؛ مانند: «عَلِيٌّ، عَبْدُ اللَّهِ، أَحْمَد و عَمْرُو».

ب) کنیه: علمی است که با «أب، أم، ابن یا بنت» شروع شده باشد؛ مانند: «أَبُو عَثْمَانَ، أُمُّ الْأَثَمَةِ، ابْنُ عَلِيٍّ وَ بِنْتُ الْحَسَنِ».

ج) لقب: علمی است که برای مدح یا ذم به کار می‌رود؛ مانند: «الزَّهْرَاءُ، الْجَاحِظُ وَ الْمَأْمُونُ» که به ترتیب

۲۲. از جمله ویژگیهای اسم علم آن است که به اسم دیگر اضافه نمی‌شود، اغلب الف و لام تعریف نمی‌گیرد و تثنیه و جمع از آن ساخته نمی‌شود؛ مگر آنکه به عنوان یک اسم نکره به کار رود و این در صورتی است که اسم علم بر دو نفر یا بیشتر اطلاق شده باشد. در این صورت هم اضافه می‌شود، هم می‌تواند مثنی و جمع بسته شود و هم می‌تواند «ال» تعریف بگیرد؛ مانند: «زَيْدُنَا، زَيْدُكُمْ، الزَّيْدَانِ وَ الْبَكْرُونَ». صرف ساده، محمدرضا طباطبایی، ص ۲۵۹.

۲۳. عبارت «تَابَطَ شَرًّا» یک عبارت اسنادی یا یک جمله است که مسند و مسند الیه دارد و بدین معناست: «شَرِّی را زیر بغل گرفت».

گویای وجود صفات «درخشندگی»، «برآمدگی حدقه چشم» و «مورد اعتماد بودن» در موصوف آنهاست.^{۲۴}

۲۴. شایان گفتن است که اسم را باید پیش از لقب به کار برد، اما رعایت ترتیب بین کنیه و لقب و نیز اسم و کنیه لازم نیست؛ مانند: «قَالَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)» یا «قَالَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)»؛ ر.ک: النحو الواضح، ج ۲، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ آموزش صرف، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

جلسه سوم

معرفه و نکره (۳) اسم معرفه به ندا و اسم اشاره

- اهداف درس ۱۶
- درآمد ۱۶
- معرفه به ندا ۱۶
- اسم اشاره ۱۷

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ معرفه به ندا؛
- ✓ اسم اشاره و انواع آن.

درآمد

در درس گذشته با اسمهای معرفه به «ال» و اسمهای علم آشنا شدیم. در این درس با دو نوع دیگر از اسمهای معرفه، یعنی معرفه به ندا و اسم اشاره، آشنا خواهیم شد. هر اسمی که مورد خطاب قرار می‌گیرد منادا نام دارد. در دستور زبان عربی منادا اقسامی دارد که برخی از آنها معرفه هستند؛ مانند منادای علم و منادای مضاف. یکی از انواع منادای معرفه اسمی است که در نحو عربی به آن منادای نکره مقصوده گفته‌اند و ما در اینجا از آن به عنوان اسم معرفه به ندا یاد کرده‌ایم که برای شناخت ویژگیهای ظاهری آن از نظر صرفی باید به توضیحات ارائه شده توجه کافی مبذول شود.

اکنون توجه شما عزیزان را به مباحث مربوط به هر کدام از این اسمهای معرفه جلب می‌کنیم.

معرفه به ندا

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- یا طَالِبُ اُكْتُبْ وَاَجِبَاتِكَ الدَّرَاسِيَّةَ.^{۲۵}
- ۲- یا طَالِبَةُ اُكْتُبِي وَاَجِبَاتِكَ الدَّرَاسِيَّةَ.
- ۳- یا طَالِبَانِ اُكْتُبَا وَاَجِبَاتُكُمَا الدَّرَاسِيَّةَ.
- ۴- یا طَالِبَاتِ اُكْتُبْنَ وَاَجِبَاتُكُنَّ الدَّرَاسِيَّةَ.

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند منادای نکره مقصوده نامیده می‌شوند. در این نوع منادی فردی معین و مشخص که شاید نام او را ندانیم یا نخواهیم او را به نام صدا بزنیم مستقیماً مورد خطاب قرار می‌گیرد.

قاعده

منادای نکره مقصوده اسم نامعینی است که با آمدن حرف ندا در ابتدای آن بر شخص یا شیء معینی دلالت می‌کند. به عبارت دیگر منادای نکره مقصوده اسم غیر علم، غیر محلی به «ال»، غیر مضاف و غیر منوئی است که چون مستقیماً مخاطب قرار گرفته و کاملاً مشخص و معین است یکی از انواع معرفه به شمار می‌آید؛ مانند واژه‌های «أستاذ» و «أخت» در عبارات «یا أستاذ» و «یا أخت».

۲۵. وَاَجِبَاتُ دِرَاسِيَّةً: تکالیف درسی.

اسم اشاره

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱. هَذَا (ذَاكَ، ذَلِكَ) الْقَلَمُ جَمِيلٌ.
۲. هَذِهِ (تِيكَ، تِلْكَ) الْمِنْضَدَةُ كَبِيرَةٌ.
۳. هَذَانِ (ذَانِكَ، ذَانِكَ) التَّلْمِيزَانِ نَشِيطَانِ.
۴. هَاتَانِ (تَانِكَ، تَانِكَ) النَّافِذَتَانِ صَغِيرَتَانِ.
۵. هَؤُلَاءِ (أُولَئِكَ، أُولَئِكَ) الْأَسَاتِذَةُ يُدَرِّسُونَ فِي الْكَلِيَّةِ.
۶. هَؤُلَاءِ (أُولَئِكَ، أُولَئِكَ) النِّسَاءُ مُمَرِّضَاتٌ يَعْمَلْنَ فِي الْمُسْتَشْفَى.^{۲۶}

(ب)

۱. ذَلِكَ الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ يَا عَلِيُّ.
۲. ذَلِكَ الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ يَا فَاطِمَةُ.
۳. ذَلِكَ الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ يَا أَخَوَيَّ.
۴. ذَلِكَ الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ يَا اخْتَايَ.
۵. ذَلِكَ الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ يَا أَصْدِقَائِي.
۶. ذَلِكَ الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ يَا سَيِّدَاتِي.^{۲۷}

(ج)

۱. هُنَا طَهْرَانُ.
۲. مَدْرَسَتُنَا هُنَاكَ.
۳. هُنَالِكَ تَلَامِيذَةٌ يَتَقَنُونَ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ.
۴. ثُمَّ (ثَمَّةً) دَلَائِلُ تَدُلُّ عَلَى أَنَّكَ ذَكِيٌّ جِدًّا.^{۲۸}

توضیح

اگر به نمونه‌های دسته «الف» توجه کنیم در می‌یابیم که سه نوع اسم اشاره در آنها به کار رفته است: اسم اشاره به نزدیکه اسم اشاره به متوسط و اسم اشاره به دور. «هَذَا» اسم اشاره به نزدیکه «ذَاكَ» اسم اشاره به متوسط و «ذَلِكَ» اسم اشاره به دور است. این اسم‌ها اغلب به تنهایی به کار نمی‌روند، بلکه معمولاً

۲۶. هَذَا وَ هَذِهِ: این؛ ذَاكَ وَ ذَلِكَ: تِيكَ وَ تِلْكَ: آن؛ هَذَانِ وَ هَاتَانِ: اینان (دو نفر یا دو چیز)؛ ذَانِكَ وَ تَانِكَ: تَانِكَ وَ تَانِكَ: آنان (دو نفر یا دو چیز)؛ هَؤُلَاءِ: اینان (سه نفر یا سه چیز و بیش از آن)؛ أُولَئِكَ وَ أُولَئِكَ: آنان (سه نفر یا سه چیز و بیش از آن)؛ مَنْضَدَةٌ: میز، میز تحریر؛ نَشِيطٌ: فعال، سرزنده، چالاک؛ پَر جَنَبٍ وَ جَوْشٍ: نافذۀ: منفذ، روزنه، دریچه، پنجره؛ مُمَرِّضٌ: پرستار (مرد)؛ مُمَرِّضَةٌ: پرستار (زن).

۲۷. ذَلِكَ، ذَلِكَ، ذَلِكَ، ذَلِكَ وَ ذَلِكَ: هَمَّةٌ این واژه‌ها در فارسی به معنای «آن» هستند.

۲۸. هُنَا: اینجا؛ هَهُنَا (ها هُنَا): اینجا، همین جا؛ هُنَاكَ، هُنَالِكَ، ثُمَّ وَ ثَمَّةً: آنجا.

با «های تنبیه»، «کاف خطاب» یا «لام بُعد»، که هیچ‌کدام از آن‌ها اساساً جزء اسم اشاره نیستند، استعمال می‌شوند. به این ترتیب که «های تنبیه» با اسم اشاره نزدیک، «کاف خطاب» با اسم اشاره دور و متوسط و «لام بُعد» با اسم اشاره دور به کار می‌رود: (هـ + ذَا = هَذَا / هُنَا + كَ = هُنَاكَ / ذَا + لَ + كَ = ذَلِكَ / ذَلِكَ).

در دسته «ب» اسم‌های اشاره به دور به کار رفته‌اند. در این بخش می‌توان حالت‌های گوناگون «کاف خطاب» را در مخاطبان شش‌گانه مشاهده کرد. نکته قابل توجه آن است که اسم اشاره از لحاظ جنس (تذکیر و تأنیث) و عدد (افراد، تثنیه و جمع) باید با مشارٌ إلیه مطابقت کند؛ مانند: «ذَلِكَ الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ» و «تِلْكَ الْحَدِيقَةُ كَبِيرَةٌ»، ولی «کاف خطاب» در جنس و عدد صرفاً باید با مخاطب جمله مطابقت داشته باشد، نه با مشارٌ إلیه. در مثال‌های بالا «ذَا» اسم اشاره و «الْبُسْتَانُ» مشارٌ إلیه است که چون مذكر است، متناسب با آن، اسم اشاره هم به صورت مذكر به کار رفته است. همچنین «کاف خطاب» از نظر نوع و عدد با مخاطب جمله مطابقت یافته است. به این ترتیب که در جمله نخست چون مخاطب، یعنی «عَلِيٌّ»، مفرد و مذكر است «کاف خطاب» هم به صورت مفرد مذكر به کار رفته است (كَ). چنان‌که ملاحظه می‌کنید در جملات بعدی نیز این مطابقت رعایت شده است.^{۲۹}

در دسته «ج» می‌توان اسم‌های اشاره مکانی را ملاحظه کرد. «هُنَا» برای اشاره به نزدیک، «هُنَاكَ» برای اشاره به متوسط و «هُنَالِكَ»، «ثُمَّ» و «ثُمَّةً» برای اشاره به دور به کار می‌روند. این نوع از اسم‌های اشاره گاه بیانگر مفهوم زمان هستند که در آن صورت دیگر معنای مکان ندارند؛ مانند واژه «هُنَا» در عبارت «هُنَا حَدَّثَ مَا كُنْتُ أَتَوَقَّعُهُ»؛ یعنی: «این هنگام بود که آنچه را انتظار می‌بردم اتفاق افتاد».

نکته مهم دیگر این است که تنها مثنای اسم‌های اشاره غیر مکانی معرب به اعراب مثنی هستند؛ یعنی در حالت رفع با «-ان» و در حالت‌های نصب و جرّ با «-ین» به کار می‌روند. بقیه اسم‌های اشاره مبنی‌اند و هیچ تغییری در آن‌ها رخ نمی‌دهد.

قاعده

۱. اسم اشاره اسمی است که برای اشاره به انسان، حیوان یا شیء معینی به کار می‌رود؛ مانند: هَذَا، ذَلِكَ، هَذِهِ وَ تِلْكَ.

۲. اسم‌های اشاره به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) اسم‌های اشاره مشترک میان مکان و غیر آن؛ ب) اسم‌های اشاره مختص به مکان.

۳. اسم اشاره در جنس، یعنی تذکیر و تأنیث و در عدد، یعنی افراد، تثنیه و جمع، با مشارٌ إلیه مطابقت می‌کند؛ مانند: «هَذَا قَلَمٌ، هَذِهِ مِنْضَدَةٌ وَ هَؤُلَاءِ رِجَالٌ».

۴. اسم اشاره، اعم از مکانی و غیر مکانی، به سه نوع «نزدیک» متوسط و دور» تقسیم می‌شود؛ مانند: «هَذَا، ذَاكَ وَ ذَلِكَ؛ هُنَا، هُنَاكَ وَ هُنَالِكَ».

۵. های تنبیه حرفی است که برای آگاه ساختن مخاطب و متوجه کردن او به مشارٌ إلیه می‌تواند به اول اسم‌های اشاره نزدیک یا متوسط افزوده شود؛ مانند: «ها» در «هَذَا».

۲۹. جایز است میان «های تنبیه» و اسم اشاره، با ضمیر مشارٌ إلیه فاصله شود؛ مانند: ﴿هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ﴾ (آل عمران / ۱۱۹).

۶. کاف خطاب حرفی است که به اسم‌های اشاره افزوده می‌شود و در جنس و عدد با مخاطب مطابقت می‌کند، نه مشارٌ إلیه؛ مانند: «كَ» و «كَ» در عبارات «ذَلِكَ قَلَمٌ يَا عَلِيُّ» و «ذَلِكَ قَلَمٌ يَا فَاطِمَةُ».
۷. لام بُعد لام مکسوری است که می‌تواند پیش از «کاف خطاب» به اسم‌های اشاره «أولاء» و «هنا» افزوده شود؛ مانند: «ل» در اسم‌های اشاره «أولالِكَ» و «هنالِكَ».

جلسه چهارم

معرفه و نکره (۴)

اسم موصول و مضاف به اسم معرفه (معرفه به اضافه)

اهداف درس ۲۲

درآمد ۲۲

اسم موصول ۲۲

مضاف به اسم معرفه (معرفه به اضافه) ۲۵

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسم موصول و انواع آن؛
- ✓ اسم مضاف به اسم معرفه (معرفه به اضافه).

درآمد

در دروس گذشته برخی از انواع معرفه (معرفه به الف و لام، اسم علم، معرفه به ندا و اسم اشاره) را شناختیم و با مسائل مربوط به آنها آشنا شدیم. اکنون در این درس با دو نوع دیگر از انواع اسم معرفه در زبان عربی آشنا می‌شویم و مسائل مربوط به آنها را از نظر خواهیم گذراند. این دو نوع اسم معرفه عبارت‌اند از: اسم موصول و مضاف به اسم معرفه یا همان معرفه به اضافه که ان شاء الله از آنها و برخی مسائل حاشیه‌ای دیگر گفتگو خواهیم کرد.

اسم موصول

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- جَاءَ الَّذِي كُنْتُ أَنْتَظِرُهُ.
- ۲- حَضَرَ الطَّلَبَةُ الَّذِينَ هُمْ أَصْدِقَائِي.
- ۳- تِلْكَ الْفَتَاةُ النَّشِيطَةُ هِيَ الَّتِي أَمَامَكَ.
- ۴- هُنَّ الطَّالِبَاتُ اللَّوَاتِي فِي الْكَلِيَّةِ.

(ب)

- ۱- صَاحِبُ مِنَ النَّاسِ مِنْ يَهْدِيكَ.
- ۲- رَأَيْتُ مَنْ هِيَ أَفْضَلُ مِنْكَ.
- ۳- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.
- ۴- أُحِبُّ أَيَّ التَّلَامِيذَةِ يَدْرُسُ.

(ج)

- ۱- افْعَلْ مَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ.
- ۲- اقْتَرِبْ مِمَّا يَقْتَرِبُ الْعُقَلَاءُ مِنْهُ، وَ ابْتَغِدْ عَمَّا يَبْتَغِدُونَ عَنْهُ.
- ۳- لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ.
- ۴- اقْرَأْ أَيًّا نَافِعٌ.
- ۵- ﴿فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾^{۳۰}

توضیح

اگر در جملات بالا دقت کنیم درمی‌یابیم که واژه‌هایی چون «الَّذِي، الَّتِي، مَنْ، مَا و أَيْ» به خودی خود معنای روشن و واضحی ندارند، بلکه معنای آنها صرفاً با توجه به جمله یا شبه جمله بعد، که صله نام دارد، دانسته می‌شود. به چنین کلماتی اسم موصول و به جملات پس از آنها جمله صله می‌گویند.

در جملات دسته نخست اسمهای موصول «الَّذِي، الَّتِي، الَّذِينَ و اللّٰوَاتِي» به کار رفته‌اند. به این نوع از اسمهای موصول موصولات خاص می‌گویند؛ زیرا برای هر کدام از صیغه‌های مفرد، مثنی و جمع (اعم از مذکر و مؤنث) صیغه مخصوصی وجود دارد. در نمونه نخست جمله صله جمله‌ای فعلیه است. در نمونه دوم جمله صله، جمله‌ای اسمیه، در نمونه سوم ظرف و بالاخره در نمونه چهارم جار و مجرور است.^{۳۱}

در دسته دوم کلماتی که مشخص شده‌اند نیز اسم موصول هستند، اما با اسمهای موصول در دسته نخست متفاوت‌اند، زیرا برای هر صیغه‌ای لفظ مخصوصی وجود ندارد، بلکه برای صیغه‌های گوناگون تنها یک لفظ یکسان به کار می‌رود. از این رو برای مفرد مذکر، جمع مؤنث یا سایر صیغه‌ها صرفاً یکی از واژه‌های «مَنْ، مَا و أَيْ» به کار رفته است. این نوع از اسمهای موصول موصولات مشترک نام دارند.^{۳۲}

غالباً اسم موصول «مَنْ» برای عاقل، «مَا» برای غیر عاقل و «أَيْ و ذَا» هم برای عاقل و هم برای غیر عاقل به کار می‌رود.^{۳۳}

در دسته سوم با صله موصول آشنا می‌شویم. صله موصول، چنان‌که گفتیم، جمله یا شبه جمله‌ای است که پس از اسم موصول می‌آید و ابهام موجود در اسم موصول را بر طرف می‌کند. جملات صله همواره ضمیری در خود دارند که مرجع آن اسم موصول پیش از آنهاست. به این ضمیر ضمیر عائد یا عائد صله می‌گویند. در نمونه اول و دوم ضمیر عائد ذکر شده است، اما در نمونه سوم و چهارم ضمیر عائد محذوف است. در مثال نخست ضمیر عائد، ضمیر «ه» در «بِه» است. در مثال دوم که مشتمل بر دو موصول است دو جمله صله و طبعاً دو ضمیر عائد وجود دارد. ضمیر عائد اول، ضمیر «ه» در «مِنْهُ» است و ضمیر عائد دوم، ضمیر «ه» در «عَنْهُ». در مثالهای سوم و چهارم نیز، که ضمیر عائد محذوف است، می‌توان ضمیر عائدی برای آنها در تقدیر گرفت. مثلاً در نمونه سوم که دو فعل «تَعْلَمُ» به کار رفته است تقدیر جمله را می‌توان چنین فرض کرد: «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُهُ، وَ إِن قُلْ مَا تَعْلَمُهُ». در مثال چهارم نیز که اسم موصول «أَيَّ» به کار رفته است

۳۱. به ظرف و جار و مجرور شبه جمله نیز می‌گویند.

۳۲. اگر بخواهیم فعلی را پس از این موصولات مشترک بیاوریم به دو صورت امکان‌پذیر است: نخست اینکه متناسب با لفظ موصول در همه حالتها فعل را به صورت مفرد مذکر بیاوریم؛ مانند: «كَافِي مَنْ سَاعَدَكَ» (کسی را که به تو کمک کرد پاداش بده)؛ دیگر اینکه بر اساس مقصود اسم موصول به کار رفته در جمله و متناسب با آن فعل جمله صله را با صیغه مخصوص آن به کار ببریم؛ مانند: «كَافِي مَنْ سَاعَدَكَ، كَافِي مَنْ سَاعَدُوكَ و كَافِي مَنْ سَاعَدْتُكَ».

۳۳. تفاوت «أَيْ» با سایر موصولات این است که اولاً معرب است، ثانیاً برای عاقل و غیر عاقل، هر دو، به کار می‌رود. همچنین بر خلاف دیگر موصولات می‌تواند به یک اسم معرفه اضافه شود که در این صورت اگر ابتدای جمله صله آن نیز محذوف باشد، مبنی می‌شود؛ مانند: «عَاشِرُ مِنَ النَّاسِ أَفْضَلُ». تفصیل بیشتر را در مبحث معرب و مبنی خواهید خواند.

«مَنْ» و «مَا» نیز گاه به جای هم به کار می‌روند؛ مانند: آیه مبارک (و مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ) (احقاف/ ۵) که در آن اسم موصول «مَنْ» به جای «مَا» به کار رفته است. در این حالت در واقع غیر عاقل به جای عاقل نشسته است، چون منظور از «مَنْ» در اینجا بتهاست. همچنین در آیه مبارک (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) (حشر/ ۲۴) اسم موصول «مَا» به جای «مَنْ» به کار رفته است، زیرا منظور از «مَا» در اینجا همه موجودات است، اعم از عاقل و غیر عاقل.

تقدیر جمله چنین است: «اِقْرَأْ أَيَّاهُ هُوَ نَافِعٌ». و بالاخره در نمونه پنجم ضمیر عائِد، ضمیر «ه» است که از آخر اسم فاعل «قاضٍ» حذف شده و مرجع آن اسم موصول «ما» است؛ یعنی تقدیر آیه در واقع چنین است: «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضِيهِ».

پیوست (برای مطالعه بیشتر)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾^{۳۴}
- ۲- عَجِبْتُ مِنْ أَنْ قَامَ عَلِيٌّ.
- ۳- ﴿لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^{۳۵}
- ۴- ﴿يُودُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾^{۳۶}
- ۵- جِئْتُ لِكَيْ تُكْرِمَ سَعِيدًا.

واژه‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند موصولات حرفی نام دارند. ویژگی این دسته از موصولات آن است که با صله خود به تأویل مصدر می‌روند؛ مانند آیه مبارکه: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ که صورت تأویل یافته (مصدری) آن چنین است: «أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ». موصولات حرفی عبارت‌اند از: «أَنْ، أَنْ، مَا، لَوْ و كَيْ» که در دروس علم نحو به تفصیل با مطالب مربوط به آنها آشنا خواهیم شد. صله این موصولات نیز طبعاً جمله پس از آنهاست، اما چون خود آنها، از لحاظ دستوری، حرف به شمار می‌روند نمی‌توان هیچ نقش نحوی برای آنها در نظر گرفت.

قاعده

- ۱- اسم موصول اسم معرفه‌ای است که جمله یا شبه جمله پس از آن مفهومش را کامل می‌کند؛ مانند «الَّذِي» در عبارت «جَاءَ الَّذِي أَعْرِفُهُ».
- ۲- اسم موصول به دو گروه خاص و مشترک تقسیم می‌شود.
- ۳- اسم موصول خاص اسم موصولی است که برای هر کدام از صیغه‌های مفرد، مثنی و جمع (اعم از مذکر یا مؤنث) صیغه مخصوصی دارد؛ مانند: «الَّذِي، اللَّذَانِ، الَّذِينَ، الَّتِي، اللَّتَانِ و اللّٰوَتِي (اللّٰتِي / اللّٰتِي)».
- ۴- اسم موصول مشترک اسم موصولی است که برای همه حالت‌های مفرد، مثنی و جمع (اعم از مذکر یا مؤنث) لفظی یکسان دارد؛ مانند: «مَا» در آیه مبارکه ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^{۳۷} و «مَنْ» در عبارت «أَنْظَرُ مَنْ يَطْرُقُ الْبَابَ»^{۳۸}.

۳۴. عنكبوت/ ۵۱؛ ترجمه: «آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو فرو فرستادیم.»

۳۵. ص/ ۲۶؛ ترجمه: «به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.»

۳۶. بقره/ ۹۶؛ ترجمه: «هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند.»

۳۷. جمعه/ ۱؛ ترجمه: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح می‌گویند.»

۳۸. طَرَقَ (—): زدن، کوفتن؛ طَرَقَ الْبَابَ: در زدن.

۵- **صله موصول** جمله یا شبه جمله‌ای است که به دنبال اسم موصول و برای رفع ابهام موجود در آن می‌آید و مشتمل بر ضمیر بارز، مستتر یا محذوفی است که به اسم موصول برمی‌گردد و ضمیر عائد یا عائد صله نامیده می‌شود؛ مانند آیات مبارک ﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^{۳۹} و ﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^{۴۰} که در آیه اول دو جمله صله به کار رفته است. جمله صله نخست «أُورِثْتُمُوهَا» است که «ها» در آن ضمیر عائد است و جمله صله دوم «كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و ضمیر عائد آن ضمیر محذوف «ه» است. همچنین در آیه دوم جمله صله «يَشَاءُ» است که ضمیر عائد آن ضمیر مستتر «هُوَ» در همین فعل (يَشَاءُ) است.

مضاف به اسم معرفه (معرفه به اضافه)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- رَأَيْتُ أَحْمَدَ وَ أَعَدْتُ كِتَابَهُ إِلَيْهِ.^{۴۱}
- ۲- كَلَامٌ مِّنْ يَدْعِي الْمَعْرِفَةَ مِثْلُ.^{۴۲}
- ۳- زُرْتُ مَتَحَفَ إِصْفَهَانَ يَوْمَ أَمْسٍ.^{۴۳}
- ۴- سَيَّارَةُ هَذَا الرَّجُلِ جَمِيلَةٌ.
- ۵- عَاقِبَةُ الْعُصْبِ نَدَامَةٌ.
- ۶- أَخْلَاقُ صَدِيقِكَ حَسَنَةٌ.

توضیح

یکی از راههای معرفه ساختن اسم نکره اضافه کردن آن به یکی از اسمهای معرفه است. در هر کدام از نمونه‌های بالا اسم نکره به یکی از اسمهای معرفه اضافه شده است و در نتیجه تنوین از آخر آن افتاده و بدین ترتیب معرفه شده است. به طوری که در هر کدام از آنها اگر مضاف و مضاف الیه از یکدیگر جدا شوند، مضاف دوباره به حالت نکره بودن خود باز می‌گردد؛ بر این اساس می‌توان گفت: در جمله‌های بالا اسمهایی که قبل از اضافه نکره بوده‌اند با اضافه شدن به «ضمیر، اسم موصول، اسم علم، اسم اشاره، اسم معرفه به الف و لام و اسم مضاف به معرفه» در حقیقت کسب تعریف کرده و معرفه شده‌اند.

ملاحظه

گفتنی است در ترکیب اضافی اگر مضاف الیه نکره باشد، مضاف همچنان نکره باقی می‌ماند؛ مانند: «كِتَابُ رَجُلٍ». در این حالت تنها تغییری که از جنبه معنایی در آن پدید می‌آید آن است که از شمول معنایی آن کاسته می‌شود و بر همین اساس به آن نکره مخصصه می‌گویند؛ یعنی نکره‌ای که دایره مصادیق آن تنگ

۳۹. زخرف / ۷۲؛ ترجمه: «و این است همان بهشتی که به [پاداش] آنچه می‌کردید، میراث یافتید.»

۴۰. انعام / ۸۸؛ ترجمه: «این هدایت خداست که هر کس را بخواهد بدان هدایت می‌کند.»

۴۱. أَعَادَ: بازگرداندن، برگرداندن، پس دادن (امانت و ...).

۴۲. ادَّعَى: ادعا کردن؛ مِثْلُ: خسته‌کننده، کسل‌کننده، ملالت‌آور.

۴۳. مَتَحَفٍ: موزه، ج: مَتَاحِفٍ.

شده و بر موارد خاص‌تری قابل انطباق است؛ مانند: «کتابُ (یک کتاب، کتابی)» ← کتابُ رَجُلٍ (کتاب یک مرد، کتاب مردی)». در این نمونه اضافهٔ «کتاب» به «رَجُل» نشان می‌دهد که کتاب مورد نظر صرفاً کتاب «یک مرد» است. در این موارد اگر مضافُ الیه، صفت یا صفت‌هایی داشته باشد دایرهٔ مصداقی آن باز هم تنگ‌تر خواهد شد؛ مانند: «کتابُ رَجُلٍ ایرانیِّ عالمٍ».

قاعده

اسم نکره با اضافه شدن به یکی از معارف (اسم‌های معرفه) کسب تعریف می‌کند و معرفه می‌شود. این اسم‌ها را معرفه به اضافه می‌نامند.

جلسه پنجم

معرفه و نکره (۵) ضمیر

۲۸.....	اهداف درس
۲۸.....	درآمد
۲۸.....	ضمایر منفصل و متصل
۲۹.....	ضمایر متصل
۳۱.....	ضمایر بارز و مستتر
۳۳.....	نون وقایه

اهداف درس

آشنایی با:

✓ ضمایر منفصل و متصل؛

✓ ضمایر بارز و مستتر؛

✓ نون وقایه.

درآمد

در درسهای گذشته بیشتر انواع اسم معرفه را شناختیم و با مسائل مربوط به هر کدام کم و بیش آشنا شدیم. حال در این درس با آخرین نوع از اسم معرفه، یعنی ضمیر، آشنا می‌شویم و مسائل و مباحث مرتبط با آن را در بخشهای جداگانه‌ای از نظر می‌گذرانیم. ابتدا لازم است اشاره کنیم که ضمیر خود به دو دسته کلی، یعنی منفصل و متصل، تقسیم می‌شود که هر کدام از آنها نیز انواعی دارند. در این تقسیم‌بندی ضمیر یا بارز (آشکار) است یا مستتر (پنهان)؛ به این معنا که یا در جمله آشکار است و یا در ظاهر از آن خبری نیست و با توجه به وضعیت فعل به کار رفته در جمله می‌توان به وجود آن پی‌برد؛ یعنی در حقیقت وجود آن هرچند همراه با فعل به کار رفته در جمله آشکار نیست، ولی ضمیر فرض می‌شود. تفصیل مطالب در ادامه از نظر می‌گذرد.

ضمایر منفصل و متصل

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)	(ب)
۱- هُوَ أَخِي.	۱- إِيَّاكَ تَعْبُدُ.
۲- هُمَا أَخْتُكَ.	۲- إِيَّاهُ أَعْنِي.
۳- هُنَّ أُمَّهَاتُكُمْ.	۳- إِيَّاكُنَّ نَسَأَلُ.
۴- أَنْتُمْ أَصْدِقَائِي.	۴- إِيَّاهُمْ نَحْتَرِمُ.
۵- نَحْنُ طُلَّابٌ.	۵- إِيَّاهَا رَأَيْتُ.

توضیح

اگر در نمونه‌های بالا دقت کنیم درمی‌یابیم که ضمایری که در هر دو دسته به کار رفته‌اند به کلمات دیگر متصل نشده‌اند و برای یافتن مفهوم خود به کلمه دیگری نیاز ندارند. به این نوع از ضمایر **ضمایر منفصل** می‌گویند که بر حسب نوع نقشی که به لحاظ نحوی در جمله ایفا می‌کنند به دو گروه **مرفوع** و **منصوب** تقسیم می‌شوند. **ضمایر منفصل مرفوع** ضمایری هستند که به جای اسم مرفوع می‌نشینند و همچون اسم نقش مستقل دارند. ضمایر به کار رفته در دسته نخست، ضمایر منفصل مرفوع هستند. **ضمایر منفصل منصوب** به جای اسم منصوب به کار می‌روند، ولی چون مبنی هستند، یعنی حرکت آخر آنها هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند، می‌گوییم در محل نصب واقع شده‌اند. ضمایر به کار رفته در دسته «ب» از این جمله‌اند.

قاعده

۱- ضمائر منفصل ضمایری هستند که به تنهایی و جدا از کلمات دیگر به کار می‌روند؛ مانند: «هُوَ» و «إِيَّاهُ».

۲- ضمائر منفصل به دو گروه مرفوع و منصوب تقسیم می‌شوند.

۳- ضمائر منفصل مرفوع به ضمایری می‌گویند که پیوسته به جای اسمهای مرفوع به کار می‌روند و از این رو در محل رفع قرار دارند. این ضمائر عبارت‌اند از: «هُوَ، هُمَا، هُمْ، هِيَ، هُمَا، هُنَّ، أَنْتَ، أَنْتُمَا، أَنْتُمْ، أَنْتِ، أَنْتُمَا، أَنْتُنَّ، أَنَا و نَحْنُ».

۴- ضمائر منفصل منصوب ضمایری هستند که پیوسته به جای اسمهای منصوب به کار می‌روند و از این رو در محل نصب قرار دارند. این ضمائر عبارت‌اند از: «إِيَّاهُ، إِيَّاهُمَا، إِيَّاهُمْ، إِيَّاهَا، إِيَّاهُمَا، إِيَّاهُنَّ، إِيَّاكَ، إِيَّاكُمَا، إِيَّاكُم، إِيَّاكِ، إِيَّاكُمَا، إِيَّاكُنَّ، إِيَّاي و إِيَّانا».

ضمائر متصل

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ذَهَبْتُ إِلَى الْجَامِعَةِ.
- ۲- التَّلَامِذَةُ كَتَبُوا الدَّرْسَ.
- ۳- النِّسَاءُ يَعْمَلْنَ فِي الْمَزْرَعَةِ.
- ۴- يَا فَاطِمَةُ، هَلْ تَشْرِي الشَّايَ؟
- ۵- أُسِرْتُ بِيَدِ الْجُنُودِ الْعِرَاقِيِّينَ خِلَالَ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ.

(ب)

- ۱- كَتَبَ عَلَيَّ رَسُولُهُ وَأَبْرَقَهَا إِلَى أَخِيهِ.
- ۲- أَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى مَا أَنْعَمَنِي.
- ۳- أَعْطَانِي أَسْتَاذِي كِتَابًا.
- ۴- نَفَعَنَا نَصْحُ أَخِينَا.

(ج)

- ۱- هَذَا كِتَابِي.
- ۲- ذَاكُمَا قَلَمُهُمَا.
- ۳- تِلْكَ مِسْطَرَّتُكَ.
- ۴- إِلَيْكَ أَشْكُو يَا إِلَهِي.
- ۵- حَقِيقَتُكَ عِنْدِي.
- ۶- اعْطِفْ عَلَيْهِ يَا أَحْمَدُ.

توضیح

واژه‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند ضمیرند، اما منفصل نیستند، بلکه همراه با کلماتی دیگر - اعم از اسم، فعل یا حرف - به کار رفته‌اند و همچون جزئی از کلمات پیشین ظاهر شده‌اند.

ضمایر به کار رفته در دسته «الف» از نمونه اول تا چهارم، یعنی ضمایر «ت، و، ن، ی»، به فعل متصل شده‌اند و در واقع به جای فاعل به کار رفته‌اند. در مثال پنجم نیز ضمیر «ت» به جای نائب فاعل به کار رفته است. به این گونه از ضمایر - از آنجا که پیوسته به جای فاعل یا نائب فاعل می‌نشینند و فاعل و نائب فاعل هم از لحاظ نحوی مرفوع‌اند - ضمایر متصل مرفوع می‌گویند. این ضمایر با حذف موارد مکرر مجموعاً ۱۱ ضمیرند.

در دسته «ب» نیز ضمایر متصل «ها»، «ی» و «نا» به کار رفته که به فعل چسبیده‌اند، اما این ضمایر، همچون ضمایر دسته «الف»، به جای اسم مرفوع ننشسته‌اند، بلکه به جای مفعول به به کار رفته‌اند و از آنجا که مفعول به منصوب است این ضمایر در محل نصب قرار دارند.^{۴۴} در نمونه نخست (كَتَبَ عَلَيَّ رِسَالَةً وَأَبْرَقَهَا إِلَى أَخِيهِ) ضمیر «ها» به جای «رِسَالَةً» که مفعول به و منصوب است ذکر شده است. این نوع از ضمایر که به فعل متصل می‌شوند و به جای مفعول به قرار می‌گیرند ضمایر متصل منصوب نامیده می‌شوند که تعداد آنها با حذف موارد مکرر مجموعاً ۱۲ تا است.

در دسته «ج» نیز ضمایر متصل «ی، هما، ک و ه» به کار رفته‌اند، اما این ضمایر به اسم یا حرف چسبیده‌اند نه به فعل. در سه نمونه نخست ضمیری که زیر آنها خط کشیده شده به اسم و در سه نمونه بعد به حرف متصل شده‌اند و از این رو در محل جر قرار دارند. این ضمایر در سه مثال نخست مضاف الیه و در سه مثال بعد مجرور به حرف جر هستند. این گونه از ضمایر که به اسم یا حرف جر می‌پیوندند ضمایر متصل مجرور نامیده می‌شوند. تعداد این ضمایر نیز با حذف موارد مکرر ۱۲ تا است.

قاعده

۱- ضمایر متصل به ضمیری گفته می‌شود که همیشه همراه با کلمات دیگر، اعم از اسم، فعل یا حرف، به کار می‌روند و در واقع به عنوان جزئی از کلمه پیشین ظاهر می‌گردند؛ مانند: ضمیر «واو» در فعل ماضی «دَهَبُوا».

۲- ضمیر متصل دو گونه است: ضمیر متصل مرفوع و ضمیر متصل منصوب و مجرور.

۳- ضمایر متصل مرفوع ضمیری هستند که پیوسته با فعل همراه‌اند و در واقع فاعل یا نائب فاعل هستند و از این رو به لحاظ نحوی محلاً مرفوع به شمار می‌روند. این ضمایر عبارت‌اند از: «ت، ثَمَّ، تُم، تَنْ، تَ، نَا، الف مثنی (ا)، واو جمع مذکر (و)، نون جمع مؤنث غائب ماضی (ن)، نون جمعهای مؤنث غایب و مخاطب مضارع (ن) و یای مؤنث مخاطب (ی)». از این ضمایر «ا، و، ن» بین ماضی و مضارع مشترک است؛ ضمایر «ت، ثَمَّ، تُم، تَنْ، تَ، نَا» مختص ماضی است و ضمیر «ی» مختص مضارع است.

۴۴. واژه‌های مبنی چون حرکت حرف آخر آنها تغییر نمی‌کند و در همه احوال یکسان است آنها را مرفوع، منصوب یا مجرور نمی‌خوانند، بلکه در اصطلاح می‌گویند: در محل رفع، نصب یا جر قرار دارند.

۴- ضمائر متصل منصوب و مجرور ضمایری هستند که پیوسته به کلمات پیش از خود، اعم از فعل، اسم یا حرف، می‌پیوندند و به جای اسمهای منصوب و مجرور استعمال می‌شوند. به این ضمائر ضمائر متصل به هر سه قسم کلمه نیز می‌گویند. این ضمائر عبارت‌اند از: «ه، هُما، هُم، ها، هُنَّ، ك، كُما، كُهم، كُنَّ، ي، نا».

۵- روش تشخیص ضمائر متصل منصوب از مجرور دانستن نقش آنها در جمله است؛ به این ترتیب که اگر به فعل پیوندند مفعول به و محلاً منصوب‌اند؛ اگر به حروف مشبّهة بالفعل «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ و لَعَلَّ» پیوندند، اسم حروف مشبّهة بالفعل و محلاً منصوب به شمار می‌روند؛ ولی چنانچه به اسم بچسبند یا پس از حروف جر به کار روند محلاً مجرورند. حال اگر همراه با اسم به کار روند مضاف الیه و اگر پس از حروف جر به کار روند مجرور به حرف جر تلقی می‌شوند.

۶- ضمائر «ه»، «هُما»، «هُم» و «هُنَّ» هنگامی که حرف پیش از آنها «یای ساکن» یا «حرف مکسور» باشد مکسور خوانده می‌شوند. این کسره طبعاً عارضی است و اصلی و اعرابی نیست؛ مانند: «يَه، عَلَيَه، بِهِمَا، عَلَيْهِمَا، بِهِم، عَلَيْهِم، بِهِنَّ و عَلَيَهِنَّ».

۷- «نا» ضمیری است که هر سه حالت رفع، نصب و جر را می‌پذیرد. اگر با فعل به کار رود و حرف پیش از آن ساکن باشد فاعل یا نائب فاعل و محلاً مرفوع است؛ مانند: «ذَهَبْنَا» و «ضَرَبْنَا»؛ اگر با فعل به کار رود و حرف پیش از آن مفتوح یا مضموم باشد مفعول به و محلاً منصوب است؛ مانند: «ضَرَبْنَا» و «يَضْرِبُنَا»؛ اگر این ضمیر با اسم به کار رود، مضاف الیه و محلاً مجرور است؛ و بالاخره اگر با حرف جر همراه باشد در محل اسم مجرور به حرف جر قرار دارد؛ مانند: «كِتَابُنَا» و «فِينَا». همچنین اگر این ضمیر با حروف مشبّهة بالفعل به کار رود در محل نصب قرار گرفته است؛ مانند: «إِنَّنَا».

ضمائر بارز و مستتر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ سَافَرَا إِلَى مَشْهَدِ الْمُقَدَّسَةِ.
- ۲- أَتْنَنَ تَهْذِبَنِ الْأَوْلَادَ.
- ۳- عَلِمْتُ أَنَّكَ قَادِمٌ.
- ۴- أَكْرِمُوا الضَّيْفَ.

(ب)

- ۱- عَلِيٌّ اشْتَرَى حَقِيبَةً.
- ۲- الْحَمَامَةُ طَارَتْ.
- ۳- أَخِي يُسَافِرُ إِلَى شِيرَازَ بَعْدَ غَدٍ.
- ۴- الْأُسْتَاذَةُ تَغِيبُ الْيَوْمَ.

(ج)

- ۱- إِنَّكَ تَعْمَلُ فِي مَرْكَزِ الْمَعْلُومَاتِ.
- ۲- إِنِّي أَحِبُّ وَالِدِيَّ.

۳- إِنَّا نَحْوِلُ أَنْ نَنْجَحَ فِي الْإِمْتِحَانِ.

۴- يَا صَدِيقِي، أُعْطِنِي قَلَمَ رَصَاصِكَ.

توضیح

فاعل افعال به کار رفته در دسته «الف» ضمایر مرفوع هستند که به افعال خود متصل شده‌اند: «سَافِرَا

← ا! تُهَذِّبْنَ ← ن؛ عَلِمْتُ ← ت؛ أَكْرِمُوا ← و».

اما در فعلهای دسته «ب» و «ج» اثری از فاعل ظاهر یا ضمایر متصل مرفوع به چشم نمی‌خورد. حال آنکه فعل هرگز بدون فاعل به کار نمی‌رود. فاعل افعال این دو دسته در حقیقت مستترند که از وضعیت ظاهری فعل می‌توان به وجود آنها پی برد. مثلاً در مثال نخست دسته «ب» فاعل فعل «اشترى» در واقع ضمیر «هو» است که به «عَلَيَّ» برمی‌گردد. در نمونه دوم از همین دسته، فاعل فعل «طارت» ضمیر مستتر «هِيَ» است که به «الْحَمَامَةِ» برمی‌گردد. به همین ترتیب در دو فعل بعد، یعنی «يُسَافِرُ» و «تَغِيبُ»، ضمیرهای «هو» و «هِيَ» نهفته‌اند که به واژه‌های «أَخِي» و «الْأُسْتَاذَةِ» باز می‌گردند. افعال دو نمونه نخست ماضی‌اند و افعال دو نمونه بعد مضارع.

در نمونه‌های دسته «ج» نیز مانند نمونه‌های دسته «ب» ضمایر متصل مرفوع به کار نرفته است، بلکه فاعل افعال به کار رفته در آنها همگی ضمایر مستتر است؛ با این تفاوت که در افعال این دسته نمی‌توان فاعل را پس از فعل ظاهر کرد، حال آنکه در مثالهای دسته «ب» فاعل می‌تواند گاه به صورت اسم ظاهر نیز به کار رود؛ مثلاً می‌توان گفت: «اشترى علي حَقِيبَةً»، اما نمی‌توان گفت: «أَحِبُّ أَنَا وَالِدِي» و در عین حال از نظر دستوری «أَنَا» را فاعل فعل «أَحِبُّ» بدانیم؛ زیرا فعل «أَحِبُّ» خود مشتمل بر ضمیر فاعلی مستتر «أَنَا» است و یک فعل نمی‌تواند بیش از یک فاعل داشته باشد.^{۴۵}

همین حالت در نمونه‌های دیگر دسته سوم نیز به چشم می‌خورد؛ یعنی پس از افعال مضارع «تَعْمَلُ، أَحِبُّ و نَسَعِي» و فعل امر «أُعْطِنِي» نمی‌توان فاعل ظاهر یا هیچ ضمیر متصل مرفوع بارزی را به کار برد. فاعل این افعال به ترتیب عبارت‌اند از: ضمایر مستتر «أَنْتَ، أَنَا، نَحْنُ و أَنْتَ». به ضمایر دسته اول در اصطلاح ضمایر جایز الاستتار و به ضمایر دسته دوم ضمایر واجب الاستتار می‌گویند. ضمایر جایز الاستتار در صیغه‌های ۱ و ۴ افعال ماضی و مضارع قرار دارند و ضمایر واجب الاستتار در صیغه‌های ۷، ۱۳ و ۱۴ فعل مضارع و در صیغه اول امر حاضر (مفرد مذکر مخاطب). پس به طور کلی از میان همه صیغه‌های افعال ماضی، مضارع و امر ضمیر در هشت صیغه مستتر است که از این میان در چهار صیغه جایز الاستتار و در چهار صیغه دیگر واجب الاستتار است.^{۴۶}

۴۵. در پاره‌ای کاربردها آن‌گاه که ضمیر «أَنَا» یا ضمیرهای دیگر از این دست پس از این‌گونه افعال به کار می‌روند دیگر فاعل نیستند، بلکه از جنبه نحوی تأکید تلقی می‌شوند؛ مانند ضمیر «أَنْتَ» در آیه مبارک «أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (بقره/۳۵) که ضمیر «أَنْتَ» زائد است و در حقیقت در مقام تأکید به کار رفته و فاعل فعل «أَسْكُنْ» صرفاً ضمیر مستتر «أَنْتَ» است که در آن نهفته است.

۴۶. شایان گفتن است که موارد ذکر شده در این نمونه‌ها تنها ضمایر مستتر در فعلهای معمولی را نشان می‌دهد، اما در برخی از اسما و افعال خاص نیز ضمایر مستتر - اعم از واجب الاستتار یا جایز الاستتار - وجود دارد که در زیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:



قاعده

- ۱- ضمائر بارز ضمایری هستند که در جمله می‌توان آنها را ملاحظه کرد و هم نوشته و هم خوانده می‌شوند. ضمائر متصل مرفوع، منصوب و مجرور همیشه در جمله بارز و آشکار هستند.
- ۲- ضمائر مستتر آن دسته از ضمائر منفصل مرفوع هستند که در جمله همراه با فعل به کار نمی‌روند، بلکه همراهی آنها با برخی از صیغه‌های ماضی، مضارع و امر مفروض تلقی می‌شود. این‌گونه از ضمائر دو نوع‌اند: جایز الاستتار و واجب الاستتار.
- ۳- ضمائر جایز الاستتار ضمایری هستند که می‌توان به جای آنها اسم ظاهر به کار برد. این نوع از ضمائر در صیغه‌های ۱ و ۴ فعل ماضی و مضارع به چشم می‌خورند.
- ۴- ضمائر واجب الاستتار ضمایری هستند که نمی‌توان اسم ظاهر را به جای آنها به کار برد. این‌گونه از ضمائر در صیغه‌های ۷، ۱۳ و ۱۴ فعل مضارع و در صیغه اول امر حاضر قرار دارند.

پیوست

نون وقایه

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ﴾^{۴۷}

→ (الف) ضمائر واجب الاستتار:

- ۱- اسم فعل مضارع؛ مانند «أَفَّ» که فاعل آن ضمیر واجب الاستتار نهفته در آن است؛ یعنی «أَنَا» یا «أَنْتَ» (بر حسب سیاق جمله)؛
- ۲- اسم فعل امر؛ مانند «صَهْ» که فاعل آن بر حسب مخاطب تعیین می‌شود و وجوباً مستتر است؛ یعنی «أَنْتَ، أَنْتَمَا و...»؛
- ۳- مصدر جانشین فعل امر؛ مانند «سَعِيَاً فِي الْخَيْرِ» که فاعل آن ضمیر وجوباً مستتر است؛ یعنی «أَنْتَ»؛
- ۴- أَفْعَل تفضیل؛ مانند «عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ حَمِيدٍ» که فاعل «أَعْلَمُ» ضمیر وجوباً مستتر است؛ یعنی «هُوَ»؛
- ۵- صیغه تعجب؛ مانند «مَا أَجْمَلَ السَّمَاءَ» که فاعل «أَجْمَلَ» ضمیر وجوباً مستتر است؛ یعنی «هُوَ»؛
- ۶- افعال استثنا؛ مانند «تَجَحَّ الطُّالِبُ مَا عَدَا زَيْدًا» که فاعل «عَدَا» ضمیر وجوباً مستتر است؛ یعنی «هُوَ»؛
- ۷- «نَعِمَ» و «بُئْسَ»؛ وقتی که فاعل آنها ضمیر مستتر «هُوَ» باشد و با تمیز پس از آن تفسیر شده باشد؛ مانند «نَعِمَ عَمَلًا الْجِهَادُ» که فاعل «نَعِمَ» ضمیر واجب الاستتار «هُوَ» است.

(ب) ضمائر جایز الاستتار:

- ۱- اسم فاعل؛ مانند «النَّيْلُ فَايُضُّ» که فاعل «فَايُضُّ» ضمیر جایز الاستتار «هُوَ» است؛
 - ۲- اسم مفعول؛ مانند «الصَّبْرُ مَحْمُودٌ» که فاعل «مَحْمُودٌ» ضمیر جایز الاستتار «هُوَ» است؛
 - ۳- صفت مشبیه؛ مانند «الْقَصْرُ فَخْمٌ» که فاعل «فَخْمٌ» ضمیر جایز الاستتار «هُوَ» است؛
 - ۴- صیغه مبالغه؛ مانند «أَحْمَدُ سَبَّاقٌ إِلَى الْخَيْرِ» که فاعل «سَبَّاقٌ» ضمیر جایز الاستتار «هُوَ» است؛
 - ۵- اسم فعل ماضی؛ مانند «هَيَّاهُ الْبَحْرُ هَيَّاهُ» که فاعل در اسم فعل دوم (هَيَّاهُ) ضمیر جایز الاستتار «هُوَ» است.
۴۷. مائده / ۱۱۷؛ ترجمه: «جز آنچه مرا بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم.»

۲- ﴿وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^{۴۸}

۳- ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^{۴۹}

۴- رُوَيْدَنِي يَا صَدِيقِي.

(ب)

۱- اُعْفُ عَنِّي يَا إِلَهِي.

۲- ﴿فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي﴾^{۵۰}

(ج)

۱- ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^{۵۱}

۲- ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾^{۵۲}

۳- ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾^{۵۳}

توضیح

در تمامی کلماتی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند نون زائده مکسوری به کار رفته است که آن را نون وقایه می‌نامند؛ چون آوردن آن از مکسور شدن آخرین حرف فعل، اسم فعل یا حرف جلوگیری می‌کند. شایان ذکر است که در زبان عربی فعل هیچ‌گاه مجرور نمی‌شود و از آنجا که اتصال مستقیم ضمیر متصل متکلم وحده (ی) مستلزم مکسور شدن آخرین حرف فعل است، نون مکسوری میان فعل و ضمیر قرار می‌دهند تا کسره مزبور در آن نون زائد ظاهر شود و به این ترتیب فعل از مجرور شدن در امان بماند. با این همه استعمال نون وقایه قبل از ضمیر متصل یای متکلم، به فعل اختصاص ندارد، بلکه گاه به اسم فعل و برخی از حروف نیز قبل از ضمیر متصل یای متکلم نون وقایه می‌پیوندد.

در عین حال گاه ضمیر یای متکلم وحده پس از نون وقایه حذف می‌شود و به نشانه حذف آن، نون وقایه را مکسور باقی می‌گذارند تا بر حذف «ی» دلالت کند. فعل «اتَّبِعُونِ» در مثال دوم از دسته «الف» چنین حالتی دارد.^{۵۴}

آوردن نون وقایه با فعل، اسم فعل و حرف جرّ «مِنْ» و «عَنْ» که با یای متکلم به کار رفته‌اند واجب است، اما در دسته «ج» به کار بردن نون وقایه با الفاظی همچون «لَيْتَ، لَدُنْ و إِنَّ» وجوبی نیست، بلکه جایز است؛ هرچند کمتر اتفاق افتاده که «لَيْتَ» بدون نون وقایه به کار رفته باشد.

۴۸. مؤمن / ۳۸: ترجمه: «و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم.»

۴۹. مؤمن / ۶۰: ترجمه: «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

۵۰. بقره / ۲۴۹: ترجمه: «پس هر کس از آن بنوشد از [پیروان] من نیست.»

۵۱. نساء / ۷۳: ترجمه: «کاش من با آنان بودم و به نوای بزرگی می‌رسیدم.»

۵۲. کهف / ۷۶: ترجمه: «[و] از جانب من قطعاً معذور خواهی بود.»

۵۳. طه / ۱۴: ترجمه: «منم من، خدایی که جز من خدایی نیست.»

۵۴. گاهی در اسمها نیز اگر یای متکلم وحده (ی) در پایان کلمه قرار داشته باشد، حذف می‌شود؛ مانند: «يَا رَبِّ» که در اصل «يَا رَبِّي» بوده است.

قاعده

- ۱- نون وقایه نون زائد مکسوری است که میان فعل، اسم فعل یا بعضی از حروف و ضمیر متصل «ی» فاصله می‌شود تا از مکسور شدن آخر آنها جلوگیری کند.
- ۲- اگر یای متکلم به فعل، اسم فعل یا حروف جرّ «مِنْ» و «عَنْ» بچسبد آوردن نون وقایه همراه آنها واجب است.
- ۳- اگر یای متکلم به یکی از حروف مشبّهة بالفعل «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَيْتَ، لَكِنَّ و لَعَلَّ» بیوندد آوردن نون وقایه همراه آنها جایز است.

جلسهٔ نهم

مذکر و مؤنث (۱)

۳۸.....	اهداف درس
۳۸.....	درآمد
۳۸.....	مذکر و مؤنث
۳۹.....	انواع مذکر و مؤنث
۴۱.....	نشانه‌های اسم مؤنث

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسمهای مذکر و مؤنث؛
- ✓ انواع مذکر و مؤنث؛
- ✓ نشانه‌های اسم مؤنث.

درآمد

در دروس گذشته با اسمهای معرفه و نکره و انواع، احکام و مسائل مربوط به آنها آشنا شدیم. در این درس و درس آینده با اسمهای مذکر و مؤنث و انواع و مسائل آنها آشنا خواهیم شد. اسم از نظر جنس به مذکر و مؤنث تقسیم می‌شود؛ از این رو در زبان عربی هر اسمی یا مذکر است یا مؤنث؛ چه انسان یا حیوان باشند که واقعاً مذکر یا مؤنث هستند، چه شیء باشند که مذکر یا مؤنث دانستن آنها اساساً فرضی و قراردادی است. علاوه بر این برخی از اشیاء غیر جاندار نیز در زبان عربی وجود دارند که گاه مذکر و گاه مؤنث فرض شده‌اند و به همین سبب به هر دو صورت (هم مذکر و هم مؤنث) در متون عربی به کار رفته‌اند. در هر صورت در این درس با پدیده مذکر و مؤنث بودن واژه‌ها در زبان عربی، دو نوع اصلی اسمهای مذکر و مؤنث، یعنی مذکر و مؤنث حقیقی و مجازی، و در نهایت با نشانه‌های اسم مؤنث آشنا خواهیم شد.

مذکر و مؤنث

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- هَذَا رَجُلٌ.

۲- هَذَا ثَوْرٌ.

۳- هَذَا قَمَرٌ.

(ب)

۱- هَذِهِ امْرَأَةٌ.

۲- هَذِهِ بَقَرَةٌ.

۳- هَذِهِ شَمْسٌ.

توضیح

اسمهایی که در دسته «الف» مشخص شده‌اند مذکر و اسمهایی که در دسته «ب» مشخص شده‌اند مؤنث‌اند. در نمونه‌های شماره یک «رَجُلٌ» و «امْرَأَةٌ» به ترتیب بر مذکر و مؤنث واقعی دلالت دارند. همچنین در نمونه‌های شماره دو «ثَوْرٌ» و «بَقَرَةٌ» به ترتیب بر گاو نر و ماده و در نمونه‌های شماره سه «قَمَرٌ» و «شَمْسٌ» بر دو شیء، که یکی از آنها مذکر و دیگری مؤنث فرض شده است، دلالت می‌کنند. به اسمی که بر جنس مذکری، اعم از انسان یا حیوان، دلالت کند مذکر و به اسمی که بر جنس ماده‌ای، اعم از انسان یا حیوان، دلالت کند مؤنث می‌گویند. در زبان عربی همچنین با اسم برخی از اشیاء همانند اسمهای مذکر و با

برخی دیگر از اشیاء همانند اسمهای مؤنث برخورد شده است. بدین معنا که واژه‌هایی چون «قَلَم» و «شَمْس» با آنکه بر حیوان یا انسان نر یا ماده‌ای دلالت نمی‌کنند باز به ترتیب مذکر و مؤنث تلقی شده‌اند. به این ترتیب می‌توان گفت که در زبان عربی همه اسمها یا مذکرند یا مؤنث.^{۵۵}

قاعده

۱- اسمها در زبان عربی یا مذکرند یا مؤنث؛ اعم از آنکه بر جنس مذکر یا مؤنثی دلالت کنند یا بر اشیاء که در حقیقت نه مذکرند نه مؤنث، بلکه یا مذکر فرض شده‌اند یا مؤنث.

۲- مذکر اسمی است که بر جنس مذکری، اعم از انسان یا حیوان یا شیئی که مذکر فرض شده است، دلالت می‌کند.

۳- مؤنث اسمی است که بر جنس ماده‌ای، اعم از انسان یا حیوان یا شیئی که مؤنث فرض شده است، دلالت می‌کند.

انواع مذکر و مؤنث

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- هُوَ أَخِي.

۲- أَنْتَ أَسْتَاذِي.

۳- ذَلِكَ فَرَسًا.

(ب)

۱- هَذَا كِتَابِي.

۲- ذَلِكَ بَيْتِي.

(ج)

۱- جَاءَتْ أُخْتِي.

۲- سَافَرَتْ زَمِيلَتِي.

۳- رَكِبَ عَلَيَّ نَاقَتَهُ.

(د)

۱- طَلَعَتِ الشَّمْسُ.

۲- كَانَ الشَّيْخُ مُتَكِنًا عَلَى عَصَاهُ.

۵۵. با این همه برخی از اسمها هم به صورت مذکر و هم به صورت مؤنث به کار رفته است؛ مانند: «إِبْطُ (زیر بغل)، إِزَار (لنگ)، حَال (وضعیت، حالت)، حَانُوت (مغازه)، خَمَر (مِی، شراب)، دِرْع (زره)، دَلُو (سطل چرمی)، رُوح (روح)، سَبِيل (راه)، سِلَاح (سلاح، اسلحه)، سِکِّین (چاقو، کارد)، سَلَم (نردبان)، سَمَاء (آسمان)، سُوْق (بازار)، طَرِيق (راه)، عَجَز (پشت، کفل)، عَضْد (بازو)، عُقَاب (عقاب)، عَقْرَب (عقرب)، عُنُق (گردن)، عَنَكْبُوت (عنکبوت)، فِرْدَوْس (بهشت، پردیس)، قَدَر (دیگ)، قَمِیص (پیراهن)، کَبِد (کبد، جگر)، لِسَان (زبان)، سَلْک (نخ، رشته)، مِلْح (نمک)، مُوسَى (تیغ صورت تراش)، نَفْس (نفس، جان) و اسمهای حروف هجا (الف، باء، تاء، ثاء، جیم، ... و یاء)».

توضیح

اسم‌هایی که در دسته «الف» و «ب» مشخص شده‌اند مذکر و اسم‌هایی که در دسته «ج» و «د» مشخص شده‌اند مؤنث‌اند. نمونه‌های دسته نخست بر انسان یا حیوان مذکر دلالت می‌کند و نمونه‌های دسته دوم صرفاً بر اشیائی دلالت می‌کند که در زبان عربی مذکر فرض شده‌اند. به اسم‌های دسته «الف»، که برای انسان یا حیوان مذکر به کار رفته‌اند، مذکر حقیقی و به اسم‌های دسته «ب»، که در حقیقت مذکر نیستند، بلکه مذکر فرض شده‌اند، مذکر مجازی می‌گویند.

به همین ترتیب به نمونه‌های دسته «ج» که بر انسان و حیوان مؤنث دلالت می‌کند مؤنث حقیقی می‌گویند و نمونه‌های دسته «د» را، که مؤنث حقیقی نیست، بلکه در زبان عربی مؤنث فرض شده و با آنها همچون اسم‌های مؤنث رفتار شده است، مؤنث مجازی می‌خوانند.^{۵۶}

قاعده

۱- به اسم‌هایی که بر جنس نر یا ماده، اعم از انسان یا حیوان، دلالت می‌کند مذکر و مؤنث حقیقی می‌گویند؛ مانند: «أُسْتَاذٌ وَ زَمِيلَةٌ» و «فَرَسٌ وَ نَاقَةٌ».

۲- به اسم‌هایی که بر اشیاء دلالت می‌کنند و در حقیقت نه مذکرند نه مؤنث، ولی در زبان عربی مذکر یا مؤنث فرض شده‌اند مذکر و مؤنث مجازی می‌گویند؛ مانند: «کِتَابٌ» و «شَمْسٌ».

ملاحظه

با این همه باید توجه داشت که در زبان عربی هر اسمی که تایی مدوّر (ة) داشته باشد لزوماً مؤنث حقیقی یا حتی مؤنث مجازی نیست؛ همچون «طَلْحَة، عَلَّامَة و رَاوِيَة»؛^{۵۷} زیرا همه آنها برای مذکر حقیقی به کار می‌روند.

به طور کلی تایی مدوّر اقسامی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- ۱- تایی تأنیث (در صفتها و اسم‌های مؤنث حقیقی یا مجازی)؛ مانند: «فَاطِمَة، مُنْصَدَّة، شَرِيفَة و مُؤْمِنَة»؛
- ۲- تایی جمع که به برخی از جمع‌های مکسر افزوده می‌شود؛ مانند: «طَلَبَة و أَسَاتِدَة»؛
- ۳- تایی مصدری که حرف پایانی برخی از مصادر عربی است؛ مانند: «الْمُشَارَكَة، التَّرْبِيَة و الْقِرَاءَة»؛
- ۴- تایی عوض از فاء الفعل، عين الفعل یا لام الفعل محذوف که به آخر واژه افزوده می‌شود؛ مانند: «وَعْدٌ - عِدَّة، إِقْوَامٌ - إِقَامَةٌ و شَفَاءٌ - شَفَة»؛
- ۵- تایی وحدت که بیانگر مفرد بودن واژه و تفاوت آن نسبت به اسم جنس همان واژه است؛ مانند: «بُرْتَقَالَةٌ وَ تَفَّاحَةٌ»؛

۵۶. باید به این نکته توجه داشت که مذکرها و مؤنثهای مجازی به هر حال یا مذکرند یا مؤنث؛ به این معنا که نمی‌توان از اسم مذکر مجازی اسم مؤنث به دست آورد یا بالعکس؛ مثلاً نمی‌توان برای «جَبَلٌ» یا «قَلَمٌ» اسم مؤنث در نظر گرفت یا از «مُنْصَدَّة» یا «سَاعَة» اسم مذکر به دست آورد.

۵۷. «راویة» برای مبالغه در روایت کردن به کار می‌رود و به معنای کسی است که زیاد حدیث یا داستان نقل می‌کند.

ع- تای مبالغه که به برخی از اسمهای مبالغه می‌پیوندد و گویای مبالغه در دارا بودن آن صفت است و به طور یکسان بر مذکر و مؤنث اطلاق می‌گردد؛ مانند: «عَلَامَةٌ وَ فَهَامَةٌ».

با این همه باید توجه داشته باشیم که در زبان عربی تای مدوّر از نشانه‌های تأنیث است و هرگاه در اسمی دیده شود آن اسم لفظاً مؤنث به شمار می‌رود، مگر آنکه آن اسم بر مذکر حقیقی دلالت کند؛ مانند: «حَمَزَةٌ، طَلْحَةٌ وَ عَلَامَةٌ». بر این اساس سایر اسمهای بالا که تای مدوّر گرفته‌اند مؤنث تلقی می‌شوند و از نظر دستوری همانند اسمهای مؤنث با آنها رفتار می‌شود.

نشانه‌های اسم مؤنث

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- غَابَتْ فَاطِمَةُ الْيَوْمَ عَنِ الصَّفِّ.
- ۲- أَلْقَتْ الْأُسْتَاذَةُ مُحَاضِرَةً لَائِقَةً فِي قَاعَةِ الْمُحَاضَرَةِ.
- ۳- الْعُصْفُورَةُ فَوْقَ الشَّجَرَةِ.

(ب)

- ۱- كَانَتْ خَدِيجَةُ الْكُبْرَى زَوْجَةَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ).
- ۲- جَاءَتْ أُخْتِي لَيْلَى.

(ج)

- ۱- ضَلَّتِ الْعَمِيَاءُ الطَّرِيقَ.
- ۲- كَانَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ إِحْدَى رُوَاةِ الْحَدِيثِ.

(د)

- ۱- كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) بَطَلَةً كَرْبَلَاءَ.
- ۲- كَتَبَتْ سَعَادٌ وَاجِبَاتِهَا الدَّرَاسِيَّةَ.

توضیح

همه اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند مختوم به یکی از علائم تأنیث هستند. در نمونه‌های دسته «الف» اسمهای مؤنث به تای مدوّر - که تای تأنیث نام دارد - ختم شده‌اند. اسمهای مشخص شده در نمونه‌های دسته «ب» مختوم به الف مقصورة زائده (ی) هستند که این نشانه، همانند تای مدوّر، یکی از علائم تأنیث به شمار می‌رود. اسمهای مشخص شده در نمونه‌های دسته سوم نیز به الف ممدوده زائده (اء) ختم شده‌اند که این نشانه نیز یکی دیگر از علائم تأنیث است.^{۵۸}

۵۸. نشانه‌های تأنیث باید زائد بر ریشه کلمه باشند وگرنه علامت تأنیث به شمار نمی‌روند. بر این اساس مثلاً واژه‌های «هوی» (از ریشه «ه و ی»، مُرْتَضَى (از ریشه «ر ض ی»، مُصْطَفَى (از ریشه «ص ف و» و فَتَى (از ریشه «ف ت ی») مؤنث نیستند؛ زیرا الف مقصورة آخر آنها جزء ریشه اصلی کلمه است. همچنین در کلمات «بِنَاء» (از ریشه «ب ن ی») و قَضَاءُ (از ریشه «ق ض ی») چون همزه جزء ریشه کلمه است، این کلمات مذکر محسوب می‌شوند؛ زیرا در اصل «بنای» و «قضای» بوده‌اند که یای آنها به همزه بدل شده است.

حال اگر به نمونه‌های دسته «د» دقت کنیم درمی‌یابیم که هیچ یک از نشانه‌های تأنیث سه‌گانه در آنها وجود ندارد، ولی در عین حال این اسمها مختص مؤنث هستند و بر یک مؤنث حقیقی دلالت دارند؛ از این رو با آنها باید همچون سایر اسمهای مؤنث برخورد کرد.

قاعده

نشانه‌های تأنیث عبارت‌اند از: تای مدوره (ة)، الف مقصوره (ی) و الف ممدوده (اء)؛ مانند: «رقیة، بشری و زهراء». باید توجه داشت که نشانه‌های تأنیث باید زائد بر ریشه کلمه باشند، وگرنه علامت تأنیث به شمار نمی‌روند.

جلسہ ہفتم

مذکر و مؤنث (۲)

- ۴۴ اہداف درس
- ۴۴ درآمد
- ۴۴ انواع اسم مؤنث
- ۴۵ چگونگی مؤنث ساختن اسم و صفت

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع اسم مؤنث؛
- ✓ چگونگی مؤنث ساختن اسم و صفت؛
- ✓ مؤنث حکمی و مؤنث تأویلی؛
- ✓ حالات مؤنث معنوی.

درآمد

در درس گذشته با پدیده مذکر و مؤنث اسمها در زبان عربی - اعم از حقیقی و مجازی - آشنا شدیم و نشانه‌های عمومی اسم مؤنث را شناختیم. اکنون در این درس با مهم‌ترین انواع اسم مؤنث و شیوه ساختن اسم و صفت مؤنث حقیقی که از اسم و صفت مذکر حقیقی به دست می‌آید آشنا خواهیم شد. همچنین طی دو ملاحظه ابتدا دو نوع دیگر از انواع اسم مؤنث را خواهیم شناخت که برخی از صرف‌شناسان عربی مطرح کرده‌اند، ولی کمتر در کتابهای آموزش صرف عربی مورد توجه قرار گرفته است؛ سپس با حالات ظهور اسم مؤنث معنوی در زبان عربی آشنا خواهیم شد.

انواع اسم مؤنث

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- كَانَ حَمْرَةً عَمُّ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شُجَاعًا فِي الْغَارَاتِ.

۲- كَانَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ أَوَّلَ وَلَدِ بَنِي أُمِّيَّةَ.

۳- جَاءَ ابْنُ عَمِّي زَكْرِيَاءَ.

(ب)

۱- غَسَلَتْ مَرْيَمُ مَلَابِسَهَا.

۲- تَطْلُعُ الشَّمْسُ مِنَ الْمَشْرِقِ.

۳- انْهَارَتْ دَارُ جَارِنَا أَمْسَ.

(ج)

۱- تَعَتَّنِي فَاطِمَةُ بِطِفْلِهَا.

۲- ﴿إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النََّاظِرِينَ﴾^{۵۹}

توضیح

اسم‌هایی که در نمونه‌های دسته «الف» مشخص شده‌اند با آنکه علامت تأنیث در آخر آنها وجود دارد بر مذكر حقیقی دلالت دارند. به چنین اسم‌هایی که مذكرند و در عین حال علامت تأنیث دارند مؤنث لفظی می‌گویند.

نمونه‌های دسته «ب» علامت تأنیث ندارند، اما بر اسم‌هایی دلالت می‌کنند که یا واقعاً مؤنث‌اند (مؤنث حقیقی) یا با آنها به عنوان اسم مؤنث برخورد شده است (مؤنث مجازی). به این‌گونه اسمها مؤنث معنوی گفته می‌شود.^{۶۰}

اسم‌هایی که در دسته «ج» مشخص شده‌اند هم علامت تأنیث دارند و هم بر اسم مؤنث دلالت می‌کنند. این‌گونه اسمها مؤنث لفظی - معنوی نامیده می‌شوند.^{۶۱}

قاعده

۱- اسم از لحاظ داشتن یا نداشتن علامت تأنیث به سه قسم مؤنث لفظی، مؤنث معنوی و مؤنث لفظی - معنوی تقسیم می‌شود.

۲- مؤنث لفظی اسم مذكری است که علامت تأنیث داشته باشد؛ مانند: «طَلْحَة» و «زَكْرِيَاء».

۳- مؤنث معنوی اسم مؤنثی - اعم از حقیقی یا مجازی - است که علامت تأنیث نداشته باشد؛ مانند: «زَيْنَب» و «شَمْس».

۴- مؤنث لفظی - معنوی اسم مؤنثی است که علامت تأنیث هم داشته باشد؛ مانند: «فَاطِمَة» و «بَقَرَة».

چگونگی مؤنث ساختن اسم و صفت

اسم‌های مذكر و مؤنث مجازی غالباً تغییر ناپذیرند و از حالتی به حالت دیگر در نمی‌آیند و صرفاً یا مذكرند یا مؤنث؛ از این رو نمی‌توان از مذكرهای مجازی مؤنث‌های مجازی به دست آورد. برای نمونه نمی‌توان تصور کرد که مؤنث واژه مذكر مجازی «جَبَل»، «جَبَلَة» است، یا مذكر واژه مؤنث مجازی «سَاعَة»، «سَاع» است. اما در مورد اسمها و صفت‌های مذكر و مؤنث حقیقی وضعیت متفاوت است؛ یعنی برای این‌گونه اسمها و

۶۰. این اسمها عبارت‌اند از: «أَرْض (زمین)، أَرْنَب (خرگوش)، إصْبَع (انگشت)، أَفْعَى (افعی)، بئر (چاه)، جَحِيم (آتش، دوزخ)، جَهَنَّم (دوزخ)، حَرْب (جنگ)، دَلُو (سطل چرمی)، دار (خانه، منزل)، رَجَم (رجم، خویشاوندی)، رَحَى (سنگ آسیاب)، ریح (باد)، سَقَر (جهنم)، سِن (سن، دندان)، سَاق (ساق پا)، شَمْس (خورشید)، شِمَال (شمال)، ضَبْع (کفتار)، عَرُوض (علم عروض)، عَصَا (عصا، چوب‌دستی)، عَقَب (پاشنه پا)، عَيْن (چشم، چشمه)، فَأْس (تیشه)، فَخْذ (ران)، فُلْک (آسمان)، قَدَم (پا)، قَوْس (قوس، کمان)، کَاس (کاسه، لیوان)، کَتِف (شانه، استخوان کتف)، کَرش (معدّه)، کَف (کف دست)، نار (آتش)، نَعْل (کفش) و يَمِين (سمت راست). همچنین تمامی اسم‌های بادها از قبیل «صَبَا، قَبُول، جَنُوب، دُبُور، شِمَال، هَيْف (باد گرم)، حَرُور و سَمُوم» مؤنث معنوی به شمار می‌روند. اسم برخی دیگر از اعضای زوج بدن همچون «صَدَغ (گیجگاه، شقیقه)، مِرْفَق (آرنج)، حَاجِب (ابرو)، خَد (گونه) و لُجَى (ریش)» مذكرند. برخی از اسمها نیز علامت تأنیث دارند، ولی هم برای مذكر و هم برای مؤنث به کار می‌روند؛ مانند: «سَخْلَة (برّه)، رَبْعَة (متوسط القامة) و شاة (گوسفند)».

۶۱. برخی از نحویان مؤنث لفظی را اسمی دانسته‌اند که علامت تأنیث داشته باشد - اعم از اینکه آن اسم مذكر باشد یا مؤنث - این گروه از دانشمندان مؤنث لفظی - معنوی را به عنوان نوع مستقلی از انواع مؤنث در کتاب خویش ذکر نکرده‌اند. ر.ک: جامع الدروس العربیة؛ ج ۱، ص ۷۷.

صفتها غالباً می‌توان وجه دیگری را نیز در نظر گرفت. مثلاً «كَرِيمَةٌ» مؤنثِ واژه مذکر «كَرِيمٌ» و «كُبْرَى» مؤنثِ واژه مذکر «أكبر» است.^{۶۲} برای آشنایی با چند و چون مؤنث ساختن اسمها و صفت‌های مذکر به نمونه‌ها و توضیحات زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- سَلِيمٌ ← سَلِيمَةٌ
- ۲- مُحْسِنٌ ← مُحْسِنَةٌ

(ب)

- ۱- طَالِبٌ ← طَالِبَةٌ
- ۲- مَظْلُومٌ ← مَظْلُومَةٌ
- ۳- سَيِّدٌ ← سَيِّدَةٌ
- ۴- قُرْشِيٌّ ← قُرْشِيَّةٌ

(ج)

- ۱- غَضَبَانٌ ← غَضَبِيٌّ، غَضَبَانَةٌ
- ۲- أَصْغَرٌ ← صُغْرَى
- ۳- أَعْمَى ← عَمِيَاءٌ

توضیح

بسیاری از اسم‌های مذکر حقیقی با افزودن تایی تأنیث به آخر آنها مؤنث می‌شوند. در نمونه‌های دسته «الف» واژه‌های «سَلِيمٌ» و «مُحْسِنٌ» اسم‌های مذکری هستند که با افزودن تایی تأنیث به آخر آنها مؤنث شده‌اند (سَلِيمَةٌ و مُحْسِنَةٌ). اما این قانون عمومیت ندارد و چنان نیست که با افزودن تایی تأنیث به هر اسم مذکر حقیقی بتوان از آن اسم مؤنث به دست آورد. بیشتر این‌گونه اسمها در اصل معنای وصفی دارند و بر یکی از وزنهای اسم‌های مشتق - که به زودی با آنها آشنا خواهیم شد - به کار رفته‌اند. «سَلِيمٌ» بر وزن «فَعِيلٌ» و صفت مشبّهه است. «مُحْسِنٌ» نیز بر وزن «مُفْعِلٌ» و صفت مشبّهه است. تذکر این نکته ضروری است که صفت‌های مذکر به خاطر داشتن مفهوم وصفی عموماً قابلیت و امکان بدل شدن به وجه مؤنث را دارند و از این رو به صفات مذکر حقیقی اختصاص ندارند. به عبارت دیگر اغلب قریب به اتفاق صفت‌ها هم وجه مذکر دارند، هم وجه مؤنث؛ چه حقیقی باشند چه مجازی. مثلاً هم می‌توان گفت «رَجُلٌ طَوِيلٌ» و هم «شَجَرَةٌ طَوِيلَةٌ»؛ یا هم می‌توان گفت «أَحْمَدُ أَصْغَرُ مِنْ عَلِيٍّ» و هم «تِلْكَ الشَّجَرَةُ أَصْغَرُ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ».

در نمونه‌های دسته «ب» برخی از صفات مذکر حقیقی به کار رفته‌اند که با افزودن تایی تأنیث به آخر آنها مؤنث شده‌اند. این صفات به ترتیب اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه و اسم منسوب هستند که همه

۶۲. برخی از اسم‌های مذکر اصلاً مؤنث ندارند؛ مانند: «قَلَمٌ و كِتَابٌ» و برخی دیگر از آنها نیز از جنس خود لفظ مؤنث ندارند و برای مؤنث آنها لفظ مخصوصی وضع شده است؛ مانند: «رَجُلٌ ← اِمْرَأَةٌ، أَبٌ ← أُمٌّ، أَخٌ ← أُخْتُ، ابْنٌ ← بِنْتُ، نَوْرٌ (گاو نر) ← بَقْرَةٌ، بَعْلٌ (شوهر) ← زَوْجَةٌ، صِهْرٌ (داماد) ← كَنَّةٌ (عروس (زن پسر))، دِيكٌ (خروس) ← دَجَاجَةٌ (مرغ)».

آنها در عربی معنای وصفی دارند و از آنها می‌توان وجه مؤنث نیز به دست آورد: «طَالِبٌ» ← «طَالِبَةٌ»؛ «مَظْلُومٌ» ← «مَظْلُومَةٌ»؛ «سَيِّدٌ» ← «سَيِّدَةٌ» و «قُرَشِيٌّ» ← «قُرَشِيَّةٌ».

نمونه‌های دسته «ج» نیز معنای وصفی دارند و بر یکی از وزنهای مشتقات به کار رفته‌اند. نمونه نخست بر وزن «فَعْلَانٌ» و صفت مشبّهه است و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَى» می‌آید: (غَضَبَانٌ ← غَضَبَى)؛ نمونه دوم بر وزن «أَفْعَلٌ» و أفعال التفضیل است و مؤنث آن بر وزن فُعْلَى می‌آید: (أَصْغَرُ ← صُغْرَى)؛ و سرانجام نمونه سوم بر وزن «أَفْعَلٌ» و صفت مشبّهه است و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَاءٌ» می‌آید: (أَعْمَى ← عَمِيَاءٌ). البته در عربی معاصر استعمال وجه مؤنث صفتیهایی که مذکر آنها بر وزن «فَعْلَانٌ» می‌آید همراه با تایی مدوّره نیز بسیار مشهور است: «غَضَبَانٌ» ← «غَضَبَانَةٌ» و «عَطْشَانٌ» ← «عَطْشَانَةٌ».

قاعده

۱- اسم مذکر حقیقی با اضافه شدن تایی تأنیث به آخر آن مؤنث می‌شود؛ مانند: «سَلِيمٌ» ← «سَلِيمَةٌ».

۲- بسیاری از صفات با افزودن تایی تأنیث به آخر آنها مؤنث می‌شوند؛ مانند: «عَالِمٌ» ← «عَالِمَةٌ»، «مَقْبُولٌ» ← «مَقْبُولَةٌ». برخی دیگر از صفتها وضعیت دیگری دارند و به شیوه‌هایی متفاوت مؤنث می‌شوند. این صفات عبارت‌اند از:

(الف) صفت مشبّهه‌ای که بر وزن «فَعْلَانٌ» باشد که مؤنث آن بر وزن «فَعْلَى» است؛ مانند: «كَسْلَانٌ» ← «كَسْلَى».

(ب) صفت مشبّهه‌ای که بر وزن «أَفْعَلٌ» باشد که مؤنث آن بر وزن «فَعْلَاءٌ» است؛ مانند: «أَحْمَرٌ» ← «حَمْرَاءٌ».

(ج) أفعال تفضیل که مذکر آن بر وزن «أَفْعَلٌ» باشد که مؤنث آن بر وزن «فُعْلَى» می‌آید؛ مانند: «أَكْرَمٌ» ← «كُرْمَى»، «أَكْبَرٌ» ← «كُبْرَى».

پیوست (برای مطالعه بیشتر)

۱- مؤنث حکمی و مؤنث تأویلی

دستورنویسان دو نوع دیگر از اقسام مؤنث را در آثار خویش ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از: مؤنث حکمی و مؤنث تأویلی.

(الف) مؤنث حکمی: اسمی است که لفظاً مذکر باشد و در متون عربی نیز با آن به عنوان یک اسم مذکر برخورد شده باشد، ولی به واسطه اضافه شدن به یک اسم مؤنث از آن کسب تأنیث کرده باشد؛ مانند واژه «كُلٌّ» در آیات مبارک ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^{۶۳} و ﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا﴾^{۶۴}. همان طور که ملاحظه می‌کنید فعلی که برای واژه «كُلٌّ» به کار رفته در هر دو آیه مؤنث است؛ در آیه نخست «جَاءَتْ» و در آیه دوم «تَذْهَلُ» فعلهایی هستند که فاعل آنها

۶۳. ق/ ۲۱؛ ترجمه: «و هر کسی می‌آید [در حالی که] با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است.»

۶۴. حج/ ۲؛ ترجمه: «روزی که آن را ببینید هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد [از ترس] فرو می‌گذارد و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد.»

«کَلَّ» است که مذکر است، ولی به دلیل آنکه به یک اسم مؤنث (نَفْس و مُرَضِعَة) اضافه شده است از آن کسب تأنیث می‌کند و با آن همانند اسم مؤنث برخورد می‌شود.

ب) مؤنث تأویلی: اسمی است که خود مذکر است، ولی مراد از این واژه مذکر، واژه مؤنث دیگری است که هم‌معنای آن است؛ مانند واژه «کِتَاب» در عبارت «أَتَتْنِي كِتَابُكَ، فَسُرَرْتُ بِهَا» که منظور از «کِتَاب» در اینجا «رِسَالَة» (نامه) است و به همین سبب فعل «أَتَتْ» به صورت مؤنث آورده شده است.

با این همه باید توجه داشت که کاربرد این موارد در زبان عربی بسیار نادر است و ذکر نمونه‌هایی از آنها فقط با هدف آشنایی با این موضوع بوده است؛ از این رو باید از کاربرد نمونه‌های دیگر از پیش خود حتی الامکان خودداری کرد.

۲- حالات مؤنث معنوی

اسمهای مؤنث به شرط آنکه به هیچ یک از علائم تأنیث ختم نشده باشند مؤنث معنوی‌اند. این حالت در چهار مورد زیر به چشم می‌خورد:

- ۱- برخی از اسمهای علم زنان؛ مانند: «مَرِيَم و زَيْنَب»؛
- ۲- برخی از اسمهایی که مختص زنان است؛ مانند: «أُخْت و أُم»؛
- ۳- نام شهرها، روستاها، کشورها و قبیله‌ها؛ مانند: «شام، مِصر و قُرَيش». در زبان عربی اسامی کشورهای «لُبْنان، العِراق و المَغْرِب» حالتی استثنائی دارند و مذکر مجازی فرض شده‌اند.
- ۴- برخی از اعضای زوج بدن؛ مانند: «عَيْن، رِجْل و يَد».

جلسه هشتم

مفرد، مثنی و جمع (۱) مثنی

- اهداف درس ۵۰
- درآمد ۵۰
- مفرد، مثنی و جمع ۵۰
- مثنی و ملحقات آن ۵۱
- تثنية اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص، ممدود و محذوف الآخر ۵۴

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسم مفرد، مثنی و جمع؛
- ✓ مثنی و ملحقات آن؛
- ✓ چگونگی تثنیة اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص، ممدود و محذوف الآخر.

درآمد

در دروس پیشین دو تقسیم از تقسیمات اسم را به لحاظ تعریف و تنکیر (معرفه و نکره) و به لحاظ جنس (مذکر و مؤنث) شناختیم و با انواع و احکام مربوط به آنها آشنا شدیم. اکنون در درس هشتم و چند درس آینده با یکی دیگر از تقسیمات اسم آشنا می‌شویم. این تقسیم به لحاظ عدد اسم است که به بحث و بررسی راجع به احکام اسمهای مفرد، مثنی و جمع می‌پردازد. در این درس ابتدا به بیان کلیاتی در مورد عدد اسمها در عربی خواهیم پرداخت و سپس از تثنیه و شیوه‌های ساختن اسم مثنی سخن خواهیم گفت و در دروس بعد انواع اسم جمع، طریقه ساختن و مطالب مربوط به آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مفرد، مثنی و جمع

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- رَكَضَ الطَّفْلُ.^{۶۵}
- ۲- جَاءَ الْمُعَلِّمُ.
- ۳- رَأَيْتُ الْكَاتِبَ.
- ۴- أَكَلْتُ التُّفَّاحَةَ.

(ب)

- ۱- رَكَضَ الطُّفْلَانِ.
- ۲- جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ.
- ۳- رَأَيْتُ الْكَاتِبَيْنِ.
- ۴- أَكَلْتُ التُّفَّاحَتَيْنِ.

(ج)

- ۱- رَكَضَ الْأَطْفَالُ.
- ۲- جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ.
- ۳- رَأَيْتُ الْكَاتِبِينَ.

۶۵. رَكَضَ (كُ)، رَكَضًا؛ دویدن.

۴- أَكَلْتُ التَّفَاحَاتِ.

توضیح

اگر به کلمات دوم از نمونه‌های بالا دقت کنیم، خواهیم دید که همه آنها اسم است، اما هر یک از آنها در هر دسته نسبت به دسته دیگر متفاوت است. اسمهای دسته «الف» بر یک شخص یا یک شیء دلالت می‌کند. اسمهای دسته «ب» بر دو شخص یا دو شیء و اسمهای دسته «ج» بر سه یا بیشتر از سه شخص یا شیء دلالت دارد. به اسمهای دسته «الف» مفرد، به اسمهای دسته «ب» مثنی و به اسمهای دسته «ج» جمع می‌گویند. این اسمها از نظر ساختار صرفی نیز با هم متفاوت است. در دسته نخست صورت اصلی کلمات مفرد بدون هیچ حرف یا حروف اضافه‌ای به کار رفته است. اما اسمهای دسته دوم، که مثنی هستند، به الف و نون مکسور (ـَانِ) یا یاء و نون مکسور (ـَینِ) ختم شده‌اند؛ در حالت رفع با الف و نون مکسور (ـَانِ) و در حالت نصب با یاء و نون مکسور (ـَینِ). اسمهای دسته سوم همگی جمع هستند. تفاوت اسمهای این دسته نسبت به اسمهای دسته نخست آن است که در نمونه اول ساختمان مفرد واژه «طِفْل» به هم ریخته است؛ یعنی علاوه بر اضافه شدن یک همزه در آغاز آن، بین دو حرف اصلی «ف» و «ل» نیز یک «الف» فاصله شده است (طِفْل ← اَطْفَال). در نمونه‌های دوم، سوم و چهارم نیز به اسم مفرد آنها یک واو و نون مفتوح (ـُونَ) یا یاء و نون مفتوح (ـَینَ) یا الف و تاء مبسوط (ـَات) اضافه شده است. به اسم نمونه نخست در اصطلاح جمع مکسر، به اسمهای نمونه دوم و سوم جمع مذکر سالم و به اسم نمونه چهارم جمع مؤنث سالم می‌گویند که مباحث مربوط به هر کدام از آنها در دروس آینده از نظر خواهد گذشت.

قاعده

۱- اسم به لحاظ عدد به مفرد، مثنی و جمع تقسیم می‌شود.

الف) مفرد: اسمی است که تنها بر یک شیء، حیوان یا انسان دلالت می‌کند.

ب) مثنی: اسمی است که بر دو شیء، دو حیوان یا دو انسان دلالت می‌کند.

ج) جمع: اسمی است که بر بیش از دو شیء، حیوان یا انسان دلالت می‌کند.

۲- اسم مثنی با افزودن الف و نون مکسور (ـَانِ) یا یاء و نون مکسور (ـَینِ) به آخر اسم مفرد به دست می‌آید. پیش از افزودن علامت مثنی به واژه مفرد همواره آخرین حرف کلمه مفتوح می‌شود؛ مانند: «کَاتِبٌ + انِ ← کَاتِبَانِ و کَاتِبٌ + ینِ ← کَاتِبَینِ».

مثنی و ملحقات آن

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾^{۶۶}

۲- ﴿وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾^{۶۷}

۶۶. یوسف / ۸۴؛ ترجمه: «و گفت: ای دریغ بر یوسف! و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد چشمانش از اندوه سپید شد.»

۶۷. طه / ۱۳۱؛ ترجمه: «و زنهار! به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم دیدگان خود مدوز.»

(ب)

- ۱- ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا﴾^{۶۸}
- ۲- ﴿قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾^{۶۹}
- ۳- طَهَ حُسَيْنَ وَ الْمُتَنَّبِيَّ كَلَاهُمَا عَبْقَرِيٌّ^{۷۰}
- ۴- رَأَيْتُ الطَّالِبَتَيْنِ كُلْتَيْهِمَا.

(ج)

- ۱- «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^{۷۱}
- ۲- كَانَ النَّبِيُّ (ص) يُكْرِمُ الْحَسَنَيْنِ (ع).
- ۳- يَتَلَاؤُا وَجُوهُهُمَا كَالْقَمَرَيْنِ.

توضیح

واژه‌هایی که در دسته «الف» مشخص شده‌اند مثلاً واژه مفرد «عین» در حالت رفع و نصب هستند. «عین» واژه‌ای مفرد، معرب، غیر مرکب و نکره است؛ یعنی اسم باید چهار شرط داشته باشد تا بتوان آن را مثنی ساخت: ۱- مفرد باشد؛ یعنی مثنی، جمع و اسم جمع،^{۷۲} مثنی نمی‌شوند. ۲- معرب باشد؛ یعنی اسم مبنی مثنی نمی‌شود. ۳- مرکب نباشد؛ یعنی اسمهای مرکب - اعم از مرکب اسنادی و مزجی - مثنی نمی‌شوند، اما مرکب اضافی با مثنی شدن مضاف آن مثنی می‌شود؛ مانند: عبد الرحمن - عبد الرحمن^{۷۳}. ۴- نکره باشد. گفتنی است اسم علم، جز پس از قصد نکره در آن، مثنی نمی‌شود؛ از این رو پس از تثنیه یا جمع در صورت لزوم باید نشانه تعریف به آن باز گردد که این کار یا با وارد کردن «ال» تعریف بر آن انجام می‌گیرد، یا با منادا قرار دادن آن توسط یکی از حروف ندا، یا با اضافه کردن آن به یک اسم معرفه؛ مانند: «جَاءَ الزَّيْدَانِ»، «یا زَيْدَانِ» و «جَاءَ زَيْدَا الْمَدْرَسَةِ»؛ بر این اساس می‌توان اسمی را که دارای این چهار شرط باشد در حالت رفع با «ان» و در حالت نصب و جرّ با «ین» به مثنی تبدیل کرد.

۶۸. یس / ۱۴؛ ترجمه: «آنگاه که دو تن سوی آنان فرستادیم و[لی] آن دو را دروغ‌زن پنداشتند.»

۶۹. غافر / ۱۱؛ ترجمه: «می‌گویند: پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی.»

۷۰. عَبْقَرِيٌّ: نابغه.

۷۱. مَثَلُهُ مُتَنَبِّهٌ، محمد بن أحمد قمی، ص ۴۶.

۷۲. اسم جمع اسمی است که مفهوماً بر بیش از سه شخص، حیوان یا شیء دلالت می‌کند، اما مفردی از ریشه خود ندارد؛ مانند «جَيْشٌ، قَوْمٌ، نِسَاءٌ، خَيْلٌ وَ غَنَمٌ» که مفرد آنها به ترتیب عبارت‌اند از: «جُنْدِيٌّ، رَجُلٌ (یا اِمْرَأَةٌ)، اِمْرَأَةٌ، فَرَسٌ وَ شَاةٌ». اسمهای جمع به اعتبار اینکه از نظر صرفی مفرد محسوب می‌شوند می‌توانند مثنی یا جمع داشته باشند؛ مانند: «قَوْمٌ» - قَوْمَانِ و اقوام و «قَبِيلَةٌ» - قَبِيلَتَانِ و قَبَائِلٌ». در درس ۱۲ به تفصیل در مورد این اسمها گفتگو خواهیم کرد.

۷۳. البته می‌توان با آوردن لفظ «ذَوَا» یا «ذَوِي» پیش از چنین اسمهایی آنها را مثنی کرد؛ مثلاً در تثنیه واژه‌های «سَبَبِيَّه» و «تَابَطُ شَرًّا» می‌گوییم: «ذَوَا (ذَوِي) سَبَبِيَّه» و «ذَوَا (ذَوِي) تَابَطُ شَرًّا»؛ یعنی صاحب چنین اسمهایی، ر. ک: جامع الدروس العربیة، ج ۲، ص ۱۰.

این نکته نیز حائز اهمیت است که برای اسم مثنی هماهنگی در لفظ مفرد نیز لازم است؛ یعنی نمی‌توان برای تثنیه قلم و دفتر گفت: «قَلَمَانٍ».^{۷۴}

اسمهایی که در نمونه‌های دسته «ب» و «ج» مشخص شده‌اند از لحاظ ساختار صرفی شبیه به اسم مثنی و مشتمل بر علامت تثنیه‌اند، اما دانشمندان زبان عربی آنها را مثنی محسوب نمی‌کنند؛ زیرا اگر علامت تثنیه را از آخر آنها بیندازیم، صورت اصلی مفرد آنها به دست نمی‌آید. نمونه‌های دسته «ب» اساساً مفردی از لفظ خود ندارند؛ مانند: «اِثْنَيْنِ» که مفرد آن «وَاحِدٌ» و «اِثْنَتَيْنِ» که مفرد آن «وَاحِدَةٌ» است. اما مفرد اسمهای نمونه‌های دسته «ج» یکی از دو شخص یا دو شیء مختلف است که از باب تغلیب^{۷۵} صرفاً یکی از آنها علامت تثنیه می‌گیرد و به هر دوی آنها دلالت دارد: «أَبَوَانِ» که طبق قاعده تثنیه باید مثنای «أَب» باشد، ولی طبق قاعده تغلیب هم بر «أَب» و هم بر «أُم» دلالت می‌کند؛ یا «حَسَنَيْنِ» که طبق قاعده تثنیه باید مثنای «حَسَن» باشد، ولی طبق قاعده تغلیب هم بر «حَسَن» و هم بر «حُسَيْن» دلالت می‌کند؛ یا «قَمَرَيْنِ» که طبق قاعده تثنیه باید مثنای «قَمَر» باشد، ولی طبق قاعده تغلیب هم بر «قَمَر» و هم بر «شَمْس» دلالت می‌کند؛ بر این اساس «أَبَوَانِ» یعنی «پدر و مادر»؛ «حَسَنَانِ» یعنی «حسن و حسین» و «قَمَرَانِ» یعنی «ماه و خورشید». به این‌گونه اسمها که علامت مثنی می‌گیرند، ولی از لفظ خود مفردی ندارند یا مفرد آنها از یک نوع نیست، بلکه از دو نوع مختلف است، در اصطلاح ملحق به مثنی گفته می‌شود.

قاعده

۱- اسم را می‌توان با چند شرط در حالت رفع با «ان» و در حالت نصب و جرّ با «ین» به مثنی تبدیل کرد:

(الف) مفرد باشد؛ یعنی اسم مثنی، جمع و اسم جمع مثنی نمی‌شود؛

(ب) معرب باشد؛ یعنی اسم مبنی مثنی نمی‌شود؛

(ج) مرکب نباشد؛ یعنی مرکب اسنادی و مزجی مثنی نمی‌شوند، اما مرکب اضافی با مثنی کردن مضاف آن مثنی می‌شود؛ مانند: عبد الرحمن ← عبد الرحمن؛

(د) نکره باشد.

گفتنی است اسم علم جز پس از قصد نکره در آن مثنی نمی‌شود؛ از این رو پس از تثنیه یا جمع در صورت لزوم باید نشانه تعریف به آن باز گردد که این کار یا با وارد کردن «ال» تعریف بر آن انجام می‌گیرد؛ یا با منادا قرار دادن آن توسط یکی از حروف ندا؛ یا با اضافه کردن آن به یک اسم معرفه؛ مانند: «جَاءَ الزَّيْدَانِ»،

۷۴. مثنایی چون «أَبَوَانِ» که برای تثنیه «أَب» و «أُم» به کار می‌رود؛ یا «قَمَرَانِ» که برای «شَمْس» و «قَمَر» به کار می‌رود از باب تغلیب است که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت.

۷۵. تغلیب در لغت به معنای غلبه دادن و ترجیح دادن شیئی بر شیء دیگر است و در اصطلاح نحوی به ترجیح دادن یکی از دو اسم مختلف به خاطر تناسب یا ارتباط خاصی که بین آن دو وجود دارد - و تثنیه آن - به شرط آنکه هنگام شنیدن آن مثنی هر دو اسم مفرد در نظر مخاطب مجسم شود - اطلاق می‌شود. این تناسبها می‌تواند قوی‌تر و نیرومندتر بودن یکی نسبت به دیگری باشد؛ مانند: «الْأَبَوَانِ»؛ یا آنکه یکی از تلفظ آسان‌تری برخوردار باشد؛ مانند: «الْكَاطِمَيْنِ» برای امام موسی کاظم (علیه السلام) و امام محمد تقی (علیه السلام)؛ یا اینکه یکی مذکر باشد و دیگری مؤنث که در این حالت اسم مذکر را بر اسم مؤنث غلبه می‌دهیم؛ مانند: «الْقَمَرَانِ» و موارد دیگری از این دست.

«یا زیدان» و «جاءَ زيدا المَدْرَسَة». این نکته نیز حائز اهمیت است که برای اسم مثنی هماهنگی در لفظ مفرد نیز لازم است؛ یعنی نمی‌توان برای تثنیه قلم و دفتر گفت: «قَلَمَانِ».

۲- **ملحق به مثنی** اسمی است که نشانهٔ تثنیه در آخر آن ظاهر می‌شود، اما یا از لفظ خود مفردی ندارد؛ مانند: «کَلَا، کِلْتَا، اِثْنَيْنِ و اِثْنَتَيْنِ»، یا مفرد آن بیانگر یکی از دو شخص یا دو شیء مختلف است که با پذیرش علامت تثنیه بر هر دوی آنها دلالت می‌کند؛ مانند: «أَبَوَانِ» که هرچند مثنای «أَب» است، اما مراد از آن پدر و مادر است و «قَمَرَانِ» که هرچند مثنای «قَمَر» است، منظور از آن ماه و خورشید است.

تثنیه اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص، ممدود و محذوف الآخر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ﴾^{۷۶}
- ۲- كَانَ هُنَاكَ ظَبْيَانٍ^{۷۷} أَبْيَضَانِ فِي حَدِيقَةِ الْحَيَوَانَاتِ.
- ۳- كَانَ فِي مَحْكَمَةِ الاسْتِثْنَاءِ^{۷۸} قَاضِيَانِ.

(ب)

- ۱- كَانَ لِلشَّيْخَيْنِ عَصَوَانِ.
- ۲- ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ﴾^{۷۹}
- ۳- الْمَرْأَتَانِ حَبْلِيَانِ.^{۸۰}
- ۴- سَلَّمْتُ عَلَى الْمُصْطَفَيَيْنِ.
- ۵- يَقَعُ فِي حَارَّتِنَا مُسْتَشْفِيَانِ.^{۸۱}

(ج)

- ۱- الْقُرَّاءُ أَنْ يَبِيتَا فِي الْمَسْجِدِ دَائِمًا.
- ۲- الْمَزْرَعَتَانِ خَضْرَاوَانِ.
- ۳- لِأَبِي كِسَاوَانَ (كِسَاءَانِ).

(د)

- ۱- هَذَانِ الرَّجُلَانِ أَخَوَانِ.
- ۲- رَأَيْتُ دَاعِيَيْنِ لِلْإِسْلَامِ يَدْعُوَانِ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ.

۷۶. نساء / ۷؛ ترجمه: «برای مردان از آنچه پدر و مادر بر جای گذاشته‌اند، سهمی است.»

۷۷. ظَبْيٍ: آهو؛ حَدِيقَةُ الْحَيَوَانَاتِ: باغ وحش.

۷۸. مَحْكَمَةُ الاسْتِثْنَاءِ: دادگاه تجدید نظر.

۷۹. یوسف / ۳۶؛ ترجمه: «و دو جوان با او به زندان در آمدند.»

۸۰. حَبْلَى: آبستن، حامله.

۸۱. حَارَّة: محله، کوی، برزن.

۳- إِنَّهُ يُدْعَى فِي الْبَيْتِ عَلِيٌّ وَ فِي الْمَدْرَسَةِ حَامِدٌ؛ فَلَهُ اسْمَانِ.

توضیح

اسم‌هایی که در جملات بالا مشخص شده‌اند مثنی هستند، ولی شیوه ساختن اسم مثنی از آنها یکسان نیست، بلکه با توجه به اینکه صحیح الآخر، منقوص، مقصور، ممدود و یا محذوف الآخر باشند شیوه تثنیه آنها با هم متفاوت است.

اسم‌های مشخص شده در دسته «الف» به ترتیب صحیح الآخر، شبه صحیح و منقوص هستند. اسم‌های دسته «ب» مقصور، اسم‌های دسته «ج» ممدود و سرانجام اسم‌های دسته «د» محذوف الآخر هستند.

در نمونه‌های دسته «الف»، «رَجُلٌ» صحیح الآخر، «طَبِيٌّ» شبه صحیح ۸۲ و «قَاضِيٌّ» اسم منقوص است. برای ساختن مثنی از چنین اسم‌هایی صرفاً یک الف و نون مکسور در حالت رفع و یک یاء و نون مکسور در حالت نصب و جرّ به آخر آنها می‌افزاییم: «وَالِدٌ» وَالِدَانِ (وَالِدَيْنِ)؛ طَبِيٌّ طَبِيَّانِ (طَبِيبَيْنِ) و قَاضِيٌّ قَاضِيَّانِ (قَاضِيَّيْنِ).

دو نمونه اول از اسم‌های دسته «ب» مقصور و سه حرفی هستند. برای ساختن مثنی از آنها باید به الف مقصوره آنها نگاه کنیم؛ اگر منقلب از «واو» بود در تثنیه آن نیز «الف» را به «واو» تبدیل می‌کنیم؛ مانند: «عَصَا» عَصَوَانِ (عَصَوَيْنِ) و اگر منقلب از «یاء» بود آن را به «یاء» تبدیل می‌کنیم؛ مانند: «فَتَى» فَتَيَانِ (فَتَيَيْنِ). نمونه‌های بعدی در این دسته نیز اسم مقصورند، با این تفاوت که این اسم‌ها بیش از سه حرف دارند؛ به ترتیب چهار، پنج و شش حرف. در این صورت «الف» در این گونه از اسم‌های مقصور هنگام تثنیه به «یاء» بدل می‌شود؛ مانند: «حُبْلَى» مُصْطَفَى و مُسْتَشْفَى که مثنای آنها عبارت‌اند از: «حُبْلَيَانِ، مُصْطَفَيَّانِ و مُسْتَشْفَيَّانِ (حُبْلَيَيْنِ، مُصْطَفِيَّيْنِ و مُسْتَشْفِيَّيْنِ)».

نمونه‌های دسته «ج» اسم ممدود هستند. برای ساختن اسم مثنی از اسم ممدود سه حالت وجود دارد:

۱- اگر همزه آن اصلی باشد به هنگام تثنیه صرفاً علامت تثنیه را به آخر آن می‌افزاییم؛ مانند: «قَرَأَ» که مثنای آن «قَرَأَانِ» است.

۲- اگر همزه آن زائد و علامت تأنیث باشد به هنگام تثنیه به «واو» بدل می‌شود؛ مانند: «خَضَرَ» که مثنای آن «خَضَرَاوَانِ» است.

۳- اگر همزه آن بدل از «یاء» یا «واو» باشد، هم می‌توان همزه را به حال خود باقی گذاشت و هم می‌توان آن را به واو بدل کرد؛ مانند: «كِسَاءٌ» که مثنای آن «كِسَاءَانِ» یا «كِسَاوَانِ» است.

نمونه‌های دسته «د» محذوف الآخرند؛ یعنی یک حرف اصلی از آخر آنها حذف شده است. در دو نمونه نخست هنگام تثنیه حرف محذوف به اسم برمی‌گردد؛ مانند: «أَخٌ و دَاعٍ» که مثنای آنها «أَخَوَانِ و دَاعِيَانِ» است. گفتنی است این حرف محذوف هنگام اضافه نیز برمی‌گردد؛ مثلاً می‌گوییم: «أَخُو عَلِيٍّ» و «دَاعِيِ الْإِسْلَامِ». اما در نمونه سوم به جای حرف محذوف، حرف دیگری آمده است که در این صورت مثنای اسم با

۸۲. یعنی حرف آخر آنها حرف عله است، اما چون حرف پیش از حرف آخر ساکن است، مانند اسم‌های صحیح با آنها برخورد می‌شود.

همان حالت پیش از تثنیه، یعنی بدون برگشت حرف محذوف، به دست می‌آید؛ مانند: «اسم» که مثنای آن «اسمان» است؛ هرچند اصل آن «سمو» بوده است.

قاعده

۱- اسمهای صحیح الآخر، شبه صحیح الآخر و منقوص با افزوده شدن الف و نون مکسور یا یاء و نون مکسور مثنی می‌شوند؛ مانند: «رَجُلٌ» ← «رَجُلَانِ»؛ «ضَوْءٌ» ← «ضَوْءَانِ» و «قَاضِي» ← «قَاضِيَانِ».

۲- «الف» اسم مقصور ثلاثی اگر از «واو» قلب شده باشد، هنگام تثنیه به «واو» بدل می‌شود و اگر منقلب از «یاء» باشد، به «یاء» بدل می‌شود؛ مانند: «عَصَا» ← «عَصَوَانِ» و «فَتَى» ← «فَتَيَانِ».

۳- «الف» اسمهای مقصوری که بیش از سه حرف دارند هنگام تثنیه به «یاء» بدل می‌شود؛ مانند: «كُبْرَى» ← «كُبْرَيَانِ» و «مُصْطَفَى» ← «مُصْطَفَيَانِ».

۴- همزه اسم ممدود هنگام تثنیه سه حالت پیدا می‌کند:

الف) اگر اصلی باشد تغییری نمی‌کند؛ مانند: «قَرَّاءٌ» ← «قَرَّاءَانِ».

ب) اگر علامت تأنیث باشد به «واو» بدل می‌شود؛ مانند: «حَسَنَاءٌ» ← «حَسَنَاوَانِ» و «صَحْرَاءٌ» ← «صَحْرَاوَانِ».

ج) اگر همزه آن بدل از «یاء» یا «واو» باشد هر دو حالت «الف» و «ب» جایز است؛ مانند: «كِسَاءٌ» ← «كِسَاءَانِ (كِسَاوَانِ)» و «غِطَاءٌ» ← «غِطَاءَانِ (غِطَاوَانِ)».

۵- در اسمهایی که لام الفعل آنها حذف شده است اگر به جای حرف محذوف حرف دیگری نیامده باشد، حرف محذوف هنگام تثنیه برمی‌گردد؛ مثلاً یای محذوف از اسم منقوص محذوف الیاء هنگام تثنیه برمی‌گردد؛ مانند: «هَادٍ» ← «هَادِيَانِ» و «سَاعٍ» ← «سَاعِيَانِ»؛^{۸۳} ولی اگر به جای حرف محذوف حرف دیگری به کار رفته باشد، به همان صورت می‌توان از آن مثنی ساخت؛ مانند: «سَنَّةٌ» ← «سَنَتَانِ» و «ابْنٌ» ← «ابْنَانِ».^{۸۴}

ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)

الف) کاربرد جمع به جای مثنی: عربی‌زبانان گاهی به جای مثنی از جمع استفاده می‌کنند و آن هنگامی است که اسم مثنی شیئی باشد که به صاحبش متصل و مضاف شده باشد؛ مانند «أَيُّدِي» در آیه مبارک ﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾^{۸۵} که منظور از آن طبعاً دو دست است، نه بیش از آن.

ب) نون اسم مثنی به هنگام اضافه شدن به کلمه دیگر حذف می‌شود؛ مانند «نَعْلَيْنِ» و «يَدَانِ» که نون آنها در آیات مبارک ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾^{۸۶} و ﴿وَذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ﴾^{۸۷} به علت اضافه حذف شده‌اند.

۸۳. واژه‌های «يَدٌ، فَمٌ و دَمٌ» از این قاعده مستثنی هستند و مثنای آنها بدین گونه است: «يَدَانِ، فَمَانِ و دَمَانِ».

۸۴. «سَنَّةٌ» در اصل «سنو» و «ابن» در اصل «بنو» بوده است.

۸۵. مائده/ ۳۸؛ ترجمه: «دستشان را ببرید.»

۸۶. طه/ ۱۲؛ ترجمه: «این منم پروردگار تو. پای پوش خویش بیرون آور.»

۸۷. حج/ ۱۰؛ ترجمه: «این [کیفر] به سزای چیزهایی است که دستهای تو پیش فرستاده است.»

ج) برخی از اسمها بدون اینکه علامت مثنی داشته باشند مفهوماً بر دو شیء دلالت می‌کنند؛ مانند: «شَفْعٌ» و «زَوْجٌ» که هر دو به لحاظ لغوی بر دو اسم شبیه به هم دلالت دارند. این گونه اسمها در اصطلاح مثنی نامیده نمی‌شوند.

جلسه نهم

مفرد، مثنی و جمع (۲) جمع مذکر سالم

اهداف درس.....	۶۰
درآمد.....	۶۰
انواع جمع.....	۶۰
جمع مذکر سالم و ملحقات آن.....	۶۲
علامت جمع مذکر سالم در اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص و	
ممدود.....	۶۵

اهداف درس

آشنایی با:

✓ انواع جمع؛

✓ جمع مذکر سالم و ملحقات آن؛

✓ علامت جمع مذکر سالم در اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص و ممدود.

درآمد

در درس گذشته با کلیاتی در خصوص اسمهای مفرد، مثنی و جمع در زبان عربی، مسائل و شرایط اسمهای مثنی و شیوه‌های ساختن مثنای اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص، ممدود و محذوف الآخر آشنا شدیم. در این درس با انواع جمع در زبان عربی، جمع مذکر سالم و شرایط آن، ملحقات جمع مذکر سالم و علامت جمع مذکر سالم در اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص و ممدود آشنا خواهیم شد. تفصیل مطالب در ادامه از نظر دانشجویان ارجمند خواهد گذشت.

انواع جمع

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا﴾^{۸۸}

۲- ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^{۸۹}

۳- ﴿وَيْلٌ لَّيَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾^{۹۰}

(ب)

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾^{۹۱}

۲- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^{۹۲}

۳- ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا﴾^{۹۳}

۸۸. آل عمران / ۷؛ ترجمه: «و ریشه‌داران در دانش ... [آنان که] می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم. همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست.»

۸۹. انفال / ۱؛ ترجمه: «اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

۹۰. مرسلات / ۲۴؛ ترجمه: «آن روز وای بر تکذیب کنندگان.»

۹۱. ممتحنه / ۱۰؛ ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید.»

۹۲. انعام / ۱؛ ترجمه: «ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد.»

۹۳. نبا / ۱۴؛ ترجمه: «و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم.»

(ج)

۱- ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^{۹۴}۲- ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾^{۹۵}۳- ﴿عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾^{۹۶}**توضیح**

اسم‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند همگی جمع هستند، ولی اسم‌های هر دسته نسبت به دسته دیگر متفاوت است و از لحاظ صرفی به هم شبیه نیست.

به اسم‌های دسته «الف» در حالت رفع، واو و نون مفتوح (ون) و در حالت نصب و جر یاء و نون مفتوح (ین) افزوده شده و تغییر دیگری در ساختار صرفی آنها پدید نیامده است. اسم نمونه نخست مرفوع، اسم نمونه دوم منصوب و اسم نمونه سوم مجرور به حرف جر است. به این‌گونه جمعها اصطلاحاً **جمع مذكر سالم** می‌گویند، زیرا برای جمع بستن اسمها یا صفات مذكر حقیقی اغلب از این نوع جمع استفاده می‌شود و به هنگام جمع بستن اسم، ساختار صرفی مفرد آن سالم می‌ماند و هیچ تغییری در آن رخ نمی‌دهد.

حال به اسم‌های مشخص شده در دسته «ب» توجه کنید. همان‌طور که مشاهده می‌کنید به آخر این اسمها الف و تاء مبسوط (ات) افزوده شده است. این‌گونه جمعها را **جمع مؤنث سالم** می‌نامند. در این نوع جمع نیز مفرد اسم سالم می‌ماند و در ساختار صرفی آن تغییری رخ نمی‌دهد و بر این اساس به آن جمع مؤنث سالم می‌گویند. این نوع جمع غالباً برای جمع بستن اسمها و صفت‌های مؤنث - اعم از حقیقی و مجازی - مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۹۷} اسم نمونه نخست مرفوع، اسم نمونه دوم منصوب و اسم نمونه سوم مجرور به حرف جر است. البته جمع مؤنث سالم در حالت نصب به جای فتحه، کسره می‌گیرد؛ به همین دلیل دو اسم نمونه دوم (السَّمَوَاتِ وَالْظُّلُمَاتِ) با اینکه منصوب هستند کسره گرفته‌اند.

اسم‌های دسته «ج» نیز جمع هستند، ولی جمع بستن آنها مانند اسم‌های دو دسته پیشین تابع قاعده خاصی نیست و هنگام جمع بستن این اسمها شکل و ساختار مفرد آنها دگرگون شده است؛ از این رو به این نوع از جمعها **جمع مکسر** می‌گویند. جمع مکسر هم در میان اسم‌های مذكر فراوان یافت می‌شود و هم در میان اسم‌های مؤنث و از این نظر تفاوتی میان اسم‌های مذكر و مؤنث - اعم از حقیقی یا مجازی - نیست. علامات اعراب جمع مکسر نیز مانند سایر اسم‌هاست؛ یعنی در حالت رفع ضمه یا تنوین ضمه، در حالت نصب فتحه یا تنوین فتحه و در حالت جر کسره یا تنوین کسره می‌گیرد.^{۹۸}

۹۴. انعام / ۵۹؛ ترجمه: «و کلیدهای غیب تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند.»

۹۵. مطففین / ۲۲؛ ترجمه: «به راستی نیکوکاران در نعیم [الهی] خواهند بود.»

۹۶. مطففین / ۲۳؛ ترجمه: «بر تختها [نشسته] می‌نگرند.»

۹۷. هرچند برخی از اسم‌های مذكر مجازی نیز با علامت جمع مؤنث سالم جمع بسته می‌شوند؛ مانند: «إبداع» که جمع آن «إبداعات» است.

۹۸. مگر آنکه بنا بر قواعد دستوری غیر منصرف باشد که در این صورت به جای کسره، فتحه می‌گیرد؛ مانند واژه «مساجد» در عبارت «قَدْ صَلَّى عَلَيَّ فِي مَسَاجِدٍ قَدِيمَةٍ يَاصْفَهَان».

قاعده

۱- جمع اسمی است که بر اسم یا صفت بیش از دو انسان، حیوان یا شیء دلالت کند؛ مانند: «أَحْمَدُونَ، فَاضِلِينَ، طَالِبَاتٌ وَأَقْوَالٌ».

۲- جمع یا سالم است یا مکسر.

۳- جمع سالم آن است که شکل مفرد آن به هنگام پذیرش علامت جمع، سالم بماند و تغییری در آن رخ ندهد؛ مانند «مُعَلَّمُونَ» که پس از حذف علامت جمع (واو و نون مفتوح) شکل مفرد آن (مُعَلِّم) سالم و دست‌نخورده باقی می‌ماند. جمع سالم نیز خود بر دو نوع است:

الف) جمع مذکر سالم که با افزودن واو و نون مفتوح (ون) در حالت رفع و یاء و نون مفتوح (ین) در حالت نصب و جرّ به آخر مفرد اسم به دست می‌آید؛ مانند: «كَاتِبٌ + وَنَ (ین)» ← «كَاتِبُونَ (کاتبین)».^{۹۹}

ب) جمع مؤنث سالم که با افزودن «الف و تاء مبسوط» (ات) به آخر مفرد اسم به دست می‌آید؛ مانند: «مَرِيْمٌ + ات» ← «مَرِيْمَاتٌ + ات» ← «كَاتِبَاتٌ». البته چنانچه مفرد اسمی که با علامت جمع مؤنث سالم جمع بسته می‌شود مشتمل بر تاء مدوّره باشد، قبل از افزودن «ات» تاء مدوّره حذف می‌شود؛ زیرا تاء مدوّره صرفاً علامت تأنیث است، ولی «ات» هم علامت تأنیث و هم علامت جمع است و دو علامت تأنیث در یک اسم کنار هم جمع نمی‌شوند.

۴- جمع مکسر جمعی است که به هنگام جمع در شکل مفرد آن تغییر یا تغییراتی رخ دهد و جمع بستن آن تابع ضابطه خاصی نباشد؛ مانند: «كِتَابٌ» ← «كُتُبٌ»؛ «دَقِيقَةٌ» ← «دَقَائِقُ» و «نُكْتَةٌ» ← «نُكُتٌ». برای جمع مکسر ساختار خاصی نمی‌توان مشخص کرد، جز آنکه برای این جمع اوزان متعددی وجود دارد که پرکاربردترند و در دروس بعد با آنها آشنا خواهیم شد. برخی دیگر از نمونه‌های جمع مکسر عبارت‌اند از: «أَوْرَادٌ، مَكَارِمٌ، فَوَائِحٌ، أَشْخَاصٌ و مَلَائِكَةٌ».

جمع مذکر سالم و ملحقات آن

چنان که گفتیم یکی از انواع جمع، جمع مذکر سالم است که با دو علامت «ون» و «ین» جمع بسته می‌شود. نکته‌ای که در این خصوص اهمیت دارد آن که هر اسم مذکری نمی‌تواند با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته شود، بلکه شرایطی برای این نوع جمع وجود دارد. در حقیقت صرفاً اسمهای خاص مذکر حقیقی که به تاء مدوّره ختم نشده باشند و مرکب هم نباشند این قابلیت را دارند؛ مانند: «أَحْمَدُ، سَعِيدٌ و خَالِدٌ». همچنین صفت‌های مذکر حقیقی که یا بر تفضیل دلالت کنند یا قابلیت پذیرش تاء تأنیث را داشته باشند می‌توانند با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته شوند؛ مانند: «عَالِمٌ، كَاتِبٌ، أَفْضَلٌ و أَكْمَلٌ»؛ در غیر این صورت، هرچند واژه مفرد دالّ بر مذکر حقیقی باشد، نمی‌توان آن را با علامت جمع مذکر سالم جمع بست؛ مانند «طَلْحَةُ» که

۹۹. نون جمع مذکر سالم نیز مانند نون مثنی هنگام اضافه شدن به اسم یا ضمیر حذف می‌شود؛ مانند «مُعْجِزِينَ» در آیه مبارک ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ﴾ که نون آن به علت اضافه شدن به «اللّه» حذف شده است؛ یا «بَالِغِينَ» در آیه مبارک ﴿وَتَحْمِلُ أُنْفَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأُنْفُسِ﴾ که نون آن به علت اضافه شدن به ضمیر متصل «ه» حذف شده است.

مذکر حقیقی است، ولی به تائید مدوّر ختم شده است، «عَبْدُ اللَّهِ» که اسم خاص مرکب اضافی است،^{۱۰۰} «أَحْمَرُ» که مؤنث آن «حَمْرَاءُ» است و نمی‌تواند تائید مدوّر بگیرد، و «قَتِيلُ» که صفت مشبّهه است و برای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود.

با این همه، در زبان عربی واژه‌هایی همراه با علامت جمع مذکر سالم به کار رفته‌اند که شرایط پیش گفته را ندارند. برخی از این واژه‌ها در نمونه‌های زیر به کار رفته‌اند؛ به آنها توجه کنید:

(الف)

۱- جاءَ أَحْمَدُونَ.

۲- جَلَسَ الْعَالِمُونَ الْأَفْضَلُونَ.

۳- سَافَرَ اللَّبْنَانِيُّونَ إِلَى بِلَادِنَا.

(ب)

۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^{۱۰۱}۲- ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ﴾^{۱۰۲}۳- ﴿تَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ﴾^{۱۰۳}

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته می‌شوند؛ یعنی در حالت رفع، واو و نون مفتوح (ون) و در حالت نصب و جر، یاء و نون مفتوح (ین) به آخر مفرد آنها افزوده می‌شود. در نمونه اول از نمونه‌های دسته «الف»، «أَحْمَدُ» علم مذکر عاقل است،^{۱۰۴} تائید مدوّر (ة) ندارد و مرکب هم نیست؛ بنابراین با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته شده است. در نمونه دوم «عَالِمٌ» صفت مذکر عاقل است و تائید مدوّر هم ندارد، ولی صلاحیت گرفتن تائید را دارد؛ یعنی می‌توان گفت: «عَالِمَةٌ»؛ از این رو این اسم را نیز می‌توان با علامت جمع مذکر سالم جمع بست. در همین نمونه «أَفْضَلُ» نمی‌تواند تائید تأثیر بگیرد، اما از آنجا که اسم تفضیل است می‌تواند همچون اسمهای دیگر با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته شود. پس به طور کلی اگر اسمی تائید داشته باشد، یا تائید نداشته باشد و صلاحیت پذیرفتن آن را هم نداشته باشد و دال بر تفضیل هم نباشد نمی‌تواند با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته شود؛ مانند: «حَمَزَةٌ، أَخْضَرُ، صَبُورٌ و قَتِيلٌ».^{۱۰۵} در نمونه سوم «لُبْنَانِيٌّ» اسم منسوب است و در زمره صفتها به شمار

۱۰۰. برخی از دانشمندان، برای جمع بستن این اسمها علامت جمع مذکر سالم را به جزء اول آنها می‌افزایند؛ مانند: «عَبْدُ اللَّهِ عَبْدُو اللَّهِ». ر.ک: الجدید فی الصرف و النحو، سید ابراهیم دیباجی، ص ۱۷۲.

۱۰۱. فاتحه / ۲؛ ترجمه: «ستایش خدا را که پروردگار جهانیان ... [است].»

۱۰۲. انفال / ۶۵؛ ترجمه: «اگر از [میان] شما بیست تن شکبیا باشند ...»

۱۰۳. یونس / ۵؛ ترجمه: «تا شمارة سالها و حساب را بدانید.»

۱۰۴. اسمی که برای غیر ذوی العقول (غیر عاقل) باشد، جمع مذکر سالم بسته نمی‌شود؛ مانند: «دَبْكٌ، ثَعْلَبٌ و شَبَاكٌ» که جمع آنها به ترتیب عبارت است از: «دُبُوكٌ (أَدْيَاكٌ)، ثَعْلَابٌ و شَبَابِيكٌ».

۱۰۵. هر اسمی که بر وزن «أَفْعَلٌ» و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَاءُ» باشد، همچون «أَحْمَرُ - حَمْرَاءُ»؛ یا بر وزن «فَعْلَانٌ» و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَى» باشد، مانند: «سَكْرَانٌ - سَكْرَى»؛ یا در شمار اسمهایی باشد که مذکر و مؤنث آنها یکسان است، مثل



می‌رود؛ چون یاء نسبت (ی) گرفته و مفهوم وصفی یافته است؛ از این رو می‌توان آن را با علامت جمع مذکر سالم جمع بست و گفت: «لُبْنَانِیُونَ».

اسمهایی که در نمونه‌های دسته «ب» مشخص شده‌اند، در وهله نخست جمع مذکر سالم به نظر می‌رسند، چون در آخر آنها علامت جمع مذکر سالم به چشم می‌خورد، ولی این اسمها شرایط جمع بسته شدن با علامت جمع مذکر سالم را ندارند؛ یعنی علم مذکر عاقل نیستند و شرایط خاص جمع بستن آن را ندارند؛ همچنین صفت مذکر عاقل هم نیستند و شرایط خاص جمع بستن آن را نیز ندارند؛ از این رو دستورنویسان عربی چنین اسمهایی را، که از لحاظ ساختار صرفی شبیه جمع مذکر سالم‌اند ولی شرایط لازم را ندارند، ملحق به جمع مذکر سالم نامیده‌اند.

قاعده

۱- تنها دو نوع از اسمها با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته می‌شوند:

الف) علم مذکر عاقل به شرطی که تایی تأیید نداشته باشد و مرکب هم نباشد؛ مانند: «أَحْمَدُ، سَعِيدٌ وَ خَالِدٌ».

ب) صفت مذکر عاقل به شرطی که تایی تأیید نداشته باشد، ولی صلاحیت گرفتن تاء یا صلاحیت دلالت بر تفضیل را داشته باشد؛ مانند: «عَالِمٌ، كَاتِبٌ، أَفْضَلُ وَ أَكْمَلُ». همچنین اسمهای منسوب در زمره اوصاف به شمار می‌روند و می‌توانند با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته شوند؛ مانند: «إِیرَانِیُّ» ← «إِیرَانِیُّونَ».

۲- اسمهایی که شرایط جمع مذکر سالم را ندارند، ولی با علامت جمع مذکر سالم جمع بسته می‌شوند، ملحق

به جمع مذکر سالم می‌نامند؛ مانند: «عَالَمُونَ، أَرْضُونَ، أَوْلُو، ذَوُونَ»^{۱۰۶}، «سُنُونَ، أَهْلُونَ، عَلِیُونَ، حَمْدُونَ، زَیْدُونَ»^{۱۰۷}، «عَبْدُونَ وَ اَعْدَادُ عَقُودَ از «عَشْرُونَ» تا «تِسْعُونَ».

→ «شُكُورٌ، جَرِيحٌ، عَلَامَةٌ وَ فَهَامَةٌ» نمی‌تواند تایی تأیید بگیرد و در نتیجه نمی‌تواند جمع مذکر سالم داشته باشد. اما صفت‌هایی که بر وزن «أَفْعَلٌ» و مؤنث آنها بر وزن «فُعَلَى» باشد، هرچند صلاحیت پذیرش تایی تأیید را ندارند، ولی چون بر تفضیل دلالت می‌کنند می‌توانند جمع مذکر سالم داشته باشند؛ مانند: «أَصْغَرُ» ← «أَصْغَرُونَ». توضیح: ۱- وزن «فَعُولٌ» صرفاً هنگامی که به معنای «فَاعِلٌ» باشد و وزن «فَعِيلٌ» نیز صرفاً هنگامی که به معنای «مَفْعُولٌ» باشد برای مذکر و مؤنث به صورت یکسان به کار می‌رود؛ مانند: «رَجُلٌ صَبُورٌ»، یعنی «رَجُلٌ صَابِرٌ»، و «إِمْرَأَةٌ صَبُورٌ»، یعنی «إِمْرَأَةٌ صَابِرَةٌ»، و «رَجُلٌ جَرِيحٌ»، یعنی «رَجُلٌ مَجْرُوحٌ»، و «إِمْرَأَةٌ جَرِيحٌ»، یعنی «إِمْرَأَةٌ مَجْرُوحَةٌ». البته، در عربی معاصر می‌توان به اسمهایی که بر وزن «فَعُولٌ» به معنای «فَاعِلٌ» هستند تایی تأیید افزود و آنها را به صورت جمع مذکر سالم به کار برد؛ مانند «صَبُورٌ» که در این صورت مؤنث آن «صَبُورَةٌ» و جمع مذکر سالم آن «صَبُورُونَ وَ صَبُورِينَ» است. ۲- واژه‌های «عَالَمَةٌ» و «فَهَامَةٌ» صیغه مبالغه هستند و تایی آنها هم تایی مبالغه است. این واژه‌ها نیز برای مذکر و مؤنث به صورت یکسان به کار می‌روند؛ مثلاً هم می‌توان گفت «هُوَ عَلَامَةٌ» و «هِيَ عَلَامَةٌ».

۱۰۶. واژه «ذَوُونَ» چون دائم الاضافه است نون آن پیوسته حذف می‌شود. شایان گفتن است که اسمهای مرکب اسنادی و مرکب مزجی به کمک همین واژه جمع بسته می‌شوند؛ مانند: «رَامُ اللَّهِ» ← «ذَوُو (ذَوِي) رَامِ اللَّهِ وَ سَبِیْوَه» ← «ذَوُو (ذَوِي) سَبِیْوَه».

۱۰۷. گفتنی است واژه «زَیْدُونَ» جمع «زَیْدٌ» نیست، بلکه یک اسم علم است، همچون «حَمْدُونَ وَ عَبْدُونَ»، و اگر جمع «زَیْدٌ» باشد جمع مذکر سالم است، نه ملحق به جمع مذکر سالم.

علامت جمع مذکر سالم در اسمهای صحیح الآخر، مقصور، منقوص و ممدود

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۱۰۸}

۲- جَاءَ ظَبْيُونَ.^{۱۰۹}

(ب)

۱- ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^{۱۱۰}

۲- ﴿وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾^{۱۱۱}

(ج)

۱- رَأَيْتُ قَاضِينَ.

۲- إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ (عليهم السلام) هُمُ الْهَادُونَ إِلَى طَرِيقِ الْجَنَّةِ.

(د)

۱- أَقْبَلَ إِلَيْنَا زَكَرِيَّاوُونَ.

۲- خَرَجَ الْقَرَأَوُونَ مِنَ الْمَسْجِدِ.

۳- جَلَسَ رَجَاوُونَ (رَجَاوُونَ).

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند همگی جمع مذکر سالم‌اند، ولی شیوه جمع بستن آنها با توجه به این که صحیح الآخر، منقوص، مقصور، ممدود یا محذوف الآخر باشند با هم متفاوت است. اسمهای دسته «الف» صحیح الآخر یا شبه آن، اسمهای دسته «ب» مقصور، اسمهای دسته «ج» منقوص و اسمهای دسته «د» ممدود است.

در دسته «الف» «مُؤْمِنُونَ» صحیح الآخر و «ظَبْيُونَ» چون به یاء ماقبل ساکن ختم شده است، شبیه آن محسوب می‌گردد. جمع مذکر سالم چنین اسمهایی صرفاً با افزودن واو و نون مفتوح در حالت رفع (ون) و یاء و نون مفتوح (ین) در حالت نصب و جرّ به دست می‌آید.

نمونه‌های دسته «ب» مقصور هستند. برای ساختن جمع مذکر سالم الف مقصوره را از مفرد آنها حذف می‌کنیم و به نشانه آن فتحه را باقی می‌گذاریم تا بر حذف الف مقصوره دلالت کند؛ آن‌گاه یک واو و نون یا

۱۰۸. جاثیه/ ۳؛ ترجمه: «به راستی در آسمانها و زمین برای مؤمنان نشانه‌هایی است.»

۱۰۹. مفرد این واژه «ظَبْيٌ» است که در اصل به معنای آهو است و جمع آن «ظَبَاءٌ» است، ولی در زبان عربی، به عنوان اسم علم برای مردان نیز به کار می‌رود که در این صورت، باید با علامت جمع مذکر سالم، جمع بسته شود: (ظَبْيُونَ و ظَبْيِينَ). اگر به معنای آهو باشد، غیرعاقل است و اسم غیرعاقل را نمی‌توان جمع مذکر سالم بست.

۱۱۰. آل عمران/ ۱۳۹؛ ترجمه: «و اگر مؤمن‌اید سستی مکنید و غمگین مشوید که شما برترید.»

۱۱۱. ص/ ۴۷؛ ترجمه: «و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکان‌اند.»

یاء و نون مفتوح را به آخر آن می‌افزاییم. اسمهای «الْأَعْلُونَ وَ الْمُصْطَفَيْنَ» در این دسته چنین حالتی دارند؛ یعنی الف مقصوره مفرد آنها حذف شده و فتحه ماقبل آن در حالت جمع باقی مانده است.

نمونه‌های دسته «ج» منقوص هستند. برای ساختن جمع مذکر سالم نخست حرف یاء را از مفرد آنها حذف می‌کنیم؛ سپس علامت جمع را به آخر آنها می‌افزاییم؛ اگر با واو و نون جمع بسته شود حرف پیش از یاء محذوف ضمه می‌گیرد و اگر با یاء و نون جمع بسته شود حرف پیش از یاء محذوف کسره می‌گیرد تا با حرف پس از خود مطابقت داشته باشد. اسمهای «الهادونَ وَ قاضینَ» در این نمونه‌ها چنین حالتی دارند؛ یعنی پیش از افزودن علامت جمع مذکر سالم، حرف «یاء» از آخر آنها افتاده است.

نمونه‌های دسته «د» همگی ممدود هستند. برای ساختن جمع مذکر سالم از این نوع اسمها، باید به نکات زیر توجه کرد:

۱- اگر همزه اسم اصلی باشد، هنگام جمع با علامت جمع مذکر سالم تغییری در آن رخ نمی‌دهد؛ مانند: «قَرَاءٌ» که جمع آن «قَرَاوُنَ» است.

۲- اگر همزه اسم زائد و برای تأنیث باشد، هنگام جمع به «واو» بدل می‌شود؛ مانند: «زَكَرِيَاءُ» که مؤنث لفظی است و جمع آن «زَكَرِیَاوُنَ» است.

۳- اگر همزه اسم بدل از «واو» یا «یاء» باشد، هم می‌توان همزه را به حال خود باقی گذاشت و هم می‌توان آن را به واو بدل کرد؛ مانند «رَجَاءٌ» که برای جمع مذکر سالم آن هم می‌توان گفت: «رَجَاوُنَ» و هم «رَجَاوُونَ».

قاعده

۱- برای ساختن جمع مذکر سالم از اسمهای صحیح الآخر یا شبه آن علامت جمع مذکر سالم را به آخر آنها می‌افزاییم؛ مانند: «مُؤْمِنٌ» ← «مُؤْمِنُونَ» (مُؤْمِنِينَ) و «طَبِيبٌ» ← «طَبِيبُونَ» (طَبِيبِينَ).

۲- برای ساختن جمع مذکر سالم از اسمهای مقصور، الف مقصوره آن را حذف می‌کنیم و فتحه پیش از واو را به نشانه حذف الف باقی می‌گذاریم؛ آن‌گاه علامت جمع مذکر سالم را به آن می‌افزاییم؛ مانند: «أَعْلَى» ← «أَعْلُونَ وَ مُصْطَفَى» ← «مُصْطَفَيْنَ».

۳- برای ساختن جمع مذکر سالم از اسمهای منقوص، یاء آن را حذف می‌کنیم و علامت جمع را به آن می‌افزاییم؛ مانند: «قَاضِي» ← «قَاضُونَ وَ هَادِي» ← «هَادِينَ».

۴- برای ساختن جمع مذکر سالم از اسمهای ممدود باید به نکات زیر توجه کنیم:

الف) اگر همزه اسم اصلی باشد، به هنگام جمع با علامت جمع مذکر سالم تغییری در آن رخ نمی‌دهد؛ مانند: «قَرَاءٌ» ← «قَرَاوُنَ».

ب) اگر همزه اسم زائد و برای تأنیث باشد، هنگام جمع به «واو» بدل می‌شود؛ مانند: «زَكَرِيَاءُ» ← «زَكَرِیَاوُنَ».

ج) اگر همزه آن بدل از «واو» یا «یاء» باشد هم می‌توان همزه را به حال خود باقی گذاشت و هم می‌توان آن را به واو بدل کرد؛ مانند: «رَجَاءٌ» ← «رَجَاوُنَ» (رَجَاوُونَ).

جلسه دهم

مفرد، مثنی و جمع (۳) جمع مؤنث سالم

٦٨	اهداف درس.....
٦٨	درآمد.....
٦٨	جمع مؤنث سالم.....
٧٠	ملحق به جمع مؤنث سالم.....

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ جمع مؤنث سالم؛
- ✓ ملحق به جمع مؤنث سالم.

درآمد

در درس پیشین انواع جمع در زبان عربی، جمع مذکر سالم و شرایط آن، ملحقات جمع مذکر سالم و مسائل دیگری در همین حوزه را شناختیم. در این درس ابتدا کلیاتی از جمع مؤنث سالم و شرایط اسمی که با علامت جمع مؤنث سالم جمع بسته می‌شوند فرا می‌گیریم، آنگاه مبحث دیگری را از نظر خواهیم گذراند که یادگیری آن در دانش صرف عربی مهم است. در این مبحث احکام و قواعد مربوط به واژه‌هایی را بیان خواهیم کرد که شرایط جمع بسته شدن با علامت جمع مؤنث سالم را ندارند، ولی با این علامت جمع بسته شده و در زبان عربی و متون معتبر به کار رفته‌اند.

جمع مؤنث سالم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- مَرِیمٌ ← مَرِیمَاتُ
- ۲- شَجَرَةٌ ← شَجَرَاتُ
- ۳- مُرْضِعَةٌ ← مُرْضِعَاتُ^{۱۱۲}
- ۴- جَبَلٌ شَاهِقٌ ← جِبَالٌ شَاهِقَاتُ^{۱۱۳}
- ۵- کُبْرَى ← کُبَرِیَاتُ
- ۶- دُرَیْهَمٌ ← دُرَیْهَمَاتُ
- ۷- صَحْرَاءُ ← صَحْرَاوَاتُ
- ۸- ذِکْرَى ← ذِکْرِیَاتُ^{۱۱۴}
- ۹- ابْنُ أَوَى ← بَنَاتُ أَوَى^{۱۱۵}
- ۱۰- تَلْغَرَفٌ ← تَلْغَرَفَاتُ

۱۱۲. مُرْضِعَةٌ: زن شیرده.

۱۱۳. شَاهِقٌ: بلند، مرتفع، سر به فلک کشیده.

۱۱۴. ذِکْرَى: یاد، یادگار، یادبود، خاطره، ذِکْرَى سَنَوِيَّةٌ: سالگرد.

۱۱۵. ابْنُ أَوَى: شغال.

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا به کار رفته‌اند همگی با «ات» جمع بسته شده‌اند؛ از این رو جمع مؤنث سالم به شمار می‌روند.

در نمونه نخست «مَرِیم» اسم علم مؤنث است و با «ات» جمع بسته شده است: «مَرِیمات». در نمونه دوم «شَجَرَة» اسمی است که به تایی تأنیث ختم شده است؛ از این رو می‌توان آن را با علامت جمع مؤنث سالم جمع بست. ^{۱۱۶} در سومین نمونه نیز «مُرْضِعَة» صفت مؤنثی است که تایی تأنیث دارد و با علامت «ات» جمع بسته شده است. در نمونه چهارم «شَاهِق» صفت برای جمع مکسر غیر عاقل و در حکم مؤنث است؛ از این رو متناسب با آن و با علامت «ات» جمع بسته شده است: «شَاهِقَات». ^{۱۱۷} در نمونه پنجم «كُبْرَى» مؤنث «أكبر» و صفتی دال بر تفضیل است که با علامت جمع مؤنث سالم جمع بسته شده است: «كُبْرِیات». در نمونه ششم «دُرِیْهَم» اسم مصغر مذکر و غیر عاقل است که در این وضعیت باید با علامت جمع مؤنث سالم جمع بسته شود. در نمونه هفتم «صَحْرَاء» اسمی است که به الف ممدوده زائده، که علامت تأنیث است، ختم شده و از این رو با «ات» جمع بسته می‌شود: «صَحْرَاوَات». در نمونه هشتم «ذِکْرَى» اسمی است که به الف مقصورة زائده، که آن نیز از نشانه‌های تأنیث است، ختم شده و بنابراین با «ات» جمع بسته می‌شود: «ذِکْرِیات». در نمونه نهم «ابنُ آوَى» اسم غیر عاقلی است که با واژه «ابن»، که خود مذکر است، شروع شده است، ولی با این حال با «ات» جمع بسته می‌شود: «بَنَاتُ آوَى». و سرانجام در آخرین نمونه «تِلْغَراف» اسمی عجمی (غیر عربی) است که جمع دیگری غیر از جمع مؤنث سالم ندارد؛ از این رو باید آن را با «ات» جمع بست: «تِلْغَرافات».

قاعده

اسمهایی که در زمره ده مورد زیر قرار دارند با علامت جمع مؤنث سالم (ات) جمع بسته می‌شوند:

- ۱- اسم علم مؤنث؛ مانند: «فَاطِمَة ← فَاطِمَاتُ وَ هِنْدُ ← هِنْدَاتُ».
- ۲- هر اسمی که به تایی تأنیث ختم شده باشد؛ مانند: «شَجَرَة ← شَجَرَاتُ، طَلْحَة ← طَلَحَاتُ وَ حَمَزَة ← حَمَزَاتُ».^{۱۱۸}
- ۳- صفت مؤنثی که به تایی تأنیث (ة) ختم شده باشد؛ مانند: «مُرْضِعَة ← مُرْضِعَاتُ».
- ۴- صفت مؤنثی که دال بر تفضیل باشد؛ مانند: «فُضْلَى (مؤنث أفضل) ← فُضْلِیاتُ».

۱۱۶. به طور کلی هر اسمی که به تایی تأنیث ختم شده باشد، با علامت «ات» جمع بسته می‌شود؛ هرچند آن اسم واقعاً مؤنث - اعم از حقیقی یا مجازی - نباشد؛ مانند: «طَلْحَة ← طَلَحَاتُ وَ حَمَزَة ← حَمَزَاتُ» که این دو واژه مؤنث حقیقی یا مجازی نیستند، بلکه مؤنث لفظی و اسم علم برای مرد هستند.

۱۱۷. در این خصوص گفتنی است در عربی کهن صفت جمع مکسر غیر عاقل را اغلب جمع می‌آوردند و از نظر عدد صفت را با موصوف مطابقت می‌دادند؛ مانند: «أَيَّامُ مَعْدُودَاتُ»، حال آنکه در عربی معاصر اغلب این تطابق رعایت نمی‌شود و به آوردن صفت مفرد مؤنث برای جمع مکسر غیر عاقل بسنده می‌کنند؛ مانند: «أَيَّامُ مَعْدُودَة»؛ هرچند در عربی معاصر نیز در پارهای موارد برخی استعمالات کهن و کلیشه‌ای عیناً به کار می‌رود؛ مانند: «الْأَيَّامُ الْخَوَالِي» به جای «الْأَيَّامُ الْخَالِيَّةُ» (روزگاران گذشته).

۱۱۸. البته واژه‌های زیر از این قاعده مستثنی هستند: «إِمْرَأَة (زن)، شَاة (گوسفند)، أَمَة (کنیز)، أَمَة (امت)، شَفَة (لب) و مِلَّة» که جمع آنها به ترتیب عبارت است از: «نِسَاء، شِیَاء، إِمَاء، أَمَم، شِفَاه و مِلَل».

۵- صفت جمع مکسر غیر عاقل؛ مانند: «حِصَانٌ سَابِقٌ» ← «حُصْنٌ سَابِقَاتٌ».

۶- اسم مُصَغَّرٌ مذکر غیر عاقل؛ مانند: «کُتِيبٌ» ← «کُتِيبَاتٌ».

۷- هر اسمی که به الف ممدوده زائده (اء)، که علامت تأنیث است، ختم شده باشد؛ مانند: «عَذْرَاءٌ» ← «عَذْرَاوَاتٌ».

تبصره: هرگاه صفت مشبیه بیانگر مفهوم رنگ، عیب یا زینت باشد مذکر آن بر وزن «أَفْعَلٌ» و مؤنث آن بر وزن «فَعْلَاءٌ» می‌آید؛ مانند: «أَحْمَرٌ» ← «حَمْرَاءٌ»؛ «عَرَجٌ» ← «عَرَجَاءٌ» و «أَحْوَرٌ» ← «حَوْرَاءٌ». گفتنی است جمع این قبیل واژه‌ها همواره بر وزن «فُعْلٌ» می‌آید؛ بنابراین جمع آنها به ترتیب عبارت است از: «حُمَرٌ»؛ «عُرَجٌ» و «حُورٌ».

۸- هر اسمی که به الف تأنیث مقصوره (ی) ختم شده باشد؛ مانند: «ذِکْرَى» ← «ذِکْرِيَاتٌ».

تبصره: هرگاه مذکر صفت مشبیه بر وزن «فَعْلَانٌ» باشد مؤنث آن بر وزن «فَعْلَى» می‌آید؛ مانند: «سُكْرَانٌ» ← «سُكْرَى» و «عَطْشَانٌ» ← «عَطْشَى». جمع این قبیل صفات تابع قاعده فوق نیست، بلکه به صورتهای دیگر ظاهر می‌گردد؛ بنابراین جمع آنها به ترتیب عبارت است از: «سُكَارَى» و «عَطَاشٌ» و «عَطَاشَى».

۹- اسم غیر عاقلی که با «ابن» شروع شده باشد؛ مانند: «ابنُ آوَى» ← «بَنَاتُ آوَى».

تبصره: اگر «ابن» و «ذو» به اسم عاقلی اضافه شده باشند با «بَنُونَ، بَنِينَ یا أَبْنَاءٌ» و «ذَوُو یا ذَوِي»، جمع می‌شوند؛ مانند: «ابنُ عَبَّاسٍ» ← «بَنُو (بَنِي/أَبْنَاءِ) عَبَّاسٍ» و «ذو عِلْمٍ» ← «ذَوُو (ذَوِي) عِلْمٍ».

۱۰- هر اسم عجمی (غیر عربی) که جمع دیگری غیر از جمع مؤنث سالم نداشته باشد؛ مانند:

«تِلْفُونٌ» ← «تِلْفُونَاتٌ» و «رُزْنَامَجٌ» ← «رُزْنَامَجَاتٌ».

ملحق به جمع مؤنث سالم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- «وَإِنْ كُنْ أُولَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ»^{۱۱۹}

۲- «أُمُّ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمُ بِالْبَنِينَ»^{۱۲۰}

۳- تِلْكَ الْأَخَوَاتُ الثَّلَاثُ يَدْرُسْنَ فِي الْجَامِعَةِ الْمِصْرِيَّةِ.

۴- بَيَّتُ الْحُجَّاجُ فِي عَرَفَاتٍ^{۱۲۱} اللَّيْلَةَ التَّاسِعَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ.

توضیح

به اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند دقت کنید. همه آنها الف و تایی مبسوط (ات) دارند و ظاهراً به علامت جمع مؤنث سالم ختم شده‌اند. اما این واژه‌ها با آنکه شکل و ساختار جمع مؤنث سالم دارند، ولی شرایط جمع بسته شدن با علامت جمع مؤنث سالم را ندارند، زیرا مفرد مؤنث این واژه‌ها به ترتیب عبارت

۱۱۹. طلاق/ ۶؛ ترجمه: «و اگر بار دارند خرجشان را بدهید تا وضع حمل کنند.»

۱۲۰. زخرف/ ۱۶؛ ترجمه: «آیا از آنچه می‌آفریند، خود، دخترانی برگرفته و به شما پسران را اختصاص داده است.»

۱۲۱. نام منطقه‌ای در مکه معظمه است که حاجیان هر ساله روز نهم ذی الحجة الحرام را در آنجا به سر می‌برند.

است از: «ذات، بنت، أخت و عَرَفَة»؛ یعنی یا «ات» بلافاصله به مفرد آنها اضافه نشده است؛ مانند سه مورد نخست که «أولات، بنات و أخوات» به جای «أولوات، بنتات و أختات» به کار رفته‌اند؛ یا به عنوان علم برای یک اسم مفرد به کار رفته‌اند و اساساً معنای جمع ندارند؛ مانند (عَرَفَات). دست‌نویسان عربی چنین اسم‌هایی را ملحق به جمع مؤنث سالم می‌نامند.

قاعده

واژه‌هایی که شرایط جمع مؤنث سالم را ندارند ولی جمع آنها به «ات» ختم می‌شود و در پایان آنها علامت جمع مؤنث سالم وجود دارد ملحق به جمع مؤنث سالم نامیده می‌شوند. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از: «أولات (صاحبان)، بنات، أخوات»، و نیز اسم‌هایی که ساختار جمع مؤنث سالم دارند و به عنوان اسم علم برای مذکر یا مؤنث به کار رفته‌اند؛ مانند «عَرَفَات».

پیوست (برای مطالعه بیشتر)

۱- اسم‌هایی همچون «قُضَاةٌ و هُدَاةٌ» جمع مکسر هستند، نه جمع مؤنث سالم؛ زیرا الف آنها زائده نیست، بلکه منقلبه است و اصل آنها «قُضَيَّةٌ و هُدَيَّةٌ» بوده که به خاطر متحرک بودن حرف عله و مفتوح بودن حرف پیش از آنها به الف بدل شده‌اند. همچنین باید توجه داشت که تایی جمع مؤنث سالم تایی مبسوط (کشیده) است و تایی که در آخر این کلمات قرار دارد تایی مدوره (مربوطه) است. علاوه بر این واژه‌هایی چون «أبیات و أشتات» نیز جمع مکسرند، چون تایی آنها زائده نیست و اصلی است.

۲- قانون کلی در جمع مؤنث سالم آن است که تنها یک الف و تایی مبسوط به آخر اسم مفرد آن بیفزاییم؛ مانند: «مَرِیمَ» ← «مَرِیمَات»؛ اما سه مورد از این قاعده مستثنی هستند:

الف) اسمی که مختوم به تایی تأنیث است و تایی آن حذف می‌شود؛ مانند: «مُؤْمِنَةٌ» ← «مُؤْمِنَات»؛ چون «تایی مدوره» صرفاً علامت تأنیث است، اما «ات» هم علامت تأنیث و هم علامت جمع است و دو علامت تأنیث در یک اسم کنار هم جمع نمی‌شوند.

ب) برای جمع بستن اسمی که به الف تأنیث مقصوره (ی) یا الف ممدوده زائده (اء)، که علامت تأنیث است، ختم شده باشد، همچون تثنیة آن عمل می‌کنیم؛ مانند: «رَحَى» ← «رَحِیَات، عَصَا» ← «عَصَوَات و صَحْرَاء» ← «صَحْرَاوَات».

ج) هرگاه فاء الفعل اسم ثلاثی که قابلیت موصوف واقع شدن را داشته باشد مفتوح و عین الفعل آن صحیح و ساکن باشد هنگام جمع بسته شدن آن، عین الفعل کلمه مفتوح می‌شود؛ مانند: «طَبِیَّةٌ» ← «طَبِیَّات».

تبصره: هرگاه عین الفعل چنین اسمی معتل و ساکن یا صحیح و متحرک باشد هنگام جمع بستن به حال خود باقی می‌ماند و در حرکت حروف کلمه تغییری رخ نمی‌دهد؛ مانند: «زَيْنَبُ، جَوْزَةُ و شَجَرَةٌ» که جمع مؤنث سالم آنها به ترتیب عبارت است از: «زَيْنَبَاتُ، جَوَزَاتُ و شَجَرَاتُ»؛ اما اگر فاء الفعل چنین اسمی مضموم یا مکسور باشد لازم نیست حتماً عین الفعل را مفتوح کنیم، بلکه علاوه بر مفتوح تلفظ کردن می‌توان آن را ساکن نیز تلفظ کرد؛ یا به تبع حرف ما قبل (فاء الفعل) آن را مضموم یا مکسور نیز خواند؛ مانند «خُطُوَةٌ و كِسْرَةٌ» که جمع مؤنث سالم آنها را می‌توان به سه وجه به کار برد: «خُطُوَاتُ / خُطُواتُ / خُطُواتُ» و «كِسِرَاتُ / كِسِرَات».

البته برای جمع بستن اسمهایی که به عنوان صفت مؤنث به کار می‌روند دقیقاً طبق قاعده اصلی جمع مؤنث سالم عمل می‌کنیم؛ یعنی صرفاً یک «ات» به آخر لفظ مفرد می‌افزاییم و تغییری در آن ایجاد نمی‌کنیم. نمونه‌های زیر از این دسته‌اند: «ضَخْمَةٌ ← ضَخْمَاتُ، حُلْوَةٌ ← حُلُوتُ، جِلْفَةٌ ← جِلْفَاتُ، حَسَنَةٌ ← حَسَنَاتُ و خَشِنَةٌ ← خَشِنَاتُ».

جلسه یازدهم

مفرد، مثنی و جمع (۴) جمع مکسر

اهداف درس.....	۷۴
درآمد.....	۷۴
جمع مکسر.....	۷۴
انواع جمع مکسر.....	۷۶
جمع قِلّت و جمع کثرت.....	۷۶

اهداف درس

آشنایی با:

✓ جمع مکسر؛

✓ جمع قَلت و جمع کثرت و اوزان آنها.

درآمد

در دروس گذشته با اسمهای مثنی و دو نوع از اسمهای جمع، یعنی جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم، و ملحقات آنها و نیز برخی از احکام و قواعد مربوط به آنها آشنا شدیم. یکی دیگر از انواع جمع مکسر نام دارد که در این درس با آن آشنا می‌شویم. در آغاز درس به کلیاتی در باب جمع مکسر و انواع تغییراتی که در آن پدید می‌آید خواهیم پرداخت؛ آن‌گاه به بیان انواع جمع مکسر، یعنی جمع قَلت و جمع کثرت، و اوزان و موارد کاربرد آنها خواهیم پرداخت.

جمع مکسر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ﴾^{۱۲۲}

۲- ﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا﴾^{۱۲۳}

۳- ﴿يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾^{۱۲۴}

۴- ﴿وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ﴾^{۱۲۵}

(ب)

۱- ﴿لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ﴾^{۱۲۶}

۲- ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾^{۱۲۷}

۳- هَذِهِ كُتُبِي.

(ج)

۱- المَهْدِيُّ (عج) هُوَ الْإِمَامُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام).

۱۲۲. حاقّة / ۲۲ و ۲۳؛ ترجمه: «در بهشتی برین، [که] میوه‌هایش در دسترس است.»

۱۲۳. نحل / ۸۱؛ ترجمه: «و از کوهها برای شما پناهگاههایی قرار داده.»

۱۲۴. الرحمن / ۴۱؛ ترجمه: «تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند.»

۱۲۵. احزاب / ۴؛ ترجمه: «و آن همسرانتان را که مورد ظهار قرار می‌دهید مادران شما نگردانیده.»

۱۲۶. بقره / ۲۸۵؛ ترجمه: «میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم.»

۱۲۷. رعد / ۲؛ ترجمه: «خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت.»

۲- رَأَيْتُ الْأُسْدَ فِي حَدِيقَةِ الْحَيَّوَانِ.^{۱۲۸}

توضیح

پیشتر گفتیم که جمع مکسر جمعی است که ساختمان و شکل اسم مفرد در آن دگرگون می‌شود؛ یا با کم و زیاد شدن حروف، یا با تغییر حرکات آن. اسم‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند همگی جمع مکسرند، اما تغییراتی که هنگام جمع بسته شدن در آنها پدید آمده با یکدیگر متفاوت است.

در نمونه‌های دسته «الف» با اضافه شدن یک یا دو حرف به اسم مفرد و تغییر در حرکات آن، صورت جمع اسمها به دست آمده است. نمونه‌های اول و دوم با اضافه شدن یک حرف به مفرد آنها و نمونه‌های سوم و چهارم با اضافه شدن دو حرف به مفرد آنها جمع بسته شده‌اند («قُطِفَ» ← «قُطُوف»؛ «جَبَلَ» ← «جِبَال»؛ «قَدَمَ» ← «أَقْدَام» و «زَوْجَ» ← «أَزْوَاجَ»).

در نمونه‌های دسته «ب» یک حرف از حروف اسم مفرد کم شده و حرکت حروف آن نیز دگرگون شده است («رَسُولَ» ← «رُسُل»؛ «عَمُودَ» ← «عَمَد» و «كِتَابَ» ← «كُتُب»).

اما در نمونه‌های دسته «ج» بدون اینکه حروف مفرد اسم کم یا زیاد شود، تنها حرکات حروف آن تغییر کرده است («وُلِدَ» ← «وُلْد» و «أُسِدَ» ← «أُسَد»).

قاعده

جمع مکسر جمعی است که ساختمان و شکل اسم مفرد در آن تغییر می‌کند. این تغییر می‌تواند سه حالت داشته باشد:

الف) زیاد شدن تعداد حروف اسم مفرد، همراه با تغییر حرکات حروف آن؛ مانند: «شِکَل» ← «أَشْکَال» و ضَرْبَ» ← «ضُرُوب».

ب) کم شدن حروف اسم مفرد، همراه با تغییر حرکات حروف آن؛ مانند: «رَسُولَ» ← «رُسُل».

ج) صرفاً تغییر حرکات حروف اسم مفرد؛ مانند: «وُلِدَ» ← «وُلْد».

ملاحظه

هرگاه در مفرد اسمها قلب، اعلال یا ابدال رخ داده باشد هنگام جمع مکسر حروف اصلی آنها به حالت اصلی خود بر می‌گردد؛ مانند: «باب» ← «أَبْوَاب»، «ناب» ← «أَنْيَاب» و «مَفَازَة» ← «مَفَاوِز»^{۱۲۹} که حروف اصلی «باب»، «ناب» و «مَفَازَة» به ترتیب عبارت‌اند از: «ب، و، ب»، «ن، ی، ب» و «ف، و، ز».

تبصره: برخی اسمها از این قاعده استثنا است؛ مانند واژه «عید» که حرف «یاء» در اصل «واو» و ریشه آن «ع، و، د» است، ولی با این حال جمع آن «أعیاد» است؛ یعنی این قاعده در آن رعایت نشده است.

۱۲۸. حَدِيقَةُ الْحَيَّوَانِ: باغ وحش.

۱۲۹. ناب: دندان نیش، عاج فیل؛ مَفَازَة: بیابان، بادیه.

انواع جمع مکسر

جمع قلت و جمع کثرت

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾^{۱۳۰}
- ۲- ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾^{۱۳۱}
- ۳- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾^{۱۳۲}
- ۴- ﴿إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ﴾^{۱۳۳}

(ب)

- ۱- ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ﴾^{۱۳۴}
- ۲- ﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^{۱۳۵}
- ۳- ﴿لِيَبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾^{۱۳۶}
- ۴- ﴿إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾^{۱۳۷}
- ۵- ﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^{۱۳۸}

توضیح

اسم‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند همگی جمع مکسرند، اما دلالت آنها بر تعداد مورد نظر متفاوت است. نمونه‌های دسته «الف» تنها در مواردی به کار می‌روند که مقصود از آنها صرفاً بین سه تا ده باشد؛ مثلاً اسم جمع مکسر «فِتْيَة»، که در قرآن کریم در داستان اصحاب کهف به کار رفته، بیانگر این است که آنان بیش از سه نفر و کمتر از ده نفر بوده‌اند. در مورد فرشتگان نیز چون واژه «أَجْنَحَة» استعمال شده است درمی‌یابیم که بالهای فرشتگان کمتر از ده تاست. به این گونه جمعها، که وزنه‌های خاصی دارند، جمع

۱۳۰. انبیاء / ۶۱؛ ترجمه: «گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که آنان شهادت دهند.»

۱۳۱. کهف / ۵؛ ترجمه: «بزرگ سخنی است که از دهانشان بر می‌آید.»

۱۳۲. فاطر / ۱؛ ترجمه: «سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را، که دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند، پیام‌آورنده قرار داده است.»

۱۳۳. کهف / ۱۰؛ ترجمه: «آن‌گاه که جوانان به سوی غار پناه جستند.»

۱۳۴. فاطر / ۲۷؛ ترجمه: «و از برخی کوهها راهها [ورگه‌ها]ی سپید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پُررنگ [آفریدیم].»

۱۳۵. حج / ۲۶؛ ترجمه: «و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان [و] سجدہ‌کنندگان پاکیزه دار.»

۱۳۶. مائده / ۹۴؛ ترجمه: «خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود.»

۱۳۷. توبه / ۳۴؛ ترجمه: «بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند.»

۱۳۸. بقره / ۹۱؛ ترجمه: «بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟»

قَلَّت می‌گویند، زیرا بر تعداد کمی دلالت می‌کنند. این جمع ۴ وزن دارد که عبارت است از: «أَفْعُل، أَفْعَال، أَفْعَلَة و فَعْلَة».

نمونه‌های دسته «ب» به طور مطلق بر بیش از دو شخص یا دو شیء دلالت می‌کند و مصادیق آنها منحصر بین سه تا ده نیست. به این گونه جمعها جمع کثرت می‌گویند، چون می‌توانند بر تعداد زیادی دلالت کنند. برای جمع کثرت اوزان بسیاری^{۱۳۹} بر شمرده‌اند که برخی از آنها در نمونه‌های دسته «ب» به کار رفته است («فُعَل» (جُدَد)، «فُعُل» (بِیض، که در اصل «بِیْض» بوده است و «حُمُر» و «سُود»، «فُعَل» (رُكَّع)، «فُعُول» (سُجُود)، «فِعَال» (رِمَاح)، «فُعَلان» (رُهَبان) و «أَفْعِلَاء» (أَنْبِیَاء)).

در ادامه اوزان جمعهای قَلَّت، مهم‌ترین اوزان جمع کثرت، موارد کاربرد و نمونه‌هایی از آنها در دو جدول جداگانه نشان داده شده است:

اوزان، موارد کاربرد و نمونه‌هایی از جمع قَلَّت

وزن	کاربرد	نمونه
أَفْعُل	۱- هر اسم ثلاثی صحیحُ الفاء و صحیح العین بر وزن «فُعُل» که مضاعف نباشد.	بَحْر ← أَبْحَر؛ نَفْس ← أَنْفَس؛ ظَبْي ← أَظْب ^{۱۴۰}
	۲- هر اسم رباعی و مؤنث معنوی که حرف پیش از آخر آن حرف مد باشد.	ذِرَاع ← أَذْرُع؛ يَمِين ← أَيْمُن ^{۱۴۱}
أَفْعَال	هر اسم ثلاثی، به جز اسمی که مفرد آن بر وزن «فُعَل» باشد.	بَيْت ← أَيْبَات؛ جِسْم ← أَجْسَام؛ بُرْج ← أَبْرَاج؛ صَنْم ← أَصْنَام؛ عُنُق ← أَعْنَاق؛ إِبِل ← أَبَال ^{۱۴۲}
	۱- هر اسم رباعی که حرف پیش از آخر آن حرف مدّ باشد.	رَغِيف ← أَرْغِفَة؛ طَعَام ← أَطْعِمَة
أَفْعِلَة	۲- هر اسمی که بر وزن «فُعَال» یا «فِعَال» باشد و عین الفعل و لام الفعل آن یک حرف باشد؛ یا لام الفعل آن حرف عله باشد.	سِنَان ← أَسِنَّة و كِسَاء ← أَكْسِيَة ^{۱۴۳}

۱۳۹. تا سی و پنج وزن.

۱۴۰. جمعهای «أَوْجُه، أَعْيُن و أَكْف» جمع «وَجْه، عَيْن و كَف» از این قاعده مستثنی هستند.

۱۴۱. جمع واژه‌های «شِهَاب، غُرَاب، جَنِين و عَتَاد» با اینکه مذکرند بر همین وزن آمده‌اند: «أَشْهُب، أَغْرُب، أَجُن و أَعْتَد» که از این قاعده مستثنی هستند.

۱۴۲. برخی اسمهای دیگر نیز بدون قاعده بر این وزن جمع بسته شده‌اند؛ مانند: «شاهد» (أَشْهَاد؛ صاحب» (أَصْحَاب؛ یتیم» (أَيْتَام؛ شریف» (أَشْرَاف؛ شیعَة» (أَشْيَاع؛ مَيِّت» (أَمْوَات و حر» (أَحْرَار).

۱۴۳. برای جمعهای این وزن، استثناهای فراوانی وجود دارد؛ از جمله: ۱- برخی از صفات مانند: «شَحِيح» (أَشِحَّة؛ ذَلِيل» (أَذْلَة و عَزِيز» (أَعِزَّة؛ ۲- برخی از اسمهای مؤنث؛ مانند: «عَقَاب» (أَعْقَبَة؛ ۳- برخی از اسمهای ثلاثی؛ مانند: «فَرْخ» (أَفْرِخَة؛ قَدْ» (أَقْدَة؛ خال» (أَخْوَلَة؛ زَمَن» (أَزْمَنَة و باب» (أَبْوَبَة؛ ۴- برخی از اسمهای خماسی؛ مانند: «رَمَضَان» (أَرْمَضَة).

فِعْلَة	این وزن سَمَاعی (بی قاعده) است و نمی توان اوزان و موارد خاصی برای آن مشخص کرد.	شَيْخ ← شَيْخَة؛ فَتَى ← فَتِيَّة؛ أَخ ← إِخْوَة؛ ثَوْر ← ثِيْرَة؛ غُلَام ← غِلْمَة و غَزَال ← غَزَلَة
---------	--	--

اوزان، موارد کاربرد و نمونه هایی از جمع کثرت

وزن	کاربرد	نمونه
فُعْل	صفت مشبَّهه بر وزن «أَفْعَل» یا «فَعْلَاء»	أَصْفَر (صَفراء) ← صُفْر؛ أَبْيَض (بَيضاء) ← بِيض ^{۱۴۴}
فُعْل	۱- صفت بر وزن «فَعُول» به معنای فاعل	صَبُور ← صَبْر؛ غَفُور ← غُفْر
فُعْل	۲- اسم چهار حرفی و صحیح الآخری که حرف پیش از آخر آن حرف مدّ زائد باشد و مختوم به تایی تأنیث نباشد.	كِتَاب ← كُتِبَ؛ عِمَاد ← عُمِد ^{۱۴۵}
فُعْل	۱- اسم بر وزن «فُعْلَة»	غُرْفَة ← غُرْف
فُعْل	۲- صفت بر وزن «فُعْلَى» که مؤنث «أَفْعَل» باشد.	كُبْرَى ← كُبْر
فُعْل	۳- اسم بر وزن «فُعْلَة»	جُمُعَة ← جَمَع
فُعْل	۴- اسم بر وزن «فُعُول» (در صورتی که جمع دیگری نیز بر وزن «فُعْل» داشته باشد و لام الفعل آنها با هم مشابه باشند).	ذَلُول ← ذُلّ (ذُلّ)
فِعْل	هر اسمی که بر وزن «فِعْلَة» باشد.	بِدْعَة ← بَدَعَ؛ قِطْعَة ← قِطَعَ
فُعْلَة	هر صفت مذکر عاقلی که بر وزن «فَاعِل» و معتلّ اللام باشد و لام الفعل آن «واو» یا «یاء» باشد.	رَام (رَامِي) ← رُمَاة؛ غَاز (غَازِي) ← غَزَاة؛ دَاع (دَاعِي) ← دُعَاة ^{۱۴۶}
فُعْلَة	هر صفت مذکر عاقلی که بر وزن «فَاعِل» و صحیح اللام باشد.	كَاتِب ← كَتَبَ؛ بَار (بَارِي) ← بَرَرَة ^{۱۴۷}

۱۴۴. چنانچه عین الفعل صفت مشبَّهه ای «یاء» باشد به هنگام جمع بسته شدن فاء الفعل آن مکسور می شود؛ مانند: «أَبْيَض ← بِيض و أَعْيَن (درشت چشم) ← عَيْن».

۱۴۵. گاه اسمهای دیگری نیز که این شروط را ندارند به این وزن جمع بسته شده اند؛ مانند: «سَفِينَة ← سَفْن؛ مَدِينَة ← مَدُن و خَشَبَة ← خُشَب».

۱۴۶. اصل این جمعها بدین صورت بوده است: «رُمِيَّة؛ سَعِيَّة و دُعَوَة».

۱۴۷. جمعی همچون «سَادَة» برای «سَيِّد» از استثنای این قاعده است. این واژه در اصل «سَيِّدَة» بوده است.

فَعْلَى	صفتی که بر وزن «فَعِل» و دالّ بر هلاکت، درد، بلا یا آفت باشد.	مَرِيضٌ ← مَرَضَى؛ قَتِيلٌ ← قَتَلَى؛ جَرِيحٌ ← جَرَحَى؛ أُسِيرٌ ← أُسِرَى ۱۴۸
فِعْلَةٌ	هر اسم صحیح اللّامی که بر وزن «فُعْل» باشد.	قُرْطٌ ← قِرْطَةٌ؛ كَوْزٌ ← كِوْزَةٌ؛ دُبٌّ ← دَبَّيَّةٌ ۱۴۹
فُعْلٌ	هر صفت صحیح اللامی که بر وزن «فَاعِل» یا «فَاعِلَةٌ» باشد.	قَاعِدٌ (قَاعِدَةٌ) ← قَعَّدَ؛ صَائِمٌ (صَائِمَةٌ) ← صَوَّمَ؛ نَائِمٌ (نَائِمَةٌ) ← نَوَّمَ
فُعَالٌ	هر صفت مذکر و صحیح اللامی که بر وزن «فَاعِل» باشد.	صَائِمٌ ← صَوَّمَ؛ حَارِسٌ ← حُرَّاسٌ و كَاهِنٌ ← كُهَّانٌ
فِعَالٌ	۱- اسم یا صفتی که عین الفعل آن «یاء» نباشد و وزن آن «فُعْل» یا «فَعْلَةٌ» باشد.	ثَوْبٌ ← ثِيَابٌ؛ صَعْبٌ ← صِعَابٌ
	۲- اسم صحیح الآخر غیر مضاعف که بر وزن «فُعْل» یا «فَعْلَةٌ» باشد.	جَمَلٌ ← جِمَالٌ؛ ثَمَرَةٌ ← ثِمَارٌ
	۳- اسم بر وزن «فُعْل»	ذَنْبٌ ← ذِئَابٌ؛ بَيْتٌ ← بِنَارٌ
	۴- اسم بر وزن «فُعْل» که عین الفعل آن «واو» و لام الفعل آن «یاء» نباشد.	رُمْحٌ ← رِمَاحٌ
	۵- صفت صحیح الآخر بر وزن «فَعِل» یا «فَعِيلَةٌ»	كَرِيمٌ (كَرِيمَةٌ) ← كِرَامٌ؛ طَوِيلٌ (طَوِيلَةٌ) ← طِوَالٌ
فُعُولٌ	عر صفت بر وزن «فُعْلَان، فَعْلَى و فَعْلَانَةٌ»	عَطَشَانٌ (عَطَشَى - عَطَشَانَةٌ) ← عِطَاشٌ ۱۵۰
	۱- اسمی که بر وزن «فُعِل» باشد.	كَبِدٌ ← كُبُودٌ؛ نَمِرٌ ← نُمُورٌ
	۲- اسمی که بر وزن «فُعْل» باشد و عین الفعل آن «واو» نباشد.	قَلْبٌ ← قُلُوبٌ؛ لَيْثٌ ← لُيُوثٌ
	۳- اسمی که بر وزن «فُعْل» باشد و معتلّ العین، معتلّ اللام یا مضاعف نباشد.	بُرْدٌ ← بُرُودٌ؛ جُنْدٌ ← جُنُودٌ

۱۴۸. این وزن گاه برای جمع اسمهایی که وزن آنها غیر از «فَعِل» است نیز به کار می‌رود و آن هنگامی است که آن فعل یا حالت در گذشته رخ داده باشد؛ مانند: «هَالِكٌ ← هَلَكَى؛ مَيِّتٌ ← مَوَتَى؛ أَحْمَقٌ ← حَمَقَى و سَكْرَانٌ ← سَكْرَى».

۱۴۹. واژه‌های «كَوْزٌ» و «دُبٌّ» در اصل «كُوزٌ» و «دَبُّبٌ» بوده‌اند. برخی واژه‌های دیگر نیز که بر وزن «فُعْل» نیستند بر وزن «فَعْلَةٌ» جمع بسته شده‌اند؛ مانند: «قِرْدٌ ← قِرْدَةٌ؛ قَطٌ ← قِطْطَةٌ؛ دَبِكٌ ← دَبِكَةٌ و فِيلٌ ← فَيْلَةٌ».

۱۵۰. برخی اسمهای دیگر نیز بدون قاعده بر این وزن جمع شده‌اند؛ مانند: «قَائِمٌ (قَائِمَةٌ) ← قِيَامٌ؛ صَائِمٌ (صَائِمَةٌ) ← صِيَامٌ؛ خَيْرٌ ← خِيَارٌ؛ جَيِّدٌ ← جِيَادٌ؛ اُنْثَى ← اِنَاثٌ؛ سَعٌ ← سِبَاعٌ و ضَبٌّ ← ضِبَاعٌ».

۴- اسمی که بر وزن «فَعْل» باشد.	حِمْل ← حُمُول؛ فِیل ← فُیُول ۱۵۱
۱- اسم بر وزن «فُعَال»	غُلَام ← غِلْمَان؛ غُرَاب ← غِرْبَان
۲- اسم بر وزن «فُعَل»	جُرْذَنْ ← جِرْدَان
۳- اسم بر وزن «فُعْل» که عین الفعل آن «واو» باشد.	حُوت ← حِیتَان؛ عُود ← عِیدَان ۱۵۲
۴- اسم بر وزن «فَعَل» که حرف دوم آن الفی باشد که اصل آن «واو» است.	تاج ← تیجان؛ جار ← جیران ۱۵۳
۱- اسم بر وزن «فَعْل»	ظَهْر ← طُهرَان؛ رَكْب ← رُكْبَان
۲- اسم صحیح العین بر وزن «فَعْل»	بَلَد ← بُلْدَان؛ خَشَب ← خُشْبَان
۳- اسم بر وزن «فَعِيل»	کَتِيب ← کُتْبَان؛ رَغِيف ← رُعْفَان ۱۵۴
۱- صفت مذکر عاقل و صحیح الآخری که بر وزن «فَعِيل» به معنای فاعل، غیر مضاعف و دالّ بر صفت اخلاقی (نیک یا بد) یا مشارکت باشد.	کَرِیم ← کُرْمَاء؛ بَخِیل ← بُخَلَاء؛ شَرِیک ← شُرْکَاء؛ جَلِیس ← جُلْسَاء و رَفِیق ← رُقُقَاء
۲- صفت مذکر عاقل بر وزن «فَاعِل» که دالّ بر صفت اخلاقی نیک یا بد باشد.	عَالِم ← عُلَمَاء؛ جَاهِل ← جُهَلَاء و شَاعِر ← شُعْرَاء ۱۵۵
صفت بر وزن «فَعِيل» که معتلّ اللام یا مضاعف باشد.	غَنِيّ ← اَغْنِيَاء؛ شَدِيد ← اَشْدَاء و ذَلِيل ← اَذْلَاء ۱۵۶

۱۵۱. برخی اسمهای دیگر نیز بر این وزن جمع بسته شده‌اند؛ مانند: وزن «فَعْل»: «أَسَد» ← أُسُود و ذَكَر ← ذُکُور؛ وزن «فَاعِل»: «شَاهِد» ← شُهُود؛ رَاقِد ← رُقُود و سَاجِد ← سُجُود؛ وزن «فَعِيل»: «فَرِيق» ← فُرُوق و وزن «فَعْلَة»: «حَقِيبَة» ← حُقُوب.
۱۵۲. واژه‌های «حُوت» و «عُود» در اصل «حُوت» و «عُود» بوده‌اند.
۱۵۳. برخی اسمهای دیگر نیز بدون قاعده بر این وزن جمع بسته شده‌اند؛ مانند: «غَزَال» ← غِزْلَان؛ خَرُوف (برّه، قوچ) ← خِرْفَان؛ حَاطِط ← حِيطَان؛ صَبِيّ ← صَبِيَان و شُجَاع ← شُجْعَان.
۱۵۴. برخی اسمهای دیگر نیز بدون قاعده بر این وزن جمع بسته شده‌اند؛ مانند: «جِدَار» ← جُدْرَان؛ ذَنْب ← دُؤْبَان؛ شَاب ← شُبَان؛ شُجَاع ← شُجْعَان؛ أُسُود ← سُودَان؛ أَحْمَر ← حُمْرَان و أَعْمَى ← عُمِيَان.
۱۵۵. برخی اسمهای دیگر نیز بدون قاعده بر این وزن جمع بسته شده‌اند؛ مانند: «سَجِين» ← سُجَنَاء؛ شَهِيد ← شُهَدَاء؛ صِهْر ← صُهْرَاء و نَظَر ← نُظْرَاء.
۱۵۶. برخی اسمهای دیگر نیز بر این وزن جمع بسته شده‌اند؛ مانند: «نَصِيب» ← اَنْصِيَاء؛ خَمِيس ← اَخْمِساء و رَبِيع ← اَرْبِعاء.

قاعده

- ۱- جمع قَلَّت جمع مکسری است که بر تعداد اندکی (بین سه تا ده) دلالت می‌کند.
- ۲- جمع کثرت جمعی است که بر تعداد زیادی (بیش از سه) دلالت می‌کند و منحصر بین سه تا ده نیست.
- ۳- جمع قَلَّت چهار وزن دارد که عبارت‌اند از: «أَفْعُل، أفعال، أَفْعَلَة و فَعْلَة»؛ مانند: «أَنْفُس، أَفْوَاه، أَجْنِحَة و فِتْيَة».
- ۴- جمع کثرت اوزان زیادی دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از: «فَعْلَة، فَعْل، فَعْلَى، فُعْلَاء، فُعْل، أَفْعَال، فُعُول و فِعال»؛ مانند: «كَسَبَة، بُكْم، مَرَضَى، عُلَمَاء، رُكْع، أَغْنِيَاء، قُلُوب و كِرَام».

ملاحظه

- ۱- جمع مذکر و مؤنث سالم بر جمع قَلَّت دلالت می‌کنند، اما اگر «الف و لام» بر آنها وارد شده باشد یا مضاف شده باشند بر جمع کثرت دلالت می‌کنند؛ مانند: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»^{۱۵۷} و «إِنَّ مُسْلِمِي بِلَادِنَا صَالِحُونَ».
- ۲- گاه مفرد اسم تنها یک صیغه جمع مکسر دارد و از این رو تشخیص اینکه برای جمع قَلَّت است یا جمع کثرت صرفاً از طریق قرائن امکان‌پذیر است؛ مانند: «أَرْجُل، أَعْنَاق و أَفئِدَة» که بر وزنهای جمع قَلَّت به کار رفته‌اند، ولی مفرد آنها (رِجْل، عُنُق و فُؤَاد) جمع دیگری ندارد؛ یا «رِجَال و قُلُوب» که بر وزن جمع کثرت هستند و مفرد آنها (رِجْل و قَلْب) جمع مکسر دیگری ندارد. در این حالت نیز تشخیص اینکه این جمعها بر ده نفر یا بیشتر دلالت می‌کنند صرفاً از طریق قرائن ممکن است.
- ۳- وزنهای جمع قَلَّت در دو حالت بر مفهوم کثرت دلالت می‌کند و در این صورت همچون اوزان جمع کثرت ظاهر می‌شود:
- الف) هرگاه با الف و لام استغراق همراه شود؛ مانند: «الْأَيْدِي أَفْضَلُ مِنَ الْأَرْجُلِ»؛
- ب) هرگاه به اسم جمعی که دلالت بر جمع کثرت دارد اضافه شود؛ مانند: «أَقْطَارُ الْبِلَادِ».
- ۴- وزنهای جمع کثرت در صورت وجود قرینه بر مفهوم قَلَّت دلالت می‌کنند و همچون اوزان جمع قَلَّت ظاهر می‌شوند؛ مانند: «ثَلَاثَةُ رِجَالٍ» که با توجه به عدد «ثَلَاثَة» می‌توان دریافت که جمع مکسر «رِجَال»، که وزن آن یکی از اوزان جمع کثرت است، برای جمع قَلَّت به کار رفته است.

۱۵۷. احزاب / ۳۵: ترجمه: «مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان ... خدا برای [همه] آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»

جلسه دوازدهم

مفرد، مثنی و جمع (۵) جمع الجمع، منتهی الجموع، اسم جمع و اسم جنس

اهداف درس	۸۴
درآمد	۸۴
جمع الجمع و منتهی الجموع	۸۴
اسم جمع	۸۸
اسم جنس افرادی و اسم جنس جمعی	۹۰

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ جمع الجمع و منتهی الجموع؛
- ✓ اوزان صیغه‌های منتهی الجموع؛
- ✓ اسم جمع؛
- ✓ اسم جنس افرادی و اسم جنس جمعی.

درآمد

در دروس گذشته با انواع جمع در زبان عربی، یعنی جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم و جمع مکسر و احکام و قواعد مربوط به آنها آشنا شدیم. همچنین انواع جمع مکسر، یعنی جمع قلت و جمع کثرت و اوزان آنها را شناختیم. اکنون در این درس، که آخرین درس از دروس مرتبط با مبحث جمع است، ابتدا با دو نوع دیگر از انواع جمع، یعنی جمع الجمع و صیغه منتهی الجموع، و اوزان و قواعد آنها آشنا خواهیم شد؛ سپس به بحث و بررسی راجع به اسم جمع و اسم جنس و احکام و مسائل مربوط به آنها خواهیم پرداخت.

جمع الجمع و منتهی الجموع

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- قَوْلٌ ← اقوالٌ ← اقاویلٌ

۲- يَدٌ ← أيدي ← أيادي

(ب)

۱- ﴿وَجَعَلَ لَكُم سُرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَ سُرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ﴾^{۱۵۸}

۲- ﴿فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾^{۱۵۹}

۳- ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^{۱۶۰}

۴- ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾^{۱۶۱}

۵- ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^{۱۶۲}

۱۵۸. نحل / ۸۱؛ ترجمه: «و برای شما تن‌پوشه‌ایی مقرر کرده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می‌کند و تن‌پوشه‌ها [زره‌ها]یی که شما را در جنگ‌تان حمایت می‌نماید.»

۱۵۹. نمل / ۶۰؛ ترجمه: «پس به وسیله آن باغهای بهجت‌انگیز رویانیدیم.»

۱۶۰. انبیاء / ۴۷؛ ترجمه: «و ترازوهای داد را در روز رستخیز می‌نهمیم.»

۱۶۱. توبه / ۲۵؛ ترجمه: «قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است.»

۱۶۲. اعراف / ۲۷؛ ترجمه: «ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.»

توضیح

اگر به نمونه‌های بالا دقت کنیم، درمی‌یابیم که تمامی اسمهای مشخص شده جمع هستند؛ اما میان نمونه‌های دسته نخست و دسته دوم تفاوتی وجود دارد و آن اینکه جمعهای دسته «الف» برای دومین بار جمع بسته شده‌اند (قَوْلٌ ← أَقْوَالٌ ← أَقَاوِيلٌ و يَدٌ ← أَيْدٍ ← أَيَادِي)؛ حال آنکه جمعهای دسته «ب» چنین وضعیتی ندارند. به جمعهایی که برای دومین بار جمع بسته می‌شوند جمع الجمع می‌گویند؛ چه جمع دوم جمع مکسر باشد؛ مانند: «أَقَاوِيلُ»، و چه جمع سالم باشد؛ مانند: «بَيْتٌ ← بُيُوتٌ ← بُيُوتَاتٌ». حال اگر جمع الجمع، جمع مکسر باشد، به آن جمع منتهی الجموع نیز گفته می‌شود. جمع منتهی الجموع دو وزن دارد که عبارت‌اند از: «أَفَاعِلُ» و «أَفَاعِيلُ»؛ مانند: «كَلْبٌ ← أَكْلَبٌ ← أَكَالِبٌ و قَوْلٌ ← أَقْوَالٌ ← أَقَاوِيلُ».

از سوی دیگر در زبان عربی بسیاری از جمعها وزنی شبیه به دو وزن جمع منتهی الجموع دارند؛ یعنی در آنها پس از «الف تکسیر»^{۱۶۳} حداقل دو حرف متحرک یا سه حرف که حرف وسط آنها یاء ساکن باشد به کار رفته است. به تمامی این جمعها، که در حقیقت جمع منتهی الجموع نیستند و شرایط آن را ندارند، ولی وزن آنها شبیه به دو وزن جمع منتهی الجموع است، صیغه منتهی الجموع می‌گویند؛ مانند: «مَفَاعِلُ (مَسَاجِدُ) و مَفَاعِيلُ (مَصَابِيحُ)» و «فَوَاعِلُ (نَوَاجِدُ) و فَوَاعِيلُ (نَوَامِيسُ)». از این رو می‌توان گفت: صیغه منتهی الجموع جمع مکسری است که پس از الف تکسیر آن، دو حرف متحرک یا سه حرف که حرف وسط آنها یاء ساکن است وجود داشته باشد.

اکنون اگر به نمونه‌های دسته «ب» توجه کنیم درمی‌یابیم که تمامی اسمهای مشخص شده چنین وضعیتی دارند: (سِرْبَالٌ ← سَرَابِيلٌ؛ حَدِيقَةٌ ← حَدَائِقُ؛ مِيزَانٌ ← مَوَازِينُ؛ مَوْطِنٌ ← مَوَاطِنُ و شَيْطَانٌ ← شَيَاطِينُ).

قاعده

۱- به اسمهای جمعی که برای دومین بار جمع بسته شده‌اند جمع الجمع می‌گویند؛ مانند: «قَوْلٌ ← أَقْوَالٌ ← أَقَاوِيلُ». جمع الجمع هم می‌تواند هم جمع مکسر باشد؛ مانند نمونه فوق (أَقَاوِيلُ)، و هم جمع سالم؛ مانند: «بَيْتٌ ← بُيُوتٌ ← بُيُوتَاتٌ». اگر جمع الجمع، جمع مکسر باشد به آن جمع منتهی الجموع نیز گفته می‌شود؛ مانند: «يَدٌ ← أَيْدٍ ← أَيَادِي» که آن را هم می‌توان جمع الجمع و هم جمع منتهی الجموع نامید. کمترین تعدادی که جمع الجمع بر آن دلالت دارد ۹ تا است^{۱۶۴} و از آن برای بیان کثرت و فراوانی افراد یک مجموعه استفاده می‌شود.

۲- به جمعهای مکسری که مانند جمع منتهی الجموع پس از الف تکسیر آن، دو حرف متحرک یا سه حرف که حرف وسط آنها یاء ساکن است وجود داشته باشد و در عین حال حائز شرایط جمع منتهی الجموع نباشند صیغه منتهی الجموع می‌گویند؛ مانند: «سَرَاوِيلُ (جمع سِرْوَالُ)، شَيَاطِينُ (جمع شَيْطَانُ) و مَيَادِينُ (جمع مَيْدَانُ)». این جمعها صرفاً یک بار جمع بسته شده‌اند، حال آنکه جمع منتهی الجموع دو بار جمع بسته می‌شود.

۱۶۳. الف تکسیر الفی است که در برخی از اسمهای جمع مکسر ظاهر می‌شود.

۱۶۴. خود جمع باید حداقل بر سه دلالت داشته باشد و جمع هر چیزی نیز باید حداقل بر سه برابر آن دلالت کند؛ پس جمع جمع نیز باید بر سه برابر جمع نخستین دلالت کند؛ بنابراین حداقل جمع الجمع نه تاست.

۳- برای صیغه منتهی الجموع نوزده وزن وجود دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از: «مَفَاعِل، مَفَاعِل، فَوَاعِل، فَوَاعِل، أَفَاعِل، أَفَاعِل، تَفَاعِل و تَفَاعِل».

ملاحظه

اسمی که بر وزن یکی از صیغه‌های منتهی الجموع باشد، اگر برای عاقل باشد می‌تواند با علامت جمع مذکر سالم نیز جمع بسته شود؛ مانند: «أَفَاضِلُ» ← «أَفَاضِلُونَ»؛ و اگر برای مؤنث یا مذکر غیر عاقل باشد می‌تواند با علامت جمع مؤنث سالم جمع بسته شود؛ مانند: «صَوَاحِبُ» ← «صَوَاحِبَاتُ» و «صَوَاهِلُ» ← «صَوَاهِلَاتُ».

در جدول زیر، اوزان صیغه‌های منتهی الجموع، موارد کاربرد و نمونه‌هایی از آنها نشان داده شده است:

اوزان، موارد کاربرد و نمونه‌هایی از صیغه‌های منتهی الجموع

وزن	کاربرد	نمونه
فَعَالِل	۱- اسمهای رباعی مجرد و مزید	دِرْهَمُ ← دَرَاهِمٌ؛ غَضَنَفَرُ ← غَضَافِرُ
	۲- اسمهای خماسی مجرد و مزید	سَفَرَجُلُ ← سَفَارِجٌ؛ عَنَدَلِيبُ ← عَنَادِلُ
فَعَالِل	اسمهای رباعی یا خماسی که حرف پیش از آخر آنها حرف عله و ساکن باشد.	قِرْطَاسُ ← قَرَاتِيسُ؛ فِرْدَوْسُ ← فَرَادِيسُ؛ دِنَارُ ← دَنَانِيرُ
أَفَاعِل	۱- اسمهایی که بر وزن أَفْعَل تفضیل باشد.	أَكْرَمُ ← أَكْرَامٌ؛ أَفْضَلُ ← أَفْضَالُ
	۲- اسمهای چهار حرفی که حرف نخست آنها همزة زائد باشد.	إِصْبَعُ ← أَصَابِعُ؛ أَنْمَلَةٌ ۱۶۵ ← أَنْمَلِ
أَفَاعِل	اسمهای رباعی مزیدی که حرف پیش از آخر آنها حرف مد باشد.	أُسْلُوبُ ← أُسَالِيبُ؛ إِضْبَارَةٌ ← أَضَابِيرُ
تَفَاعِل	اسمهای رباعی که حرف نخست آنها تاء زائده باشد.	تَنْبَلُ ← تَنَابِلُ؛ ۱۶۶ تَجْرِبَةٌ ← تَجَارِبُ
تَفَاعِل	اسمهای رباعی مزیدی که حرف پیش از آخر آنها حرف مد باشد.	تَقْسِيمُ ← تَقَاسِيمٌ؛ تَسْبِيحَةٌ ← تَسَابِيحُ
مَفَاعِل	اسمهای چهار حرفی که حرف اول آنها میم زائده باشد.	مَسْجِدُ ← مَسَاجِدُ؛ مِكْنَسَةٌ ← مَكَائِسُ؛ مَصِيفُ ← مَصَافِی؛ مَعِيشَةٌ ← مَعَايشُ
مَفَاعِل	اسمهای چهار حرفی که حرف پیش از آخر آنها حرف مد باشد.	مِصْبَاحُ ← مَصَابِيحُ؛ مِثَاقُ ← مَوَاقِيقُ
يَفَاعِل	اسم رباعی که حرف اول آن یاء زائده باشد.	يَحْمَدُ ۱۶۷ ← يَحَامِدُ

۱۶۵. بدون احتساب تاء مدورة «أَنْمَلَةٌ» آن را چهار حرفی به شمار می‌آورند.

۱۶۶. تَنْبَلُ: کوتاه‌قد.

۱۶۷. يَحْمَدُ: اسم علم برای مرد.

یَفَاعِل	اسم رباعی مزیدی که حرف پیش از آخر آن حرف مدّ باشد.	یَنْبُوع ← یَنَابِيع
فَوَاعِل	وزنهای: ۱- «فَوُعَل»	جَوَهَر ← جَوَاهِر؛ کَوَکَب ← کَوَاكِب
	۲- «فَوُعَلَّة»	جَوَهَرَة ← جَوَاهِر؛ صَوَمَعَة ← صَوَامِع
	۳- «فَاعِل» و «فَاعِل»	طَابِع ← طَوَائِع؛ خَاتَم ← خَوَاتِم
	۴- «فَاعِلَاء»	نَافِقَاء ۱۶۸ ← نَوَافِق
	۵- «فَاعِل» (صفت مذکر غیر عاقل)	صَاهِل ← صَوَاهِل؛ شَاهِق ← شَوَاهِق
	۶- «فَاعِل» (چه علم باشد، چه غیر علم)	حَاجِب ← حَوَاجِب؛ شَارِب ← شَوَارِب
	۷- «فَاعِل» (صفت برای مؤنث عاقل)	حَائِض ← حَوَائِض؛ طَالِق ← طَوَالِق
	۸- «فَاعِلَة»	فَاطِمَة ← فَوَاطِم؛ کَاتِبَة ← کَوَاتِب
فَوَاعِل	اسمهایی مانند موارد قبل به شرط آن که حرف پیش از آخر آنها حرف مدّ باشد.	طَاحُونَة ← طَوَاحِن؛ طَوَمَار ← طَوَامِير
فَعَائِل	هر اسم رباعی مؤنثی که حرف سوم آن حرف مدّ باشد؛ شامل ده وزن زیر: «فَعَالَة، فَعَالَة، فُعَالَة، فَعُولَة، فَعِيلَة، فِعَال، فَعَال، فُعَال، فَعُول و فَعِيل»	شَهَادَة ← شَهَائِد؛ رِسَالَة ← رَسَائِل؛ حُثَالَة ← حُثَائِل؛ حَلُوبَة ← حَلَائِب؛ عَشِيرَة ← عَشَائِر؛ شِمَال ← شَمَائِل؛ عُقَاب ← عَقَائِب؛ عَجُوز ← عَجَائِر؛ حَزِيق ۱۶۹ ← حَزَائِق
فِیَاعِل	اسم چهار حرفی که حرف دوم آن یاء زائده باشد.	صِیْرَف ← صِیَارِف
فِیَاعِل	اسم چهار حرفی که حرف دوم آن یاء زائده و حرف پیش از آخر آن حرف مدّ باشد.	دِیَجُور ← دِیَاجِير
فَعَال و فَعَالِی	وزنهای: ۱- فَعَلَاء	صَحْرَاء ← صَحَارٍ (صَحَارِی)
	۲- فَعَلِی	فَتَوِی ← فَتَاوٍ (فَتَاوِی)
	۳- فِعَلِی	ذِفَرِی ۱۷۰ ← ذَفَارٍ (ذَفَارِی)
	۴- فُعَلِی (برای مؤنثی که مؤنث أَفْعَل تفضیل نباشد).	حُبَلِی ← حَبَالٍ (حَبَالِی)
فَعَالِی و فُعَالِی	صفت بر وزن «فَعَلَان» یا «فَعَلِی»	سَكْرَان و سَكْرِی ← سَكَارِی (سُكَارِی)
فَعَالِی	۱- اسم معتلّ اللام بر وزن «فَعِيلَة»	هَدِیَّة ← هَدَايَا

۱۶۸. نَافِقَاء: سوراخ موش خرما.

۱۶۹. حَزِيق: باد شدید.

۱۷۰. ذِفَرِی: نام استخوانی که پشت گوش قرار دارد.

جَدَايَة ← جَدَايَا؛ هِرَاوَة ← هِرَاوَى؛ نُقَايَة ← نَقَايَا	۲- اسم معتلّ اللام بر وزن «فَعَالَة، فَعَالَة يا فَعَالَة»	
زَاوِيَة ← زَوَايَا ۱۷۱	۳- اسم معتلّ العين و اللام بر وزن «فَاعِلَة»	
كُرْسِي ← كَرَّاسِي	۱- اسم سه حرفی که حرف آخر آن یاء مشدّد باشد، اما آن یاء، یاء نسبت نباشد.	فَعَالِي
عَلْبَاء ← عَلَابِي	۲- اسمی که به آخر آن الف الحاق ممدوده اضافه شده باشد.	

اسم جمع

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾^{۱۷۲}
- ۲- ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^{۱۷۳}
- ۳- ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ﴾^{۱۷۴}
- ۴- ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾^{۱۷۵}
- ۵- ﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^{۱۷۶}

(ب)

- ۱- ﴿وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَ مِّن رَّابِطِ الْخَيْلِ﴾^{۱۷۷}
- ۲- ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾^{۱۷۸}
- ۳- ﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشُبُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي﴾^{۱۷۹}

۱۷۱. برخی اسمهای دیگر نیز بدون قاعده بر این وزن جمع بسته شده‌اند؛ مانند: «يَتِيم» ← يَتَامَى و أُيْم ← أَيَامَى.

۱۷۲. اعراف / ۵۹؛ ترجمه: «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید.»

۱۷۳. نمل / ۴۸؛ ترجمه: «و در آن شهر نه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند.»

۱۷۴. انعام / ۱۳۰؛ ترجمه: «ای گروه جنّ و انس، آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند!»

۱۷۵. واقعه / ۱۳؛ ترجمه: «گروهی از پیشینیان و اندکی از متأخران.»

۱۷۶. آل عمران / ۴۲؛ ترجمه: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.»

۱۷۷. انفال / ۶۰؛ ترجمه: «و هرچه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید.»

۱۷۸. غاشیه / ۱۷؛ ترجمه: «آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده.»

۱۷۹. طه / ۱۸؛ ترجمه: «گفت: این عصای من است. بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم.»

۴- ﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّانِّ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾^{۱۸۰}

(ج)

۱- ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾^{۱۸۱}

۲- ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾^{۱۸۲}

توضیح

در نمونه‌های دسته «الف» واژه‌های «قَوْم، رَهْط، مَعْشَر و ثَلَّة» همگی ظاهر مفرد دارند، ولی مفهوم و معنای جمع دارند؛ یعنی بر تعداد زیادی از زنان یا مردان دلالت می‌کنند. آخرین نمونه از این دسته، یعنی واژه «نِساء»، نیز بر گروه زنان دلالت می‌کند و در واقع مفهوم جمع دارد، ولی هیچ یک از این واژه‌ها از لفظ خود مفرد ندارند. بر این اساس مفرد چهار واژه نخست «رَجُل» یا «إِمْرَأَة» و مفرد نمونه پنجم (نساء) «إِمْرَأَة» فرض می‌شود.

نمونه‌های دسته «ب» نیز دقیقاً مانند نمونه‌های دسته «الف» از نظر صرفی مفردند؛ با این تفاوت که اسمهای این دسته بر حیوانات دلالت می‌کنند. واژه‌های «خَيْل، إِبِل، غَنَم و ضَّان» همگی از لحاظ ظاهر، مفرد محسوب می‌شوند، ولی مفهوماً بر تعداد فراوانی از حیوانات دلالت می‌کنند. این اسمها نیز از لفظ خود، مفرد ندارند و مفرد آنها اسم دیگری از غیر ریشه آنهاست. مفرد این اسمها به ترتیب عبارت‌اند از: «فَرَس (مفرد خَيْل)؛ جَمَل یا نَاقَة (مفرد إِبِل)؛ شَاة که برای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود (مفرد غَنَم و ضَّان)». به چنین اسمهایی، که از نظر صرفی مفرد هستند، ولی معنا و مفهوم جمع دارند، اسم جمع می‌گویند.

این اسمها به اعتبار اینکه مفرد هستند می‌توانند مثنی یا جمع داشته باشند. نمونه‌های دسته «ج» صورت مثنی و جمع برخی از این‌گونه اسمها را نشان می‌دهد: «طَائِفَتَان» که مثنای اسم جمع «طَائِفَة» است و «شُعُوب» و «قَبَائِل» که جمع اسمهای جمع «شُعَب» و «قَبِيلَة» هستند.

قاعده

۱- اسم جمع اسمی است که مفهوماً بر بیش از سه شخص، حیوان یا شیء دلالت می‌کند، اما مفردی از ریشه خود ندارد؛ مانند «جَيْش، قَوْم، نِساء، خَيْل و غَنَم»، که مفرد آنها به ترتیب عبارت‌اند از: «جُنْدِي، رَجُل (یا إِمْرَأَة)، إِمْرَأَة، فَرَس و شَاة».

۲- اسمهای جمع، به اعتبار اینکه از نظر صرفی مفرد محسوب می‌شوند، می‌توانند مثنی یا جمع داشته باشند؛ مانند: «قَوْم ← قَوْمَان و أقوام» و «قَبِيلَة ← قَبِيلَتَان و قَبَائِل».

۱۸۰. انعام/ ۱۴۳؛ ترجمه: «هشت فرد [آفرید و بر شما حلال کرد] از گوسفند دو تا و از بز دو تا».

۱۸۱. حجرات/ ۹؛ ترجمه: «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید».

۱۸۲. حجرات/ ۱۳؛ ترجمه: «شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید».

ملاحظه

- ۱- تفاوت اسم جمع با جمع این است که اسم جمع ظاهراً مفرد است و با آن می‌توان هم به اعتبار لفظ آن برخورد کرد و هم به اعتبار معنای آن؛ از این رو هم می‌توان صفت یا خبر آن را مفرد به کار برد و هم جمع. مفرد به اعتبار لفظ و جمع به اعتبار معنا؛ مانند: «شَعْبٌ ذَكِيٌّ (شَعْبٌ أَذْكِيَاءُ)» و «الْقَوْمُ سَارَ الْقَوْمُ سَارُوا».
- ۲- برخی از اسمهای جمع گاه بر مفرد و گاه بر جمع یا هم‌زمان هم بر مفرد و هم بر جمع دلالت می‌کنند؛ مانند واژه «فُلْكَ» در آیات مبارک ﴿فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ و ﴿الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ﴾ که در آیه نخست منظور یک کشتی و در آیه دوم منظور کشتیهاست.

پیوست (برای مطالعه بیشتر)

اسم جنس افرادی و اسم جنس جمعی

نوع دیگری از اسم نیز وجود دارد که اسم جنس خوانده می‌شود. اسم جنس اسمی است که به طور یکسان بر همه افراد نوع خود دلالت کند و بر فرد یا شیء مشخصی اطلاق نشود؛ مانند: «طَالِب، کِتَاب و قَلَم». ضمائر، اسمهای اشاره، موصول، شرط و استفهام نیز از جمله اسمهای جنس به شمار می‌روند؛ مانند: «هَذَا، مَنْ، ما و أَيْ».

اسم جنس خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف) اسم جنس افرادی: اسمی است که صرفاً جنس نوع خود را بیان می‌کند و بر مقدار مشخصی از آن دلالت ندارد. اسمهایی که برای بیان مایعات و اشیاء یا اجناس غیر قابل شمارش به کار می‌روند معمولاً اسم جنس افرادی هستند؛ مانند: «خَلٌّ، زَيْتٌ، لَبَنٌ، مَاءٌ و عَسَلٌ» که به ترتیب یعنی «سرکه، روغن، شیر، آب و عسل».

ب) اسم جنس جمعی: اسمی است که علاوه بر نشان دادن جنس نوع خود، در بر دارنده مفهوم جمع نیز هست و بر سه و بیشتر از آن دلالت دارد؛ افزون بر آنکه از لفظ خود نیز مفرد دارد. اسمهایی که قابل شمارش هستند معمولاً اسم جنس جمعی‌اند؛ مانند: «شَجَرٌ، كَلِمٌ، عَرَبٌ و رُومٌ» که مفرد آنها به ترتیب عبارت‌اند از: «شَجَرَةٌ، كَلِمَةٌ، عَرَبِيٌّ و رُومِيٌّ».

۳- مفرد اسم جنس جمعی اگر غیر عاقل (حیوان یا شیء) باشد با افزودن تایی مدوره (ة) و اگر عاقل باشد با افزودن یاء نسبت (ی) به آن به دست می‌آید؛ مانند: «ثَمَرٌ ← ثَمَرَةٌ» و «إِنْسٌ ← إِنْسِيٌّ».^{۱۸۳}

۱۸۳. توجه: ۱- جمع از لفظ خود مفرد دارد و مفرد آن استعمال می‌شود - به جز تعداد محدودی از آنها؛ همچون: «أَبَابِيل (فِرْق/گروه‌ها)، تَبَاشِير (مژده‌ها) و تَجَاوِيد (باران، های نافع) - که مفرد آنها استعمال نمی‌شود، ولی اسم جمع، گاه از لفظ خود مفرد ندارد و در هیچ وزنی از اوزان جمع استعمال نشده است. اسم جنس جمعی از لفظ خود مفرد دارد و می‌توان با افزودن تایی مدوره یا یاء نسبت به آن، مفرد آن را به دست آورد. ۲- جمع، اوزان خاص خود را دارد، در صورتی که اسم جمع و اسم جنس جمعی بر هیچ یک از اوزان جمع نیستند.

جلسه سیزدهم

انواع مصدر

- هدف درس..... ۹۲
- درآمد..... ۹۲
- انواع مصدر..... ۹۲
- مصدر و اسم مصدر..... ۹۵

هدف درس

آشنایی با:

✓ انواع مصدر در زبان عربی.

درآمد

در چند درس گذشته با تفصیل مسائل و قواعد مربوط به انواع جمع آشنا شدیم. اکنون در درس سیزدهم با مصدر و انواع آن در زبان عربی آشنا خواهیم شد و از اسم مصدر نیز در پیوست درس سخن خواهیم گفت. در ابتدا باید گفت که مصادر عربی بسیار متنوع‌اند و گونه‌های متعدّد و مختلفی دارند؛ از این رو توجه به آنچه در این درس آمده بسیار مهم و راه‌گشاست.

انواع مصدر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾^{۱۸۴}
- ۲- ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾^{۱۸۵}
- ۳- عَنْ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «أُطْلِبُ الْإِجَابَةَ عِنْدَ أَقْشَعَرَارِ الْجِلْدِ وَ عِنْدَ إِفَاضَةِ الْعَبْرَةِ.»^{۱۸۶}

(ب)

- ۱- ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ﴾^{۱۸۷}
- ۲- وَ وَعَدْتُمُونِي فِي الْمَعَادِ شَفَاعَةً * وَ عَلَى الصِّرَاطِ غَدَاً يَصِحُّ الْمَوْعِدُ^{۱۸۸}
- ۳- ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾^{۱۸۹}
- ۴- ﴿قَالُوا مَعذَرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^{۱۹۰}
- ۵- ﴿وَ قُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ﴾^{۱۹۱}

(ج)

- ۱- وَقَفَ وَقَفَةً ثُمَّ صَعِدَ الْجَبَلَ.

۱۸۴. شوری / ۲۲؛ ترجمه: «آنچه را بخوانند نزد پروردگارشان خواهند داشت. این است همان فضل عظیم.»

۱۸۵. هود / ۸۸؛ ترجمه: «من قصدی جز اصلاح [جامعه]، تا آنجا که بتوانم، ندارم و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست.»

۱۸۶. طبرسی، مکارم/الأخلاق، ص ۳۱۷؛ ترجمه: «اجابت [دعا] را هنگام لرزیدن بدن و جاری شدن اشک بخواه.»

۱۸۷. حج / ۶۷؛ ترجمه: «برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل می‌کنند.»

۱۸۸. علامه امینی، العدیر، ج ۶ ص ۳۶۴؛ ترجمه: «شما به من وعده شفاعت دادید و فردا در پل صراط به این وعده وفا خواهد شد.»

۱۸۹. ق / ۴۳؛ ترجمه: «ماییم که خود زندگی می‌بخشیم و به مرگ می‌رسانیم و برگشت به سوی ماست.»

۱۹۰. اعراف / ۱۶۴؛ ترجمه: «گفتند: تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند.»

۱۹۱. اسراء / ۸۰؛ ترجمه: «و بگو: پروردگارا، مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز.»

۲- عَنْ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرّاً دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً»^{۱۹۲}

۳- سَبَّحَ اللَّهُ تَسْبِيحَةً.

(د)

۱- وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جُلُوسَةَ الْعَبْدِ.^{۱۹۳}

۲- نَشَدَ نَشْدَةَ لَطِيفَةٍ.

(هـ)

﴿يُظَنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^{۱۹۴}

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند انواع مصادر را در زبان عربی نشان می‌دهند. مصدر اسمی است که بر حدوث فعل یا پدید آمدن حالتی دلالت دارد، بدون اینکه بر زمان خاصی دلالت کند. نمونه‌های دسته «الف» در ابتدای خود «میم» زائد ندارند و به یای مشدّد و تایی تأنیث نیز ختم نشده‌اند. به این مصادر مصدر اصلی می‌گویند. «فُضِّلَ» در نخستین نمونه مصدر ثلاثی مجرد است.

مصادر ثلاثی مجرد سماعی‌اند. با این همه دانشمندان صرفی برای شناخت این مصادر قواعدی وضع کرده‌اند که کم و بیش برای تشخیص مصادر ثلاثی مجرد به کار می‌آید و ما از این قواعد در درس شانزدهم صرف عربی (۱) به تفصیل گفتگو کرده‌ایم.

در نمونه دوم «إِصْلَاحٌ» و «تَوْفِيقٌ» مصدر ثلاثی مزید و به ترتیب از ابواب «إِفْعَالٌ» و «تَفْعِيلٌ» هستند. مصادر ثلاثی مزید که در درس هفدهم صرف عربی (۱) راجع به آنها سخن گفتیم دوازده باب مشهور هستند که عبارت‌اند از: «إِفْعَالٌ، تَفْعِيلٌ، مُفَاعَلَةٌ، اِنْفِعَالٌ، اِفْتِعَالٌ، تَفَعُّلٌ، تَفَاعُلٌ، اِفْعِلَالٌ، اِسْتِفْعَالٌ، اِفْعِيعَالٌ، اِفْعِيلَالٌ و اِفْعِوَالٌ».

در نمونه سوم «اِقْشِعرَارٌ» مصدر رباعی مزید از باب «اِفْعِلَالٌ» است. مصادر رباعی مجرد و رباعی مزید چهار وزن هستند که عبارت‌اند از: «فَعْلَلَةٌ (فَعْلَالٌ)، تَفَعُّلٌ، اِفْعِلَالٌ و اِفْعِلَالٌ»؛ بنابراین تعداد مصادر غیر ثلاثی مجرد در مجموع به شانزده وزن می‌رسد.

نمونه‌های دسته «ب» مصدر میمی هستند؛ چون در آغاز همه آنها میم زائدی وجود دارد. در نمونه نخست «مَنْسَكٌ» مصدر فعل ثلاثی مجرد «نَسَكَ، يَنْسِكُ» و بر وزن «مَفْعَلٌ» است. مصدر میمی در افعال ثلاثی مجرد اغلب بر وزن «مَفْعَلٌ» می‌آید. در نمونه دوم «مَوْعِدٌ» مصدر فعل معتل الفائی است که فاء الفعل آن در مضارع حذف می‌شود. در این صورت مصدر میمی اغلب بر وزن «مَفْعِلٌ» می‌آید. «مَصِيرٌ» در سومین نمونه، از موارد نادری است که با اینکه فعل آن معتل الفاء نیست، مصدر میمی آن بر وزن «مَفْعِلٌ» آمده است. در نمونه چهارم «مَعْذِرَةٌ» مصدری میمی است که تایی مدوّره زائدی به آخر آن افزوده شده است و سرانجام در نمونه پنجم «مُدْخَلٌ» و «مُخْرَجٌ» در حقیقت دو مصدر فعل ثلاثی مزید از باب افعال محسوب می‌شوند و از همین

۱۹۲. طبرسی، مکارم/الأخلاق، ص ۲۷۰؛ ترجمه: «یک دعای پنهانی بنده برابر هفتاد دعای آشکار است».

۱۹۳. همان، ص ۱۰؛ ترجمه: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر روی زمین غذا تناول می‌فرمود و همچون بردگان می‌نشست».

۱۹۴. آل عمران / ۱۵۴؛ ترجمه: «درباره خدا گمانهای ناروا همچون گمانهای [دوران] جاهلیت می‌برند».

رو بر وزن «مَفْعَل»، یعنی وزن اسم مفعول خود، ظاهر شده‌اند: (يُدْخِلُ ← مُدْخِلٌ و يُخْرِجُ ← مُخْرِجٌ) حال به نمونه‌های دسته «ج» توجه کنید. در نمونه نخست «وَقَفَّ» مصدر فعل ثلاثی مجرد «وَقَفَّ، يَقِفُ» است و بر وزن «فَعْلَة» آمده است. این نوع از مصادر، تعداد وقوع فعل پیش از خود را نشان می‌دهند و به آنها مصدر مَرَّة یا مصدر عدد گفته می‌شود. در نمونه دوم «دَعَوَة» نیز بر وزن «فَعْلَة» است، اما این وزن، وزن مصدر اصلی آن است و از این رو برای نشان دادن یک بار دعا کردن واژه «وَاحِدَة» پس از آن آمده است و در سومین نمونه «تَسْبِيحَة» مصدر مَرَّة برای فعل ثلاثی مزید باب تفعیل است و با افزودن تایی مدوَرَة زائدی به آخر مصدر اصلی آن به دست آمده است.

نمونه‌های دسته «د» بر وزن «فَعْلَة» آمده‌اند. این نوع از مصادر بر نوع و هیئت وقوع فعل دلالت دارند و به آنها مصدر نوعی می‌گویند. در نمونه نخست «جِلْسَة» بر وزن «فَعْلَة» و مصدر فعل ثلاثی مجرد «جَلَسَ، يَجْلِسُ» است. در نمونه دوم نیز «نَشْدَة» بر وزن «فَعْلَة» است، اما این وزن، وزن مصدر اصلی آن است و از این رو برای دلالت بر نوع و هیئت وقوع فعل، واژه «لَطِيفَة» پس از آن ذکر شده و نوع آن را نشان داده است. و سرانجام در دسته «ه» یای مشدّد و تایی مدوَرَة زائدی به آخر واژه «جَاهِل» افزوده شده و مصدر «الجاهليّة» به دست آمده است. به این نوع از مصادر مصدر صناعی می‌گویند.

قاعده

در زبان عربی مصادر چند گونه‌اند:

۱- مصدر اصلی: به همه مصادر ثلاثی مجرد، ثلاثی مزید، رباعی مجرد و رباعی مزید در شکل اصلی و معمولی آنها اطلاق می‌شود؛ یعنی با میم زائد شروع نشده باشند و به یای مشدّد و تایی تأنیث نیز ختم نشده باشند.

۲- مصدر میمی: به مصادری گفته می‌شود که میمی زائد در ابتدای آنها وجود دارد و بر وزن «مَفْعَل»، «مَفْعَل» یا «مَفْعَلَة» می‌آید. مصدر میمی در افعال ثلاثی مجرد اغلب بر وزن «مَفْعَل» می‌آید؛ مانند: «نَسَكَ، يَنْسِكُ» ← «نَسَكَ». در افعال معتلّ الفائی که فاء الفعل آنها در مضارع حذف می‌شود، مصدر میمی بر وزن «مَفْعِل» می‌آید؛ مانند: «وَعَدَ، يَعِدُ» ← «وَعَدَ». البته موارد نادری نیز وجود دارد که با اینکه فعل آنها معتلّ الفاء نیست مصدر میمی آنها بر وزن «مَفْعِل» آمده است؛ مانند: «صَارَ، يَصِيرُ» ← «مَصِيرٌ». علاوه بر این، گاه تایی مدوَرَة زائدی به آخر مصدر میمی اضافه می‌شود؛ مانند: «مَعْدِرَة».

مصدر میمی در ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول آنها می‌آید؛ مانند: «أَدْخَلَ، يُدْخِلُ» ← «مُدْخِلٌ»؛ «أَخْرَجَ، يُخْرِجُ» ← «مُخْرِجٌ» و «اسْتَخْرَجَ، يَسْتَخْرِجُ» ← «مُسْتَخْرِجٌ».

۳- مصدر مَرَّة (مصدر عدد): به مصادری گفته می‌شود که بر تعداد دفعات رخداد فعل دلالت می‌کنند. این نوع از مصادر در افعال ثلاثی مجرد بر وزن «فَعْلَة» می‌آیند؛ مانند: «وَقَفَّ، يَقِفُ» ← «وَقَفَّ»، اما اگر مصدر اصلی فعل، خود، بر وزن «فَعْلَة» باشد، برای دلالت بر تعداد وقوع آن باید وصفی مناسب به آن بیفزاییم؛ مانند: «دَعَوَة» ← «دَعَوَة وَاحِدَة». در افعال ثلاثی مزید مصدر مَرَّة با افزودن تایی مدوَرَة زائدی به آخر مصدر اصلی باب مورد نظر به دست می‌آید؛ مانند: «تَسْبِيح» ← «تَسْبِيحَة».

۴- مصدر نوعی: به مصادری گفته می‌شود که بیانگر نوع فعل و هیئت وقوع آن است و در افعال ثلاثی مجرد بر وزن «فَعْلَة» می‌آید؛ مانند: «جَلَسَ، يَجْلِسُ» ← «جِلْسَة» و اگر مصدر اصلی، خود، بر وزن «فَعْلَة» باشد برای دلالت بر هیئت وقوع فعل باید واژه‌ای به آن بیفزاییم؛ مانند: «نَشْدَة» ← «نَشْدَة لَطِيفَة».

۵- مصدر صناعی: مصدری است که با افزودن یای مشدد و تایی مدوّرۀ زائد به آخر برخی واژه‌ها پدید می‌آید؛ مانند: «جاهل ← جاهلیّة».

پیوست (برای مطالعه بیشتر)

مصدر و اسم مصدر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^{۱۹۵}
- ۲- ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾^{۱۹۶}
- ۳- ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾^{۱۹۷}
- ۴- قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ (عليه السلام): «صِفَةُ الرِّضَا أَنْ تَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَ الْمَكْرُوهَ»^{۱۹۸}
- ۵- يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْمُعَلِّمُ غَيْرَهُ * هَلَّا لِنَفْسِكَ كَانَ ذَا التَّعْلِيمِ^{۱۹۹}

(ب)

- ۱- ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^{۲۰۰}
- ۲- قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): «سَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ»^{۲۰۱}
- ۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): «إِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ، وَ أَمْرُنَا بِإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ»^{۲۰۲}

توضیح

اسمیهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند بر حدوث فعل یا پدید آمدن حالتی دلالت دارند، بدون اینکه بر زمان خاصی دلالت کنند. نمونه‌های دسته «الف» علاوه بر برخورداری از ویژگی مذکور، مشتمل بر تمام حروف افعال خود نیز هستند. «عِلْم» در نمونه اول به معنای دانستن است و شامل همه حروف نخستین

۱۹۵. مائده/ ۱۰۹؛ ترجمه: «می‌گویند: "ما را هیچ دانشی نیست. تویی که دانای رازهای نهانی"».

۱۹۶. عنکبوت/ ۸؛ ترجمه: «و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند».

۱۹۷. احزاب/ ۲۵؛ ترجمه: «و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت و خدا همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است».

۱۹۸. شهید ثانی، مسکن الفوائد، ص ۸۲.

۱۹۹. ابن ابی‌جمهور احسنائی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ترجمه: «ای کسی که به دیگران می‌آموزی، چرا برای خودت آموزگاری نمی‌گزینی؟!»

۲۰۰. رعد/ ۲۴؛ ترجمه: «[و به آنان می‌گویند:] درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای».

۲۰۱. ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۸۹؛ ترجمه: «به زودی دو گروه درباره من هلاک شوند: دوستدار افراطی که دوستی، او را به ناحق کشاند و دشمنی افراطی که دشمنی او را به ناحق برد».

۲۰۲. داود بن سلیمان غازی، مسند الرضا (عليه السلام)، ص ۱۴۴؛ ترجمه: «برای ما اهل بیت صدقه حلال نیست و ما به کامل گرفتن وضو امر شده‌ایم».

صیغه ماضی فعل خود (عَلِمَ) است. در نمونه دوم «حُسْن» بر پدید آمدن حالت نیکویی دلالت دارد. در نمونه سوم «قِتَال» بر حدوث فعل جنگیدن دلالت دارد و هر چند در لفظ، حرف «الف» از فعل آن (قَاتَلَ) افتاده است، ولی دانشمندان آن را در تقدیر گرفته‌اند و بر این اساس گاهی نیز حرف «الف» محذوف در لفظ آن ظهور یافته است و به صورت «قِیتَال» به کار رفته است.^{۲۰۳} در نمونه چهارم فاء الفعل «صِفَة»، یعنی حرف «واو»، در لفظ و تقدیر از مصدر حذف شده و به جای آن تایی مدوَّره به آخر آن افزوده شده است، بدون آنکه «واو» از فعل آن (وَصَفَ) حذف شود و سرانجام در آخرین نمونه یکی از دو حرف مشدّد «لام» از فعل آن (عَلَّمَ) حذف شده و به جای آن تایی مبسوطی به ابتدای آن افزوده شده است: (تعلیم). چنین اسمهایی را مصدر می‌نامند.

نمونه‌های دسته «ب» نیز همانند نمونه‌های دسته «الف» در دلالت بر حدوث فعل با مصدر یکسان هستند، اما در اشتغال همه حروف فعل با مصدر تفاوت دارند؛ یعنی لفظاً و تقدیراً برخی از حروف افعال خود را ندارند و حرف یا حروفی نیز جایگزین آنها نشده است. چنین اسمهایی را اسم مصدر می‌نامند.^{۲۰۴} در نمونه اول «سَلَام» نسبت به فعل «سَلَّمَ» اسم مصدر محسوب می‌گردد؛ زیرا یکی از دو حرف مشدّد «لام» از فعل آن (سَلَّمَ) حذف گردیده و هیچ حرفی جایگزین آن نشده است. «حُبَّ» و «بُغْضُ» در نمونه دوم نیز اسم مصدرند، با این تفاوت که «حُبَّ» هم‌وزن مصدر خود است، ولی «بُغْضُ» با وزن مصدر خود متفاوت است و مصدر آن «بَغَاظَة» است و سرانجام در آخرین نمونه «وُضُوء» نسبت به فعل «تَوَضَّأَ» اسم مصدر است؛ زیرا مشتمل بر همه حروف آن نیست و هیچ حرفی نیز جایگزین آن نشده است.

قاعده

۱- مصدر اسمی است که بر حدوث فعل یا پدید آمدن حالتی دلالت کند، بدون آنکه بر زمان خاصی دلالت داشته باشد. همچنین مصدر باید مشتمل بر همه حروف فعل خود باشد؛ مانند «عَلِمَ» که بر حدوث فعل «دانستن» دلالت دارد و «حُسْن» که دالّ بر پدید آمدن حالت نیکویی است و در عین حال مشتمل بر همه حروف افعال خود («عَلِمَ» و «حُسْن») نیز هستند. البته در برخی موارد در مصدر، حرف یا حروفی در تقدیر گرفته می‌شود و یا جایگزین حرف یا حروفی می‌گردد که در فعل وجود دارد، ولی عیناً در مصدر ظاهر نشده است.

۲- اسم مصدر در دلالت بر حدوث فعل یا پدید آمدن حالت با مصدر یکسان است، اما در اشتغال همه حروف فعل با مصدر متفاوت است؛ یعنی لفظاً و تقدیراً برخی از حروف افعال خود را ندارد و چیزی نیز جایگزین آن نشده است؛ مانند «وُضُوء» که نسبت به فعل «تَوَضَّأَ» اسم مصدر محسوب می‌شود؛ زیرا شامل همه حروف آن نیست و در آن هیچ حرفی نیز جایگزین حروف موجود در فعل نشده است.

۲۰۳. شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۹۹.

۲۰۴. برخی نیز اسم مصدر را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «کلمه‌ای که بر حاصل معنای مصدر و نتیجه آن دلالت می‌کند». رکن: صرف ساده، ص ۱۳۱.

جلسه چهاردهم

جامد و مشتق (۱)

اهداف درس.....	۹۸
درآمد.....	۹۸
جامد و مشتق.....	۹۸
انواع جامد (۱).....	۹۹
اسم ذات و اسم معنی.....	۹۹
انواع جامد (۲).....	۱۰۰
جامد مصدری و جامد غیر مصدری.....	۱۰۰
انواع مشتق.....	۱۰۲

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ جامد و مشتق؛
- ✓ انواع جامد؛
- ✓ اسم ذات و اسم معنی؛
- ✓ جامد مصدری و جامد غیر مصدری.

درآمد

در جلسات گذشته چند تقسیم از تقسیمات اسم را به تفصیل بررسی کردیم. تقسیم اول معرفه و نکره، تقسیم دوم مذکر و مؤنث و تقسیم سوم مفرد، مثنی و جمع بود. همچنین در جلسه قبل با انواع مصدر در زبان عربی آشنا شدیم و احکام و مسائل مربوط به آن را شناختیم. در این جلسه ابتدا با کلیاتی درباره جامد و مشتق آشنا می‌شویم، سپس انواع جامد، اعم از اسم ذات، اسم معنی، جامد مصدری و جامد غیر مصدری، را فرا خواهیم گرفت و در نهایت با کلیاتی در خصوص انواع اسم مشتق آشنا خواهیم شد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** در جلسات بعد به تفصیل درباره مشتقات سخن خواهیم گفت.

جامد و مشتق

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^{۲۰۵}
- ۲- ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ﴾^{۲۰۶}
- ۳- ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ﴾^{۲۰۷}
- ۴- ﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾^{۲۰۸}
- ۵- ﴿أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۲۰۹}

(ب)

- ۱- ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾^{۲۱۰}

۲۰۵. قلم / ۱؛ ترجمه: «نون * سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.»

۲۰۶. مؤمنون / ۲۵؛ ترجمه: «او نیست جز مردی که در وی [حال] جنون است، پس تا چندی درباره‌اش دست نگاه دارید.»

۲۰۷. روم / ۲۵؛ ترجمه: «و از نشانه‌های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند.»

۲۰۸. آل عمران / ۱۶۷؛ ترجمه: «به زبان خویش چیزی می‌گفتند که در دلهایشان نبود و خدا به آنچه می‌نهفتند داناتر است.»

۲۰۹. یونس / ۵۵؛ ترجمه: «بدانید که در حقیقت وعده خدا حق است، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.»

۲۱۰. یوسف / ۱۱؛ ترجمه: «گفتند: ای پدر، تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی که ما خیرخواه او

۲- ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^{۲۱۱}

۳- ﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾^{۲۱۲}

۴- ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾^{۲۱۳}

۵- ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^{۲۱۴}

توضیح

اسمهای مشخص شده در نمونه‌های بالا به دو گونه کلی تقسیم می‌شوند.

اسمهای دسته «الف» از فعل یا کلمه دیگری گرفته نشده‌اند، بلکه از آغاز به همین شکل و با همین حروف به کار رفته‌اند. به این گونه اسمها «جامد» می‌گویند. در سه نمونه نخست «قَلَم»، «رَجُل»، «سَمَاء» و «أَرْض» اسمهای جامد مفرد هستند. در نمونه چهارم «أَفْوَاه» و «قُلُوب» به ترتیب جمع اسمهای مفرد «فُوه» و «قُلُب» هستند که مفرد آنها اسم جامد است و در آخرین نمونه «وَعَد» مصدر ثلاثی مجرد است که از نظر صرفی جامد تلقی می‌شود.

اکنون به اسمهای مشخص شده در دسته «ب» توجه کنید. این اسمها بر خلاف اسمهای دسته نخست از کلمات دیگری گرفته شده است؛ «نَاصِحُون» از «نُصَح»، «مَجْنُون» از «جُنُون»، «مَكِين» از «مَكَانَة»، «أَمِين» از «أَمْن»، «فَعَال» از «فَعَلَ»، «أَكْرَم» از «كَرَم» و «أَتَقَى» از «وَقَايَة» گرفته شده است. به این گونه اسمها، که از کلمات دیگر گرفته شده‌اند، مشتق می‌گویند.

قاعده

اسم به لحاظ اشتقاق (گرفته شدن) یا عدم اشتقاق از واژه دیگر به دو گونه تقسیم می‌شود: جامد و مشتق.

۱- جامد: اسمی است که از واژه دیگری گرفته نشده است و اصلی ندارد که به آن برگردد؛ مانند: «قَمَر» و «أَسَد».

۲- مشتق: اسمی است که از واژه دیگری گرفته شده است و اصلی دارد که به آن برمی‌گردد؛ مانند: «عَالِم» و «مَعْلُوم» که از مصدر «أَلْعَلِم» یا فعل ماضی «عَلِمَ» گرفته شده‌اند.

انواع جامد (۱)

اسم ذات و اسم معنی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- الرَّجُلُ يَرْجِعُ إِلَى بَيْتِهِ.

۲۱۱. حجر / ۶؛ ترجمه: «و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای.»

۲۱۲. یوسف / ۵۴؛ ترجمه: «پس چون با او سخن راند گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی.»

۲۱۳. هود / ۱۰۷؛ ترجمه: «زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد.»

۲۱۴. حجرات / ۱۳؛ ترجمه: «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.»

۲- الْأَسَدُ يَعِيشُ فِي الْغَابَةِ.

۳- ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا﴾^{۲۱۵}

(ب)

۱- ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا﴾^{۲۱۶}

۲- ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ﴾^{۲۱۷}

۳- الْعَقْلُ يَرْفَعُ الْإِنْسَانَ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ.^{۲۱۸}

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند دو گونه‌اند. نمونه‌های دسته «الف» (رَجُلٌ، أَسَدٌ، حِجَارَةٌ و حَدِيدٌ) اشیائی محسوس و قابل لمس هستند و از نظر معنایی به ذات خود قائم‌اند (به چیز دیگری وابسته نیستند). به این قبیل اسمها اسم ذات می‌گویند.

در مقابل نمونه‌های دسته «ب» (صَبْرٌ، ظُلْمٌ، عَقْلٌ و إِيْمَانٌ) اسمهایی هستند که بدون وابستگی به فرد یا چیزی دیگر مفهوم و معنای ملموسی ندارند و معنای آنها فقط در ارتباط با واژه‌های دیگر آشکار می‌شود. به این گونه اسمها اسم معنی می‌گویند.

قاعده

اسم جامد از نظر نوع تحقق معنای آن در ذهن دو گونه است:

۱- اسم ذات: اسمی است که بر ذات محسوس و قابل لمس و مشاهده دلالت می‌کند و به واژه دیگری وابستگی معنایی ندارد؛ مانند: «رَجُلٌ، غَنَمٌ و خَشَبٌ».

۲- اسم معنی: اسمی است که بر یک مفهوم عقلی دلالت می‌کند و معنای آن با قوای ظاهری قابل احساس نیست و از نظر معنایی به واژه دیگری وابسته است؛ مانند: «صَبْرٌ، إِيْتِقَادٌ و شَوْقٌ».

انواع جامد (۲)

جامد مصدری و جامد غیر مصدری

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^{۲۱۹}

۲۱۵. اسراء / ۵۰؛ ترجمه: «بگو: سنگ باشید یا آهن.»

۲۱۶. بقره / ۲۵۰؛ ترجمه: «پروردگارا، بر [دل‌های] ما شکیبایی فرو ریز.»

۲۱۷. غافر / ۳۱؛ ترجمه: «و [گرنه] خدا بر بندگان [خود] ستم نمی‌خواهد.»

۲۱۸. اقصی: دورترین، بالاترین.

۲۱۹. احقاف / ۲۳؛ ترجمه: «گفت: آگاهی فقط نزد خداست.»

- ۲- ﴿الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا﴾^{۲۲۰}
- ۳- ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^{۲۲۱}
- ۴- ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^{۲۲۲}
- ۵- ﴿إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۲۲۳}
- ۶- ﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ﴾^{۲۲۴}
- ۷- ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^{۲۲۵}
- ۸- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^{۲۲۶}
- ۹- ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ﴾^{۲۲۷}
- ۱۰- عَرَفَ السَّارِقُ مِنْ مَعْلَمِهِ.^{۲۲۸}
- ۱۱- رَأَيْتُ هَذِهِ الْحِكَايَاتِ فِي الْمَعْلَمَةِ.^{۲۲۹}

(ب)

- ۱- ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمُ أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ﴾^{۲۳۰}
- ۲- ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^{۲۳۱}
- ۳- ﴿فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ﴾^{۲۳۲}

۲۲۰. انفال / ۶۶؛ ترجمه: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست.»

۲۲۱. علق / ۱۴؛ ترجمه: «مگر ندانسته که خدا می بیند؟»

۲۲۲. بقره / ۲۳۵؛ ترجمه: «و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است.»

۲۲۳. فاطر / ۳۸؛ ترجمه: «خدا [ست که] دانای نهان آسمانها و زمین است.»

۲۲۴. حجر / ۴؛ ترجمه: «و هیچ شهری را هلاک نکردیم، مگر اینکه برای آن آجلی معین بود.»

۲۲۵. لقمان / ۲۳؛ ترجمه: «در حقیقت خدا به راز دلها داناست.»

۲۲۶. مائده / ۱۰۹؛ ترجمه: «تویی که دانای رازهای نهانی.»

۲۲۷. اسراء / ۲۵؛ ترجمه: «پروردگار شما از درون دلها پتان آگاه تر است.»

۲۲۸. مَعْلَم: ردِّ پا، نشانه، اثر؛ الْمَعَالِمُ الْأَثَرِيَّةُ: آثار باستانی.

۲۲۹. مَعْلَمَة: دایرة المعارف، دانش نامه.

۲۳۰. مائده / ۴۵؛ ترجمه: «و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می باشد.»

۲۳۱. آل عمران / ۱۹۰؛ ترجمه: «مسلماناً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است.»

۲۳۲. اعراف / ۱۳۳؛ ترجمه: «پس بر آنان طوفان و ملخ و کُنّه ریز و غوکها ... را فرستادیم.»

توضیح

اگر در عبارات بالا دقت کنیم می‌بینیم که همه واژه‌هایی که در نمونه‌های دسته «الف» مشخص شده‌اند، علاوه بر حروف زائدی که در آنها به کار رفته است، هر کدام سه حرف اصلی و ثابت دارند که عبارت‌اند از: «ع، ل، م». نمونه نخست مصدر ثلاثی مجرد، نمونه دوم فعل ماضی، نمونه سوم فعل مضارع و نمونه چهارم فعل امر است. سایر نمونه‌ها، همه، اسم هستند؛ به ترتیب اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان و اسم ابزار. اکنون اگر بار دیگر به واژه «العِلْم» در نمونه اول برگردیم، درمی‌یابیم که همه اسمهای دیگر در نمونه‌های دسته «الف» از آن نشأت گرفته‌اند. بر همین اساس آن را مصدر، یعنی سرآغاز و محل صدور، نامیده‌اند. با این همه باید دانست که مصدر مجرد خود جامد است و در مقایسه با دیگر اسمهای جامد مصدری خوانده می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت فعلها و اسمهایی که از مصدر مشتق می‌شوند یازده دسته‌اند: فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان و اسم ابزار که در درسهای آینده با همه آنها به تفصیل آشنا خواهیم شد.^{۲۳۳}

حال اگر به واژه‌هایی که در نمونه‌های دسته دوم مشخص شده است دقت کنیم درمی‌یابیم که همه آنها جامد هستند، اما با جامد مصدری متفاوت‌اند؛ زیرا، بر خلاف مصدر، واژه دیگری از آنها مشتق نمی‌شود. به این گونه اسمها جامد غیر مصدری می‌گویند.

قاعده

اسم جامد دو نوع است:

۱- جامد مصدری: اسمی است که همه مشتقات از آن گرفته می‌شوند و خود مصدر ثلاثی مجرد است؛ مانند مصدر «العِلْم».^{۲۳۴}

از مصدر ثلاثی مجرد یازده نوع کلمه مشتق می‌شود که عبارت‌اند از: فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان و اسم ابزار.

۲- جامد غیر مصدری: اسم جامدی است که هیچ اسم یا فعلی از آن مشتق نمی‌شود؛ مانند: «رَجُل» و «عَيْن».

انواع مشتق

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^{۲۳۵}

۲۳۳. مصادر ثلاثی مزید و مصدر میمی نیز از فعل ماضی خود مشتق می‌شوند و با اینکه مصدر به شمار می‌روند، در عین حال در زمره مشتقات قرار دارند؛ مانند «تَعْلِيم» و «تَعْلَم» که مصدر ثلاثی مزید هستند، ولی از مشتقات به شمار می‌آیند.

۲۳۴. عده‌ای فعل را ریشه اصلی و مصدر را مشتق از آن می‌دانند. در مقابل برخی دیگر معتقدند که مصدر ریشه فعل است و فعل از آن مشتق شده است. با این همه در اینکه مصدرهای مزید از لحاظ صرفی مشتق هستند میان دانشمندان صرفی اختلافی نیست.

۲۳۵. آل عمران / ۱۸۵؛ ترجمه: «هر جاننداری چشنده [طعم] مرگ است.»

- ۲- ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^{۲۳۶}
 ۳- ﴿وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^{۲۳۷}
 ۴- ﴿إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾^{۲۳۸}
 ۵- ﴿يُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْنَا مِنَّا﴾^{۲۳۹}
 ۶- ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ﴾^{۲۴۰}
 ۷- ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ﴾^{۲۴۱}
 ۸- ﴿وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ﴾^{۲۴۲}

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده از کلمات دیگر گرفته شده است. این گونه اسمها مشتق نامیده می‌شود. مشتقات هشت دسته‌اند. در نمونه اول «ذائقة» به معنای «چشنده» است و بر کننده کار دلالت می‌کند. به این گونه اسمها اسم فاعل می‌گویند. «مسؤولون» در نمونه دوم به معنای افرادی است که از آنها پرسش می‌شود و اسم مفعول است. در نمونه سوم واژه‌های «سمیع» و «علیم» بر صفاتی دائمی و پایدار دلالت دارند و به معنای «شنوا» و «دانا» به کار رفته‌اند. این گونه اسمها صفت مشبّه خوانده می‌شوند. در نمونه چهارم واژه‌های «رحیم» و «ودود» بر کثرت و مبالغه صفات مهربانی و دوستی در خداوند دلالت می‌کنند و صیغه مبالغه نامیده می‌شوند. در نمونه پنجم «أحب» از برتری موصوفی نسبت به موصوف دیگر در برخورداری از صفت محبوبیت حکایت می‌کند. به این قبیل اسمها اسم تفضیل می‌گویند. در نمونه‌های ششم و هفتم واژه‌های «مطلع» و «مجمع» بر زمان طلوع فجر و مکان جمع شدن (برخورد کردن) دو دریا دلالت دارند. این گونه اسمها به ترتیب اسم زمان و اسم مکان خوانده می‌شوند و سرانجام در آخرین نمونه کلمات «مکیال» و «میزان» به ترتیب بر ابزار پیمانه کردن و وزن کردن دلالت می‌کنند و اسم ابزار نامیده می‌شوند.

قاعده

اسمهای مشتق هشت گونه‌اند:

- ۱- اسم فاعل؛ مانند: «مُتَوَفِّي»، «رافع» و «مُطَهِّر» در آیه مبارک ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوْفِكَ وَ

۲۳۶. صافات / ۲۴؛ ترجمه: «و بازداشتشان نمایند که آنها مسئول‌اند».

۲۳۷. مائده / ۷۶؛ ترجمه: «و حال آنکه خداوند شنوای داناست».

۲۳۸. هود / ۹۰؛ ترجمه: «که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است».

۲۳۹. یوسف / ۸؛ ترجمه: «یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما ... دوست داشتنی‌ترند».

۲۴۰. قدر / ۵؛ ترجمه: «[آن شب] تا دم صبح، صلح و سلام است».

۲۴۱. کهف / ۶۰؛ ترجمه: «و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوان [همراه] خود گفت: «دست‌بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم».

۲۴۲. هود / ۸۴؛ ترجمه: «و پیمانه و ترازو را کم مکنید».

رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴿٢٤٣﴾

- ۲- اسم مفعول؛ مانند: «مَرْفُوع» و «مَسْجُور» در آیه مبارک ﴿وَالسَّقْفَ الْمَرْفُوعَ * وَالْبَحْرَ الْمَسْجُورَ﴾. ۲۴۴
- ۳- صفت مشبّهه؛ مانند: «رَهِيْنَةٌ» در آیه مبارک ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾. ۲۴۵
- ۴- اسم مبالغه؛ مانند: «سَمَاعُونَ» در آیه مبارک ﴿وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ﴾. ۲۴۶
- ۵- اسم تفضیل؛ مانند: «أَضَلَّ» در آیه مبارک ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾. ۲۴۷
- ۶- اسم زمان؛ مانند: «مَوْعِد» در آیه مبارک ﴿قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحًى﴾. ۲۴۸
- ۷- اسم مکان؛ مانند: «مَسْجِد» در آیه مبارک ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾. ۲۴۹
- ۸- اسم ابزار؛ مانند: «مِيزَان» در آیه مبارک ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾. ۲۵۰
- همچنین باید توجه داشت که فعل ماضی، فعل مضارع و فعل امر نیز از مصدر مشتق می‌شوند.

۲۴۳. آل عمران / ۵۵؛ ترجمه: «[یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم.»
۲۴۴. طور / ۵ و ۶؛ ترجمه: «سوگند به بام بلند [آسمان] * و آن دریای سرشار [و افروخته].»
۲۴۵. مدثر / ۳۸؛ ترجمه: «هر کسی در گرو دستاورد خویش است.»
۲۴۶. مائده / ۴۱؛ ترجمه: «[چه] از یهودیان: [آنان] که [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بهانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند].»
۲۴۷. فرقان / ۴۴؛ ترجمه: «[آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.]»
۲۴۸. طه / ۵۹؛ ترجمه: «[موسی] گفت: موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می‌آیند.»
۲۴۹. اعراف / ۳۱؛ ترجمه: «ای فرزندان آدم، جامه خود را در هر نمازی بپوشید.»
۲۵۰. الرحمن / ۷؛ ترجمه: «و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت.»

جلسه پانزدهم

جامد و مشتق (۲) اسم فاعل و اسم مفعول

- اهداف درس ۱۰۶
- درآمد ۱۰۶
- انواع مشتق (۱) ۱۰۶
- اسم فاعل ۱۰۶
- تغییرات اسم فاعل در فعلهای معتل ۱۰۹
- انواع مشتق (۲) ۱۰۹
- اسم مفعول ۱۰۹

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسم فاعل و اسم مفعول؛
- ✓ چگونگی ساختن صیغه‌های اسم فاعل و اسم مفعول؛
- ✓ چگونگی ساختن اسم مفعول از فعل لازم و صرف صیغه‌های آن؛

درآمد

پس از شناخت دقیق و تفصیلی با اقسام جامد، یعنی اسم ذات، اسم معنی، جامد مصدری و جامد غیر مصدری، و آشنایی اجمالی با انواع اسم مشتق در زبان عربی، در این درس و چند درس بعدی به تفصیل مسائل مربوط به مشتقات را بررسی خواهیم کرد. در این درس - چنان که در سایر کتابهای صرف عربی معمول و متداول است - مباحث مشتقات را از اسم فاعل و اسم مفعول آغاز می‌کنیم. در این میان با اسم فاعل و اسم مفعول، طریقه ساختن آنها، تغییرات اسم فاعل در فعلهای معتل و چگونگی ساختن اسم مفعول از فعل لازم و صرف صیغه‌های آن آشنا خواهیم شد.

انواع مشتق (۱)

اسم فاعل

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۲۵۱}

۲- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^{۲۵۲}

۳- ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^{۲۵۳}

۴- ﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ﴾^{۲۵۴}

۵- ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا﴾^{۲۵۵}

(ب)

۱- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾^{۲۵۶}

۲۵۱. فاطر / ۱؛ ترجمه: «سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است.»

۲۵۲. آل عمران / ۱۸۵؛ ترجمه: «هر جاننداری چشنده [طعم] مرگ است.»

۲۵۳. مؤمنون / ۱۴؛ ترجمه: «آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»

۲۵۴. نساء / ۳۴؛ ترجمه: «پس زنانِ درستکار فرمان‌بردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند.»

۲۵۵. آل عمران / ۱۲۲؛ ترجمه: «آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سُستی ورزند.»

۲۵۶. غافر / ۲۸؛ ترجمه: «چرا که خدا کسی را که افراط‌کار دروغزن باشد هدایت نمی‌کند.»

۲- الْأَهْوَاءُ مُرْدِيَةٌ.^{۲۵۷}

۳- ﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمْرًا﴾^{۲۵۸}

۴- هَذَانِ الْعَالِمَانِ مُفْتِيَانِ فِي بِلَادِنَا.^{۲۵۹}

۵- ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^{۲۶۰}

توضیح

اسم‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده است بر کننده کار دلالت دارد و اسم فاعل نامیده می‌شود. این اسمها خود دو دسته است. نمونه‌های دسته «الف» از افعال ثلاثی مجرد مشتق شده و بر وزن «فَاعِل» آمده است، اما نمونه‌های دسته «ب» از افعال غیر ثلاثی مجرد مشتق شده و وزن واحدی ندارد.

در نمونه اول از نمونه‌های دسته «الف» «فَاطِر» صیغه اول اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد «فَطَرَ» است. در نمونه دوم «ذَائِقَةُ» مفرد مؤنث اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد «ذَاقَ» و علامت تأنیث آن «ة» (تای مدوره) است.^{۲۶۱} در نمونه سوم «خَالِقِينَ» جمع مذکر اسم فاعل از فعل «خَلَقَ» و مجرور است. برای ساختن جمع مذکر از اسم فاعل در حالت رفع واو و نون مفتوح (وَنَ) و در حالت نصب و جر یاء و نون مفتوح (يَنَ) را به آخر صیغه اول آن می‌افزاییم. در نمونه چهارم «قَانِتَاتِ» جمع مؤنث اسم فاعل از ریشه «قَنَتَ» است که «ات» علامت جمع و تأنیث آن است. در نمونه پنجم «طَائِفَتَانِ» مثنای مؤنث اسم فاعل از ریشه «طَافَ» و مرفوع است. برای ساختن مثنی از اسم فاعل در حالت رفع الف و نون مکسور (اَنِ) و در حالت نصب و جر یاء و نون مکسور (يَنَ) را به آخر صیغه اول آن می‌افزاییم.

حال به نمونه‌های دسته «ب» توجه کنید. نمونه‌های به کار رفته در این دسته نیز اسم فاعل هستند، ولی وزن واحدی ندارند و از افعال غیر ثلاثی مجرد مشتق شده‌اند. برای ساختن صیغه اول اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد حرف مضارعت را از مضارع معلوم آن حذف و به جای آن یک میم مضموم اضافه می‌کنیم. آن‌گاه در صورتی که عین الفعل آن مکسور نباشد آن را مکسور می‌کنیم؛ مانند «مُسْرِفُ» که مفرد مذکر اسم فاعل از ریشه «س ر ف» در باب «إِفعال» است (يُسْرِفُ ← مُسْرِفُ). در نمونه دوم «مُرْدِيَةٌ» مفرد مؤنث اسم فاعل از ریشه «ر د ی» در باب «إِفعال» است و علامت تأنیث آن تای تأنیث است. در نمونه سوم «مُقَسَّمَاتِ» جمع مؤنث اسم فاعل از ریشه «ق س م» در باب تفعیل و علامت تأنیث آن «ات» است. در نمونه چهارم «مُفْتِيَانِ» مثنای مذکر اسم فاعل از ریشه «ف ت و (ف ت ی)» در باب «إِفعال» و علامت تثنیه آن در حالت رفع «ان» است. و سرانجام در آخرین نمونه «مُعَذِّبِينَ» اسم فاعل جمع مذکر از ریشه «ع ذ ب» در باب تفعیل است که در حالت نصب قرار دارد و علامت نصب آن یاء و نون مفتوح (يَنَ) است.

۲۵۷. أَرْدَى، يُرْدِي: نابود کردن، هلاک کردن، از پای درآوردن؛ مُرْدِيَةٌ: نابودکننده.

۲۵۸. ذاریات / ۴؛ ترجمه: «و تقسیم کنندگان کار[ها].»

۲۵۹. مُفْتِي: فتوا دهنده.

۲۶۰. اسراء / ۱۵؛ ترجمه: «و ما تا پیامبری بر نینگیزیم، به عذاب نمی‌پردازیم.»

۲۶۱. اگر فعل معتل العین باشد و حرف علّه آن در فعل ماضی به حرف دیگری قلب شده باشد، حرف علّه در اسم فاعل آن نیز به همزه بدل می‌شود؛ مانند: «بَاعَ، يَبِيعُ ← بَاعَ و قَامَ، يَقُومُ ← قَائِمٌ».

گفتنی است اسم فاعل از فعل مضارع معلوم مشتق می‌شود و در لفظ و معنا مانند فعل مضارع است؛ یعنی وقتی می‌گوییم «فَاطِر» (پدیدآورنده) یا «مُسْرِف» همانند آن است که بگوییم «يُفْطِر» (پدید می‌آورد) یا «يُسْرِف» و به این دلیل به فعل مضارع، مضارع گفته‌اند که در وزن و معنا مضارع (مشابه) اسم فاعل است.

قاعده

۱- اسم فاعل صفتی است که از فعل معلوم گرفته می‌شود و بر کسی یا چیزی که فعلی از او سرزده است دلالت می‌کند و بر صفات حادث و گذرا دلالت دارد؛^{۲۶۲} مانند: «ناصر (یاری کننده)». اسم فاعل از فعل مضارع معلوم مشتق می‌شود^{۲۶۳} و در لفظ و معنا مانند آن است؛ یعنی وقتی می‌گوییم «دَائِب» یا «مُجْتَهِد» همانند آن است که بگوییم «يَدَّابُ (عادت دارد)» یا «يَجْتَهِدُ».

۲- برای ساختن مفرد مذکر اسم فاعل از ثلاثی مجرد وزن «فاعِل» را مبنای عمل قرار می‌دهیم و حروف اصلی آن را در این قالب به کار می‌بریم؛ مانند: «كَتَبَ» کاتِبُ. در غیر ثلاثی مجرد در فعل مضارع معلوم به جای حرف مضارعت میم مضموم (مُ) می‌گذاریم؛ آن‌گاه حرف ما قبل آخر آن را - در صورتی که مکسور نباشد - مکسور می‌کنیم؛ مانند: «يُكْرِمُ» مُكْرِمُ در باب «إفعال» و «يَرْتَبُ» يَرْتَابُ در باب «إفعال».^{۲۶۴}

چگونگی ساختن صیغه‌های اسم فاعل (به جز صیغه اول (مفرد مذکر))

مفرد مؤنث: صیغه اول + «ة»؛ مانند: «يُؤْمِنُ» مُؤْمِنَةٌ «مُؤْمِنَةٌ».

مثنی (مذکر و مؤنث): صیغه اول + «ان» در حالت رفع و «ین» در حالت نصب و جر؛ مانند: «حَافِظٌ» حَافِظَتَانِ و حَافِظَتَيْنِ (در حالت نصب و جر).

جمع مذکر: صیغه اول + «ون» در حالت رفع و «ین» در حالت نصب و جر؛ مانند: «شَاكِرٌ» شَاكِرُونَ (در حالت رفع) و شَاكِرِينَ (در حالت نصب و جر).

جمع مؤنث: صیغه اول + «ات»؛ مانند: «صَالِحٌ» صَالِحَاتٌ.

در اینجا لازم است تأکید کنیم که نون مثنی همواره مکسور و نون جمع مذکر همواره مفتوح است؛ مانند: «مُعَلِّمَانِ و مُعَلِّمَيْنِ» و «مُعَلِّمُونَ و مُعَلِّمَاتٌ».

اکنون به صیغه‌های گوناگون اسم فاعل از ریشه «ک ت ب» در حالات مختلف اعرابی (رفع، نصب و جر) توجه کنید:

۲۶۲. افزودن قید حادث در تعریف اسم فاعل، به این دلیل است که صفت مشبّهه از این تعریف خارج شود. در این خصوص در مبحث صفت مشبّهه بیشتر سخن خواهیم گفت. این نکته را نیز بیفزاییم که «فَاطِر»، «خَالِق» و بسیاری از اسمهای فاعل، به ویژه صفات الهی، صفاتی پایدارند؛ یعنی خداوند همیشه در حال ایجاد و خلق است و از این نظر، آنها را می‌توان صفت مشبّهه نیز دانست.

۲۶۳. اسم فاعل تنها از افعال متصرف ساخته می‌شود؛ یعنی، نمی‌توان از افعال جامدی همچون «نِعِمَّ بِئْسَ و عَسَى» اسم فاعل به دست آورد.

۲۶۴. اگر در فعل مضارع اعلال یا ادغام رخ داده باشد در اسم فاعل آن نیز باید این عمل انجام شود؛ مانند: «أَعَانَ، يُعِينُ» مُعِينٌ، «إِنْقَادَ، يَنْقَادُ» مُنْقَادٌ و «إِزْدَوَجَ، يَزْدَوِجُ» مُزْدَوِجٌ، ولی چنانچه به دلایلی در فعل مضارع از ریشه فعلی خاص، اعلال رخ ندهد، در اسم فاعل آن نیز ادغام لازم نیست؛ مانند: «أَعُولُ (داد و فریاد کرد)، يُعُولُ» مُعُولٌ.

حالت اعرابی	جنس عدد	مفرد	مثنی	جمع
رفع	مذکر	كَاتِبٌ	كَاتِبَانِ	كَاتِبُونَ
	مؤنث	كَاتِبَةٌ	كَاتِبَتَانِ	كَاتِبَاتٌ
نصب	مذکر	كَاتِبًا	كَاتِبَيْنِ	كَاتِبِينَ
	مؤنث	كَاتِبَةً	كَاتِبَتَيْنِ	كَاتِبَاتٍ
جر	مذکر	كَاتِبٍ	كَاتِبَيْنِ	كَاتِبِينَ
	مؤنث	كَاتِبَةٍ	كَاتِبَتَيْنِ	كَاتِبَاتٍ

پیوست

تغییرات اسم فاعل در فعلهای معتل

تغییرات اسم فاعل در فعلهای معتل به ترتیب زیر است:

۱- در حالت رفع یا جر، لام الفعل از اسم فاعل افعال معتلّ اللامی که بدون «ال» و غیر مضاف هستند حذف می‌شود؛ مانند: «هَادِي» ← «هَادٍ». در برخی آیات قرآن کریم لام الفعل از اسم فاعل افعال معتلّ اللامی که «ال» دارند نیز حذف شده است؛ مانند: «الْمُهْتَدِي» ← «الْمُهْتَدٍ».

۲- حرف علة افعال معتلّ العین ثلاثی مجردی که در آنها اعلال رخ داده است، در اسم فاعل به همزه بدل می‌شود؛ مانند: «بَيْع» ← «بَاع» ← «بَايع» ← «بَائِع»؛ حال آنکه حرف علة افعال معتلّ العین ثلاثی مجردی که در آنها اعلال صورت نگرفته است در اسم فاعل نیز ثابت می‌ماند؛ مانند: «أَيْس» که اسم فاعل آن همان «أَيْس» است.

۳- تغییر حرف علة در اسم فاعل افعال معتلّ العین ثلاثی مزید در ابواب «إفعال، انفعال و افتعال» با توجه به تغییر آن در فعل مضارع است؛ یعنی اگر در فعل مضارع آن اعلال رخ داده باشد همان تغییر در اسم فاعل نیز جاری می‌شود؛ مانند: «يَسْتَعُونُ» که صورت اعلال شده آن «يَسْتَعِينُ» است؛ از این رو اسم فاعل آن نیز «مُسْتَعُون» نیست، بلکه «مُسْتَعِين» است و «يَحْتُولُ» که صورت اعلال شده آن «يَحْتَالُ» است؛ از این رو اسم فاعل آن نیز «مُحْتُول» نیست، بلکه «مُحْتَال» است.

انواع مشتق (۲)

اسم مفعول

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾^{۲۶۵}
- ۲- ﴿وَفَاكِهَةً كَثِيرَةً * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾^{۲۶۶}
- ۳- ﴿وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ﴾^{۲۶۷}
- ۴- رَأَيْتُهُمَا مَصْلُوبَيْنِ عَلَى النَّخْلِ.^{۲۶۸}
- ۵- ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^{۲۶۹}

(ب)

- ۱- ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^{۲۷۰}
- ۲- ﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ﴾^{۲۷۱}
- ۳- ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾^{۲۷۲}
- ۴- رَأَيْتِ الْوَرَقَتَيْنِ مُمَزَّقَتَيْنِ.
- ۵- ﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾^{۲۷۳}

توضیح

اگر در اسمهای مشخص شده در نمونه‌های بالا دقت کنیم درمی‌یابیم که نمونه‌های دسته «الف» همه بر وزن «مفعول» آمده و مفرد مذکر آنها در حقیقت در قالب و وزن واحدی به کار رفته است. این گونه اسمها اسم مفعول نامیده می‌شود. حال اگر به اسمها در نمونه‌های دسته «ب» توجه کنید می‌بینید که وزن و قالب یکسانی ندارند و همه آنها از مضارع مجهول غیر ثلاثی مجرد مشتق شده‌اند. این گونه اسمها نیز اسم مفعول هستند، اما از غیر ثلاثی مجرد. گفتنی است اسم مفعول نیز، مانند اسم فاعل، بر صفات حادث و زودگذر دلالت می‌کند.^{۲۷۴}

۲۶۵. نساء/ ۶: ترجمه: «و هر کس تهی‌دست است باید مطابق عرف [از آن] بخورد.»

۲۶۶. واقعه/ ۳۲ و ۳۳: ترجمه: «و میوه‌ای فراوان * نه بریده و نه ممنوع.»

۲۶۷. زمر/ ۶۷: ترجمه: «و آسمانها درپیچیده به دست اوست.»

۲۶۸. مصلوب: به دار آویخته شده.

۲۶۹. صافات/ ۲۴: ترجمه: «و بازداشتشان نمایند که آنها مسئول‌اند.»

۲۷۰. طه/ ۱۲: ترجمه: «این منم پروردگار تو. پای‌پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس "طوی" هستی.»

۲۷۱. حشر/ ۱۴: ترجمه: «[آنان به صورت] دسته جمعی جز در قریه‌هایی که دارای استحکامات‌اند ... با شما نخواهند جنگید.»

۲۷۲. الرحمن/ ۲۴: ترجمه: «و او راست در دریا سفینه‌های بادبان دار بلند همچون کوهها.»

۲۷۳. ابراهیم/ ۴۹: ترجمه: «و گناهکاران را در آن روز می‌بینی که با هم در زنجیرها بسته شده‌اند.»

۲۷۴. البته در بسیاری از موارد اسم مفعول نیز بر صفات دائمی و پایدار دلالت می‌کند؛ مانند: «عَلَى مَحْمُودِ الْخُلُقِ وَ مَمْدُوحُ السَّيْرِ» که در اینجا واژه‌های «محمود» و «ممدوح» صفت مشبّهه تلقی می‌گردند، نه اسم مفعول.

در نمونه اول از دسته «الف»، «مَعْرُوف» صیغه اول (مفرد مذکر) اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد «عَرَفَ» است. در نمونه دوم «مَقْطُوعَة» و «مَمْنُوعَة» مفرد مؤنث اسم مفعول از ریشه «قَطَعَ» و «مَنَعَ» هستند. در سومین نمونه «مَطْوِيَّات» جمع مؤنث اسم مفعول از فعل «طَوَى» است.^{۲۷۵} در نمونه چهارم واژه «مَصْلُوبِيْن» مثنای مذکر اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد «صَلَبَ» است. و بالاخره در نمونه پنجم «مَسْؤُولُون» جمع مذکر اسم مفعول از فعل «سَأَلَ» است. چنان که ملاحظه می‌کنیم عدد (مفرد، مثنی و جمع) و جنس (مذکر و مؤنث) اسم مفعول دقیقاً مانند موارد مشابه آن در صیغه‌های اسم فاعل است.

اسمهای مشخص شده در دسته «ب» نیز اسم مفعول نام دارد، اما این اسمها از ثلاثی مجرد مشتق نشده، بلکه همگی از ابواب ثلاثی مزید گرفته شده است. در نمونه نخست «مَقْدَس» مفرد مذکر اسم مفعول از ریشه «ق د س» و در باب تفعیل به کار رفته است. در نمونه دوم «مُحَصَّنَة» مفرد مؤنث اسم مفعول از ریشه «ح ص ن» و در باب «تفعیل» به کار رفته است. در سومین نمونه «مُنْشَأَت» جمع مؤنث اسم مفعول از ریشه «ن ش ء» در باب «إفعال» است. در نمونه چهارم «مُمَزَّقَتَيْن» مثنای مؤنث اسم مفعول از ریشه «م ز ق» در باب «تفعیل» است و سرانجام در آخرین نمونه «مُقَرَّنِيْن» اسم مفعول از ریشه «ق ر ن» و در باب «تفعیل» به کار رفته است.

قاعده

۱- اسم مفعول صفتی حادث و گذرا است که از فعل مجهول گرفته می‌شود و بر کسی یا چیزی که فعلی بر آن واقع شده است دلالت می‌کند؛ قید حادث و گذرا بدین خاطر در تعریف اسم مفعول قرار می‌گیرد که صفت مشبیه از آن خارج شود؛ زیرا اگر بر ثبوت و دوام و صفات پایدار و ثابت دلالت کند، صفت مشبیه است؛ مانند: «مَحْمُودُ الْخُلُقِ» و «مُهْدَبُ الطَّبْعِ» که در اینجا واژه‌های «مَحْمُود» و «مُهْدَب» صفت مشبیه تلقی می‌گردند، نه اسم مفعول.^{۲۷۶}

۲- برای ساختن صیغه نخست (مفرد مذکر) اسم مفعول از ثلاثی مجرد وزن «مفعول» را مبنا قرار می‌دهیم؛ مانند: «نَصَرَ ← مَنْصُور (یاری شده)». همچنین برای ساختن صیغه اول اسم مفعول از غیر ثلاثی

۲۷۵. مفرد این واژه در اصل «مَطْوُوي» بوده که به دلیل قرار گرفتن دو «واو» و یک «یاء» پشت سر هم و ساکن بودن «واو» دوم این حرف (واو دوم) به «یاء» بدل شده، آن گاه حرف پیش از آن کسره گرفته و در «یاء» دوم ادغام شده است.

۲۷۶. از نظر معنایی، چهار وزن جانشین اسم مفعول هستند: ۱- فَعِيل؛ مانند: «قَتِيل، ذَبِيح، حَبِيب، أُسِير، كَحِيل و طَرِيح» که به ترتیب یعنی «مَقْتُول، مَذْبُوح، مَحْبُوب، مَأسُور، مَكْحُول و مَطْرُوح». وزن «فَعِيل» علاوه بر این، در مواردی به معنای اسم فاعل نیز به کار می‌رود؛ مانند: «سَمِيع، عَلِيم، رَحِيم، شَهِيد و قَعِيد» که یعنی «سَامِع، عَالِم، رَاحِم، شَاهِد و قَاعِد»؛ ۲- فَعْل؛ مانند: «ذَبَح، طَحَن و طَرَح» که یعنی «مَذْبُوح، مَطْحُون و مَطْرُوح»؛ ۳- فَعَلَ؛ مانند: «جَزَرَ، عَدَد، سَلَب و جَلَب» که یعنی «مَجْزُور (کشته و قربانی)، مَعْدُود، مَسْلُوب و مَجْلُوب»؛ ۴- فَعَلَة؛ مانند: «أَكَلَة، غُرْفَة، مُضَعَة و طُعْمَة» که یعنی «مَأْكُول، مَغْرُوف، مَمْضُوع و مَطْعُوم». شایان گفتن است که سه وزن «فَعْل، فَعَلَ و فَعَلَة» نیز - مانند بسیاری از موارد دیگر که وزن «فَعِيل» به معنای اسم مفعول به کار رفته است - برای مذکر و مؤنث یکسان است.

افزون بر این مصدر نیز در برخی موارد به معنای مفعول به کار می‌رود؛ مانند: «هَذَا ضَرْبُكَ وَ أَكْلُكَ وَ كِتَابَتُكَ وَ عِلْمُكَ وَ عَمَلُكَ» که یعنی «مَضْرُوبُكَ وَ مَأْكُولُكَ وَ مَكْتُوبُكَ وَ مَعْلُومُكَ وَ مَعْمُولُكَ».

پاره‌ای از اسمها نیز هم برای اسم فاعل و هم برای اسم مفعول به صورت مشترک به کار می‌روند؛ مانند: «مُحْتَاج، مُخْتَار، مُعْتَد و مُحْتَل» که با توجه به سیاق عبارت و قرائن موجود باید معنای آنها را به دست آورد.

مجرد ابتدا فعل مضارع را مجهول می‌کنیم، آن‌گاه به جای حرف مضارعت، میم مضموم (مُ) می‌گذاریم؛ مانند: «يُكْرَمُ ← يَكْرَمُ ← مُكْرَمٌ».

چگونگی ساختن صیغه‌های اسم مفعول (به جز صیغهٔ اوّل = مفرد مذکر)

شیوهٔ ساختن صیغه‌های دوم تا ششم اسم مفعول دقیقاً مانند شیوهٔ ساختن صیغه‌های اسم فاعل است که در جدول زیر به خوبی نشان داده شده است. در این جدول صیغه‌های گوناگون اسم مفعول از فعل «نَصَرَ» در حالات مختلف اعرابی (رفع، نصب و جرّ) ارائه شده است.

حالت اعرابی	جنس / عدد	مفرد	مثنی	جمع
رفع	مذکر	مَنْصُورٌ	مَنْصُورَانِ	مَنْصُورُونَ
	مؤنث	مَنْصُورَةٌ	مَنْصُورَتَانِ	مَنْصُورَاتُ
نصب	مذکر	مَنْصُورًا	مَنْصُورَيْنِ	مَنْصُورِينَ
	مؤنث	مَنْصُورَةً	مَنْصُورَتَيْنِ	مَنْصُورَاتِ
جرّ	مذکر	مَنْصُورٍ	مَنْصُورَيْنِ	مَنْصُورِينَ
	مؤنث	مَنْصُورَةٍ	مَنْصُورَتَيْنِ	مَنْصُورَاتِ

ملاحظه (برای مطالعهٔ بیشتر)

۱- چگونگی ساختن اسم مفعول از فعل لازم و صرف صیغه‌های آن

اسم مفعول صرفاً از فعلهای متعدی ساخته می‌شود، مگر آنکه فعل لازم به واسطهٔ حرف جرّ خاصی متعدی شده باشد که در این صورت نیز می‌توان از آن اسم مفعول ساخت؛ مانند: «رَغِبَ ← رَغِبَ فِيهِ ← مَرغُوبٌ فِيهِ»؛ «غَضِبَ ← غَضِبَ عَلَيْهِ ← مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ» و «ذَهَبَ ← ذَهَبَ بِهِ ← مَذْهُوبٌ بِهِ».

چنان‌که ملاحظه می‌کنید حروف جرّی که افعال لازم را متعدی می‌کنند همیشه یکسان نیستند و بر همین اساس فعلهای لازم «رَغِبَ»، «غَضِبَ» و «ذَهَبَ» به وسیلهٔ حروف جرّ «فی»، «علی» و «بِ» متعدی شده‌اند.

۲- صرف صیغه‌های اسم مفعولی که از فعل لازم ساخته شده‌اند.

گفتیم که برای ساختن صیغهٔ دوم تا ششم اسم مفعول علائمی دالّ بر عدد و جنس به صیغهٔ اوّل آن می‌افزاییم و بدین ترتیب سایر صیغه‌ها به دست می‌آیند. اما این وضعیت مخصوص مواردی است که ریشهٔ آنها بدون واسطهٔ حرف جرّ، خود متعدی باشد و نیازی به همراهی حرف جرّ نداشته باشد. در سایر موارد که ریشهٔ فعلی اسم مفعول در اصل لازم بوده و سپس به واسطهٔ حرف جرّ متعدی شده است باید به گونهٔ دیگری عمل کرد؛ به این صورت که ابتدا صورت مفرد مذکر اسم مفعول را از ریشهٔ فعلی آن به دست می‌آوریم، آن‌گاه

تمامی تغییرات صرفی لازم را در اسمها یا ضمائری که بعد از حرف جرّ به کار رفته‌اند اعمال می‌کنیم. چون در واقع این اسمها یا ضمائر نائب فاعل اسم مفعول محسوب می‌شوند؛ یعنی در این موارد قالب اصلی اسم مفعول، مثنی، جمع و مؤنث نمی‌شود.

اکنون به صیغه‌های گوناگون اسم مفعول از فعل «غَضِبَ عَلَيْهِ» توجه کنید:

جمع	مثنی	مفرد	عدد جنس	
مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ	مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمَا	مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ	مذکر	غائب
مَغْضُوبٌ عَلَيْهِنَّ	مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمَا	مَغْضُوبٌ عَلَيْهَا	مؤنث	
مَغْضُوبٌ عَلَيْكُمْ	مَغْضُوبٌ عَلَيْكُمَا	مَغْضُوبٌ عَلَيْكَ	مذکر	مخاطب
مَغْضُوبٌ عَلَيْكُنَّ	مَغْضُوبٌ عَلَيْكُمَا	مَغْضُوبٌ عَلَيْكِ	مؤنث	
مَغْضُوبٌ عَلَيَّ			وحده	متکلم
مَغْضُوبٌ عَلَيْنَا			مع الغیر	

جلسه شانزدهم

جامد و مشتق (۳) صفت مشبّهه و صیغه مبالغه

اهداف درس.....	۱۱۶
درآمد.....	۱۱۶
انواع مشتق (۳).....	۱۱۶
صفت مشبّهه.....	۱۱۶
انواع مشتق (۴).....	۱۲۰
صیغه مبالغه.....	۱۲۰

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ صفت مشبَّهه؛
- ✓ چگونگی ساختن صفت مشبَّهه و مؤنث کردن آن؛
- ✓ صیغۀ مبالغه.

درآمد

در درس گذشته احکام و مسائل مربوط به دو نوع از پرکاربردترین مشتقات، یعنی اسم فاعل و اسم مفعول، را شناختیم. اکنون در این درس با دو گونه دیگر از اسمهای مشتق که کاربرد فراوانی در متون عربی دارند، یعنی صفت مشبَّهه و صیغۀ مبالغه، آشنا می‌شویم. پیشاپیش یادآوری کنیم که صفت مشبَّهه همواره از فعلهای لازم به دست می‌آید؛ درست بر عکس صیغۀ مبالغه که - جز در وزن «فَعَّال» که آن هم میان لازم و متعدی مشترک است - صرفاً از افعال متعدی مشتق می‌شود. اما در هر حال هر دو از نظر مفهومی بیشتر به اسم فاعل شباهت دارند و معنا و مفهوم آن را به مخاطب القا می‌کنند.

انواع مشتق (۳)

صفت مشبَّهه

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- أَحْمَدُ جَالِسٌ.
- ۲- عَلِيٌّ ضَارِبٌ.
- ۳- ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا﴾^{۲۷۷}
- ۴- ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا﴾^{۲۷۸}

(ب)

- ۱- الْجُنْدِيُّ شُجَاعٌ.
- ۲- ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^{۲۷۹}
- ۳- ﴿وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^{۲۸۰}

۲۷۷. طور / ۴۴؛ ترجمه: «و اگر پاره‌سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند ...»

۲۷۸. کهف / ۲۳؛ ترجمه: «و زنه‌ار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد.»

۲۷۹. نساء / ۲۸؛ ترجمه: «و [می‌داند که] انسان ناتوان آفریده شده است.»

۲۸۰. مائده / ۷۶؛ ترجمه: «و حال آنکه خداوند شنوای داناست.»

۴- ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^{۲۸۱}

توضیح

اگر به اسمهای مشخص شده در دسته «الف» توجه کنیم، درمی‌یابیم که این اسمها صفاتی حادث و گذرا هستند؛ یعنی در نمونه نخست «أحمد» همیشه «جالس» (در حال نشستن) نیست. همچنین در نمونه دوم «علي» همیشه «ضارب» (در حال زدن) نیست، بلکه افعال نشستن و زدن در زمان خاصی رخ می‌دهد و پایان می‌یابد. در نمونه سوم «کسف» (پاره‌سنگ) همیشه «ساقط» (در حال افتادن) نیست و پس از مدتی بر زمین می‌افتد و از حرکت باز می‌ایستد. در نمونه چهارم نیز انجام کاری خاص در زمانی مشخص آغاز و در زمانی مشخص پایان می‌یابد. اسمهایی همچون «جالس، ضارب، ساقط و فاعل»، که بیانگر امور حادث و گذرا هستند، از نظر صرفی اسم فاعل خوانده می‌شوند.

حال اگر به نمونه‌های دسته «ب» دقت کنیم درمی‌یابیم که اسمهای مشخص شده در آن بر صفاتی گذرا دلالت ندارند، بلکه گویای معانی پایدار و ثابتی هستند؛ یعنی در نمونه نخست «شجاعت» برای سرباز مورد نظر و در نمونه دوم «ناتوانی» برای انسان صفاتی دائمی و ثابت است. همچنین در نمونه سوم صفات «شنوایی» و «دانایی» برای خداوند متعال همیشگی است و مقید به زمانی خاص نیست. در نمونه چهارم نیز واژه «شاهد» - با وجود اینکه بر وزن «فاعل» است - گویای حالت ثبوت و دوام است. در همین نمونه «مبشر» نیز بر وزن اسم فاعل از باب تفعیل است، ولی در عین حال بر پایداری صفت بشارت در پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دلالت می‌کند. سومین واژه‌ای که در این نمونه مشخص شده «نذیر» است که بر دوام و ثبوت صفت «انذار و هشدار» در آن حضرت دلالت می‌کند. این‌گونه اسمها که بر صفات دائم و پایدار دلالت دارند و به زمان خاصی مقید نیستند صفت مشبّه نامیده می‌شوند؛ هرچند قالب «اسم فاعل» داشته باشند. صفت مشبّه در افعال ثلاثی مجرد اغلب از افعال متصرف و لازم ساخته می‌شود، در صورتی که اسم فاعل هم از افعال لازم و هم از افعال متعدی ساخته می‌شود.

قاعده

۱- صفت مشبّهه صفتی است که بر ثبوت و پایداری صفت در موصوف خود دلالت می‌کند، در حالی که اسم فاعل و اسم مفعول از حدوث فعل یا حالتی خاص در موصوف خود حکایت دارند و این صفات پایدار، ثابت و همیشگی نیستند.

۲- صفت مشبّهه در افعال ثلاثی مجرد اغلب از افعال متصرف و لازم ساخته می‌شود، در صورتی که اسم فاعل هم از افعال لازم و هم از افعال متعدی ساخته می‌شود.

چگونگی ساختن صفت مشبّهه و مؤنث کردن آن

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- فَرِحَ ← فَرِحٌ

۲۸۱. احزاب / ۴۵؛ ترجمه: «ما تو را [به سَمَت] گواه و بشارت‌گر و هشداردهنده فرستادیم.»

۲- شَبَعٌ ← شَبَعَانٌ

۳- خَضِرٌ ← أَخْضَرُ

۴- حَسَنٌ ← حَسْنٌ، جَبْنٌ ← جَبَانٌ، صَلْبٌ ← صُلْبٌ

۵- بَانَ ← بَيْنٌ، قَطَعَ ← أَقْطَعُ

(ب)

مُؤْمِنٌ، مُعْتَدِلٌ، مُرَبَّعٌ

(ج)

۱- طَاهِرٌ ← طَاهِرَةٌ

۲- سَكَرَانٌ ← سَكَرَى

۳- أَسْوَدٌ ← سَوْدَاءُ

توضیح

به نمونه‌های دسته «الف» توجه کنید. در این نمونه‌ها چگونگی ساختن صفت مشبّهه در افعال ثلاثی مجرد نشان داده شده است. افعال ماضی در سه نمونه نخست بر وزن «فَعِلَ» هستند. در نمونه اول «فَرِحَ» به معنای شاد شدن است که صفتی ناپایدار و زودگذر است؛ از این رو صفت مشبّهه آن بر وزن «فَعِلَ» ساخته می‌شود (فَرِحَ ← فَرِحٌ (شاد و خرسند)). در نمونه دوم «شَبِعَ» گویای مفهوم سیر شدن است که زوال آن به کندی صورت می‌پذیرد و صفت مشبّهه آن بر وزن «فَعْلَانٌ» می‌آید (شَبِعَ ← شَبَعَانٌ (سیر)). در سومین نمونه «خَضِرَ» بر رنگ دلالت می‌کند و صفتی پایدار یا دست کم نیمه‌پایدار است که صفت مشبّهه آن بر وزن «أَفْعَلٌ» بنا می‌شود (خَضِرَ ← أَخْضَرُ). در نمونه چهارم فعلهای ماضی (حَسَنَ، جَبَنَ و صَلَبَ) بر وزن «فَعْلَ» به کار رفته‌اند. صفت مشبّهه در این حالت وزنهای زیادی دارد؛^{۲۸۲} از جمله: «فَعْلُ (حَسَنُ/ بَطَلُ)، فَعَالُ (جَبَانُ/ حِصَانُ)، فَعْلُ (ضَخْمُ/ صَعْبُ)، فَعْلُ (مِلْحُ)، فَعْلُ (صَلْبُ)، فَعْلُ (نَجِسُ)، فَعَالُ (شَجَاعُ/ فَرَاتُ)، فَعْلُ (جَنْبُ)، فَاعِلُ (طَاهِرُ) و فَعِيلُ (شَرِيفُ/ نَبِيلُ)». در نمونه پنجم فعل ماضی بر وزن «فَعَلَ» آمده است. از این وزن به ندرت صفت مشبّهه به دست می‌آید، ولی با این حال دانشمندان صرفی اوزانی را برای آن برشمرده‌اند که از مشهورترین آنها می‌توان «فَعِيلُ» و «أَفْعَلُ» را نام برد؛ مانند: «بَانَ ← بَيْنٌ، سَادَ ← سَيِّدٌ، قَطَعَ ← أَقْطَعُ».

در دسته «ب» صفت مشبّهه از افعال غیر ثلاثی مجرد نشان داده شده است. در افعال غیر ثلاثی مجرد صفت مشبّهه با اسم فاعل هم‌وزن است؛ یعنی اگر اسم فاعل غیر ثلاثی مجرد مفهوماً بر ثبوت و استمرار زمانی دلالت داشته باشد، صفت مشبّهه تلقی می‌شود؛ مانند: «مُؤْمِنٌ، مُعْتَدِلٌ و مُسْتَقِيمٌ». همچنین اگر اسم مفعول بر مفهوم دوام و ثبوت دلالت کند، صفت مشبّهه محسوب می‌گردد؛ مانند: «مُرَبَّعٌ، مُبْتَدِلٌ و مُسْتَوِيٌ».

نمونه‌های دسته «ج» بیان‌کننده چگونگی تأنیث صفت مشبّهه هستند. صفت مشبّهه را اغلب با افزودن تایی مدوّره به آخر آن مؤنث می‌کنند؛ مانند: «طَاهِرٌ ← طَاهِرَةٌ و مُنَافِقٌ ← مُنَافِقَةٌ». اما دو وزن از این قاعده

۲۸۲. برخی اوزان صفت مشبّهه میان وزنهای «فَعْلَ» و «فَعِلَ» مشترک است؛ مانند: «بَخِلَ ← بَخِيلٌ و كَرُمَ ← كَرِيمٌ؛ «فَعْلَ» (سَيْطَ ← سَيْطٌ و صَعْبَ ← صَعْبٌ)؛ «فَعِلَ» (صَفِرَ ← صِفْرٌ و مِلْحَ ← مِلْحٌ) و «فَعْلَ» (حَرَّ ← حَرٌّ و صَلَبَ ← صُلْبٌ).

مستثنی هستند: ۱- وزن «فَعْلان» که مؤنث آن «فَعْلَى» است؛ مانند: «سَكَرَان» سَكْرَى و غَضْبَان ← غَضْبَى^{۲۸۳}. ۲- وزن «أَفْعَل» که مؤنث آن «فَعْلَاء» است؛^{۲۸۴} مانند: «أَسْوَد» سَوْدَاء و أُحْوَر ← حَوْرَاء.

قاعده

۱- چگونگی ساختن صفت مشبّهه در افعال ثلاثی مجرد

الف) ماضی ثلاثی مجرد اگر بر وزن «فَعِلَ» باشد سه حالت دارد:

۱- چنانچه فعل ماضی گویای مفاهیمی همچون شادی، غم و اموری دیگر از این دست باشد، که پس از حدوث به سرعت زائل می‌شوند، صفت مشبّهه آن بر وزن «فَعِلُ» بنا می‌شود؛ مانند: «فَرِحَ» فَرِحُ (شاد و خرسند) و بَطِرَ ← بَطِرُ (سرکش و مغرور).

۲- چنانچه فعل ماضی گویای مفاهیمی چون خالی یا پر شدن و امور دیگری از این دست باشد - که زوال آن به کندی صورت می‌پذیرد - صفت مشبّهه آن بر وزن «فَعْلان» بنا می‌شود؛ مانند: «شَبِعَ» شَبَعَان (سیر)، عَطِشَ ← عَطْشَان و يَقِظَ ← يَقْظَان.

۳- اگر فعل ماضی بیانگر مفاهیمی همچون عیب، رنگ یا زینت، که صفتهایی پایدار یا دست کم نیمه‌پایدارند، باشد صفت مشبّهه آن بر وزن «أَفْعَل» بنا می‌شود؛ مانند: «أَخْضَرَ» عَرَجَ ← أَعْرَجُ (لنگ) و عَيْنَ ← أَعْيَنَ (چشم درشت).

ب) چنانچه فعل ماضی بر وزن «فَعُلَ» باشد صفت مشبّهه آن وزنهای متعددی دارد. این اوزان عبارت‌اند از:

«فَعُلُ (حَسَنُ/ بَطَلُ)، فَعَالُ (جَبَانُ/ حَصَانُ)، فَعُلُ (ضَحْمُ/ صَعْبُ)، فَعِلُ (مِلْحُ)، فَعُلُ (صَلْبُ)، فَعِلُ (نَجِسُ)، فَعَالُ (شُجَاعُ/ فَرَاتُ)، فَعُلُ (جُنْبُ)، فَاعِلُ (طَاهِرُ) و فَعِيلُ (شَرِيفُ/ نَبِيلُ)».

ج) هرگاه ماضی ثلاثی مجرد بر وزن «فَعَلَ» باشد به ندرت از آن صفت مشبّهه ساخته می‌شود و در این صورت صفت مشبّهه غالباً بر وزن «فَعِيلُ» یا «أَفْعَل» می‌آید؛ مانند: «بَانَ» بَيْنُ، سَادَ ← سَيْدُ و قَطَعَ ← أَقْطَعُ.

۲- چگونگی ساختن صفت مشبّهه در افعال غیر ثلاثی مجرد

در افعال غیر ثلاثی مجرد صفت مشبّهه هم‌وزن اسم فاعل است؛ یعنی اگر اسم فاعل غیر ثلاثی مجرد مفهوماً بر ثبوت و استمرار زمانی دلالت داشته باشد، صفت مشبّهه تلقی می‌شود؛ مانند: «مُؤْمِنُ» مَعْتَدِلُ و مُسْتَقِيمُ. همچنین اسم مفعول نیز اگر مفهوم دوام و ثبوت را برساند، صفت مشبّهه محسوب می‌گردد؛ مانند: «مُرَبَّعٌ، مُبْتَدِلٌ و مُسْتَوِيٌّ».

^{۲۸۳} با این همه گاه با افزودن تایی مدوّره (ة) به آخر صیغه مذکر این نوع از صفت مشبّهه آن را مؤنث می‌کنند؛ مانند: «أَحْمَدُ عَطْشَان» ← مَرِيْمُ عَطْشَانَة که در این صورت مذکر و مؤنث آن می‌توانند تنوین بگیرند (دیگر غیر منصرف نیستند).

^{۲۸۴} غیر از سه وزن «فَعْلان»، «أَفْعَل» و «فَعِيل» بقیه وزنهای صفت مشبّهه بین صفت مشبّهه و مصدر ثلاثی مجرد مشترک‌اند. صفت یا مصدر بودن این وزن‌ها با توجه به معنای آنها مشخص می‌شود؛ مانند: «جَبَانُ» ترسو (صفت مشبّهه)؛ دَهَابُ: رفتن (مصدر ثلاثی مجرد)؛ شُجَاعُ: دلیر (صفت مشبّهه) و سُؤَالُ: پرسیدن (مصدر ثلاثی مجرد).

۳- تأنیث صفت مشبّهه

صفت مشبّهه را اغلب با افزودن تایی مدوّره به آخر آن مؤنث می‌کنند؛ مانند: «طاهرٌ» طاهره، سلیمٌ» سلیمه. اما دو وزن از این قاعده مستثنی هستند: ۱- وزن «فَعْلان» که مؤنث آن «فَعْلَى» است؛ مانند: «سَكْرانٌ» سكری و غَضبانٌ» غَضَبی. ۲- وزن «أَفْعَلٌ» که مؤنث آن «فَعْلَاءٌ» است؛ مانند: «أَبْيَضٌ» بیضاء و أَحْوَرٌ» حوراء.

انواع مشتق (۴)

صیغه مبالغه

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^{۲۸۵}
- ۲- ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾^{۲۸۶}
- ۳- ﴿إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾^{۲۸۷}
- ۴- ﴿وَ أَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا﴾^{۲۸۸}
- ۵- ﴿وَ لَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^{۲۸۹}
- ع- ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^{۲۹۰}

توضیح

اسم‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند بر کثرت و فراوانی صفتی در موصوف خود دلالت دارند؛ مثلاً واژه «صَبَّارٌ» از فردی حکایت می‌کند که بسیار شکّیا است؛ یا واژه «شَكُورٌ» بر شخصی اطلاق می‌شود که بسیار شکرگزار است. این گونه واژه‌ها، که مشتمل بر معنای اسم فاعل نیز هستند و در واقع مبالغه اسم فاعل به شمار می‌روند، اسم یا صیغه مبالغه خوانده می‌شوند. به این معنا که فرد شکّیا را «صَابِرٌ» و فرد بسیار شکّیا را «صَبَّارٌ» می‌گویند، یا به فرد شکرگزار «شَاكِرٌ» و به فردی که بسیار شکرگزار است «شَكُورٌ» می‌گویند. عموم وزنهای صیغه مبالغه از فعل ثلاثی متصرف و متعدی گرفته می‌شوند، به جز وزن «فَعَالٌ» که هم می‌توان آن را از فعل لازم به دست آورد و هم از فعل متعدی.

۲۸۵. ابراهیم/ ۵؛ ترجمه: «که قطعاً در این [یادآوری] برای هر شکّیای سپاسگزاری عبرت‌هاست.»

۲۸۶. همزه/ ۱؛ ترجمه: «وای بر هر بدگویِ عیب‌جویی.»

۲۸۷. هود/ ۹۰؛ ترجمه: «که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است.»

۲۸۸. مریم/ ۴۱؛ ترجمه: «و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز؛ زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود.»

۲۸۹. ماعون/ ۳؛ ترجمه: «و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی‌کند.»

۲۹۰. بقره/ ۲۵۵؛ ترجمه: «خداست که معبودی جز او نیست، زنده و برپادارنده است.»

قاعده

۱- صیغه مبالغه اسمی است که بر کثرت و فراوانی صفتی در کسی یا چیزی دلالت می‌کند؛ مانند: عَلَام (بسیار دانا).

۲- صیغه مبالغه صرفاً از ثلاثی مجرد ساخته می‌شود.^{۲۹۱} وزنهای صیغه مبالغه سماعی‌اند و مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:^{۲۹۲}

- فَعَّالٌ^{۲۹۳} ← غَفَّارٌ (بسیار آمرزنده)
 فَعَّالَةٌ ← عَلَامَةٌ (بسیار دانا)
 فَعِيلٌ ← رَحِيمٌ (بسیار مهربان)
 فَعُولٌ ← كَذُوبٌ (بسیار دروغگو)
 فَعِيلٌ ← صَدِيقٌ (بسیار راستگو)
 فَعُولٌ ← قَيُّومٌ (بسیار پابرجا)
 مِفْعَالٌ^{۲۹۴} ← مِفْضَالٌ (بسیار فاضل)
 فَعِلٌ ← حَذِرٌ (بسیار محتاط)
 مِفْعِيلٌ ← مِسْكِينٌ (بسیار نیازمند)
 فُعُولٌ ← قُدُّوسٌ (بسیار پاک و منزّه)
 فُعْلَةٌ ← هُمَزَةٌ (بسیار عیب‌جو)

ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)

۱- توجه داشته باشیم که صیغه‌های مبالغه صرفاً از افعال ثلاثی متصرف و متعدی ساخته می‌شوند، البته به جز صیغه «فَعَّال» که هم از فعل ثلاثی لازم و هم از فعل ثلاثی متعدی ساخته می‌شود؛ مانند: ﴿وَلَا تُطِغْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنِيمٍ * مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾^{۲۹۵} که در آن واژه‌های «حَلَّاف» و «مَشَاء» از ریشه افعال لازم گرفته شده است و واژه‌های «هَمَّاز» و «مَنَاع» از ریشه افعال متعدی.

۲۹۱. صیغه مبالغه از غیر ثلاثی مجرد نیز به ندرت به کار رفته است؛ مانند: «دَرَّاک» از «أَدْرَكَ»، «مِعْطَاء» از «أَعْطَى»، «مِهْوَان» از «أَهَانَ» و «مِتَلَّاف» از «أَتْلَفَ». ر.ک: مبادئ العربية، ج ۴، قسم الصرف، ص ۱۰۰ و صرف روان، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲۹۲. از وزنهای غیر مشهور آن می‌توان به «فَعَّال (کُبَّار)»، «فَاعُول (فاروق)» و «فَاعِلَة (راویة)» اشاره کرد.

۲۹۳. وزن «فَعَّال» همگامی که گویای مفهوم شغل باشد صیغه مبالغه نیست، بلکه اسم منسوب و در حقیقت صفت مشبیه به شمار می‌رود؛ مانند: «نَجَّار، حَدَّاد و بَقَّال».

۲۹۴. این وزن میان صیغه مبالغه و اسم ابزار مشترک است و تشخیص آن با قرائن امکان‌پذیر است.

۲۹۵. قلم/ ۱۲ - ۱۰؛ ترجمه: «و از هر قسم‌خورنده فرومایه‌ای فرمان مبر [که] عیب‌جوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد؛ مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه...».

۲- مذکر و مؤنث در صیغه مبالغه اغلب یکسان است؛ مثلاً می‌گوییم: «رَجُلٌ شَرِیرٌ وِ امْرَأَةٌ شَرِیرَةٌ»، یا «رَجُلٌ طَوَّالٌ وِ امْرَأَةٌ طَوَّالٌ»؛^{۲۹۶} به این معنا که چنانچه صیغه مبالغه مختوم به تاء مدوره باشد، معمولاً این تاء علامت تأنیث نیست، بلکه بر کثرت مبالغه دلالت می‌کند و به آن «تاء مبالغه» می‌گویند؛ مانند: «رَجُلٌ عَلَّامَةٌ وِ امْرَأَةٌ عَلَّامَةٌ» (بسیار بسیار دانا).

با این همه در موارد زیر صیغه مبالغه می‌تواند به شکل مؤنث استعمال شود و تاء تأنیث بگیرد:

الف) هرگاه وزن «فَعِل» به معنای اسم فاعل باشد،^{۲۹۷} خواه موصوف از نظر تذکیر و تأنیث معین باشد (علامتی در عبارت وجود داشته باشد که نشان دهد موصوف مذکر است یا مؤنث) خواه از نظر تذکیر و تأنیث معین نباشد، صیغه مبالغه باید متناسب با آنچه که مورد نظر است ذکر شود؛ مانند: «هَذَا شَفِیقٌ وِ هَذِهِ شَفِیقَةٌ» که در اینجا موصوف معین است؛ زیرا «هَذَا» و «هَذِهِ» به ترتیب اسم اشاره برای مذکر و مؤنث هستند. یا «جاءَ شَفِیقٌ وِ شَفِیقَةٌ» که در آن موصوف ذکر نشده و معین نیست.

حال اگر «فَعِل» به معنای اسم مفعول باشد، در صورتی که موصوف از نظر تذکیر و تأنیث معلوم باشد نیازی به آوردن تاء تأنیث نیست؛ مانند: «جاءَ رَجُلٌ جَرِیحٌ وِ امْرَأَةٌ جَرِیحَةٌ»؛ اما اگر موصوف معین نباشد مؤنث آن با تاء تأنیث می‌آید؛ مانند: «جاءَ حَبِیبٌ وِ حَبِیبَةٌ» که چون موصوف در جمله نیامده است صفت متناسب با آنچه مراد و منظور بوده ذکر شده است؛ یک بار مذکر متناسب با موصوف مذکر محذوف و بار دیگر مؤنث متناسب با موصوف مؤنث محذوف.

ب) هرگاه وزن «فَعُول» به معنای اسم مفعول باشد برای صیغه مؤنث آن باید تاء تأنیث بیاوریم، چه موصوف معین باشد چه معین نباشد؛ مانند: «هَذَا رَسُولٌ وِ هَذِهِ رَسُولَةٌ» و «جاءَ رَسُولٌ وِ رَسُولَةٌ». اما اگر «فَعُول» به معنای اسم فاعل و موصوف معین باشد، آوردن تاء تأنیث لازم نیست؛ مانند: «جاءَ الْأَبُ الْحَنُونُ وِ الْأُمُّ الْحَنُونُ». ولی هرگاه موصوف معین نباشد صیغه مبالغه برای مؤنث همراه با تاء تأنیث می‌آید؛ مانند: «جاءَ الْحَنُونُ وِ الْحَنُونَةُ».

۲۹۶. طَوَّالٌ: بسیار بلند قد.

۲۹۷. وزن «فَعِل» از اوزانی است که میان صفت مشبیه و صیغه مبالغه مشترک است؛ اگر از ریشه لازم مشتق شده باشد صفت مشبیه و اگر از ریشه متعدی مشتق شده باشد صیغه مبالغه است؛ مانند: «کَبِیر» و «شَرِیف» که از فعلهای لازم «کَبَر» و «شَرَف» گرفته شده‌اند و از این رو صفت مشبیه محسوب می‌شوند؛ و «سَمِیع» و «عَلِیم» که از فعلهای متعدی «سَمِع» و «عَلِم» گرفته شده‌اند و از این رو صیغه مبالغه به شمار می‌روند.

جلسه هفدهم

جامد و مشتق (۴) اسم تفضیل

- ۱۲۴.....اهداف درس
- ۱۲۴.....درآمد
- ۱۲۴.....انواع مشتق (۵)
- ۱۲۴.....اسم تفضیل
- ۱۲۷.....حالاتهای کاربرد اسم تفضیل

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اسم تفضیل؛

✓ حالت‌های کاربرد اسم تفضیل در زبان عربی.

درآمد

در دروس گذشته با چهار نوع از اقسام مشتقات، یعنی اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه و صیغه مبالغه، آشنا شدیم و تعریف، اوزان و مسائل مربوط به آنها را فرا گرفتیم. اکنون در این درس و در ادامه مباحث مشتقات با پنجمین نوع از این گونه اسمها، یعنی اسم تفضیل، آشنا خواهیم شد و شیوه ساختن آن در ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد و همچنین کاربردهای گوناگون آن را فرا خواهیم گرفت. لازم است در همین ابتدا متذکر شویم که برخی از کاربردهای اسم تفضیل در عربی معادل صفت تفضیلی (برتر) در زبان فارسی و برخی دیگر از آنها معادل صفت عالی (برترین) است. بر این اساس برای تشخیص آنها از یکدیگر باید نوع کاربرد آنها را در متون مورد توجه قرار داد؛ از این رو در بخش دوم این درس به بحث و بررسی دقیق راجع به انواع کاربردهای آن پرداخته‌ایم.

انواع مشتق (۵)

اسم تفضیل

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- «الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»^{۲۹۸}

۲- الْعَسَلُ أَحْلَى مِنَ التَّمْرِ.

۳- الْعِلْمُ أَنْفَعُ مِنَ الْمَالِ.

(ب)

۱- الْعَرَبُ أَكْثَرُ تَقَدُّمًا مِنَ الشَّرْقِ.

۲- الْغَابَةُ أَشَدُّ خُضْرَةً مِنَ الْجَبَلِ.

۳- «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا»^{۲۹۹}

(ج)

۱- عَلِيٌّ أَعْلَمُ الرِّجَالِ.

۲۹۸. بقره/ ۲۱۷؛ ترجمه: «و فتنه [شرک] از کشتار بزرگ‌تر است.»

۲۹۹. توبه/ ۹۷؛ ترجمه: «بادیه‌نشینان عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر هستند.»

۲- ﴿هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾^{۳۰۰}

۳- ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^{۳۰۱}

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های دسته «الف» مشخص شده‌اند بر وزن «أَفْعَل» آمده‌اند و هر کدام از آنها بر دو جنبه دلالت دارند: نخست صفتی که میان دو چیز مشترک است و دوم برتری یکی از آن دو بر دیگری در دارا بودن این صفت. مثلاً در نمونه دوم واژه «أَحْلَى» گویای آن است که عسل و خرما در دارا بودن صفت شیرینی مشترک‌اند، اما عسل شیرین‌تر از خرماست.

نمونه‌های دسته «ب» نیز همین گونه‌اند؛ در نمونه نخست غرب در «پیشرفت» بر شرق برتری دارد، اما اسم تفضیل آن بر وزن اسمهای تفضیل نمونه‌های دسته «الف» نیست و به گونه‌ای دیگر آمده است؛ یعنی ابتدا واژه «أَشَدُّ» و سپس مصدر فعل به صورت نکره و منصوب آمده است و از ترکیب این دو با یکدیگر معنای تفضیلی به دست آمده است. در غیر ثلاثی مجرد اسم تفضیل همیشه این‌گونه ساخته می‌شود، اما ساختن اسم تفضیل به این شیوه به غیر ثلاثی مجرد اختصاص ندارد، بلکه هرگاه ثلاثی مجرد بر مفهوم رنگ دلالت کند، در این صورت نیز ساختار اسم تفضیل آن همچون غیر ثلاثی مجرد است؛ یعنی نخست واژه‌هایی همچون «أَشَدُّ»، «أَكْبَرُ» و «أَقَلُّ» را می‌آوریم، سپس مصدر را به صورت نکره و منصوب پس از آن ذکر می‌کنیم تا مفهوم صفت تفضیلی به دست آید. برای مثال اگر به واژه‌ای همچون «أَخْضَرُ» توجه کنید می‌بینید که این وزن (أَفْعَل)، وزن صفت مشبّهه آن است که به معنای «سبز» است، نه «سبزتر»؛ از این رو برای ساختن اسم تفضیل از چنین اسمهایی باید همچون غیر ثلاثی مجرد عمل کرد. اسم تفضیل این واژه «أَشَدُّ خُضْرَةً» است که در نمونه دوم دسته «ب» آمده است: «الْغَابَةُ أَشَدُّ خُضْرَةً مِنَ الْجَبَلِ». در نمونه سوم نیز با آنکه «كُفْرٌ» مصدر ثلاثی مجرد است، اما به جای «أَكْفَرُ»، «أَشَدُّ كُفْرًا» آمده است؛ یعنی از آن به شیوه غیر ثلاثی مجرد اسم تفضیل ساخته شده است. با توجه به کاربرد نمونه‌های متعدد از این دست در متون ادبی می‌توان گفت: برای ساختن اسم تفضیل در ثلاثی مجرد به هر دو شیوه می‌توان عمل کرد و مثلاً گفت: «عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ أَحْمَدَ» یا «عَلِيٌّ أَكْثَرُ عِلْمًا مِنْ أَحْمَدَ».

در نمونه‌های دسته «ج» یک موصوف در داشتن یک صفت با همه موصوفهای همگون سنجیده شده و برتری این نمونه‌ها بر همه موصوفهای دیگر نشان داده شده است؛ یعنی «عَلِيٌّ» در برخورداری از صفت «عِلْم» بر همه مردان، و خداوند در سرعت محاسبه و شمارش بر همگان برتری دارد. در این حالت و حالت‌های مشابه دیگر مَفْضَلٌ علیه (اسم بعد از اسم تفضیل) یک نفر نیست، بلکه همه کسانی هستند که از آن صفت با درجاتی گوناگون - کم یا زیاد - برخوردارند.

با مقایسه نمونه‌های دسته «الف» و «ب» با دسته «ج» درمی‌یابیم که در دو دسته نخست پس از اسم تفضیل حرف «مِنْ» به کار رفته است، ولی در دسته سوم حرف «مِنْ» وجود ندارد. کاربرد «مِنْ» در این موارد نشانگر مفهوم صفت تفضیلی (صفت برتر) فارسی است و به کار نرفتن آن بیانگر مفهوم صفت عالی (صفت

۳۰۰. انعام / ۶۲؛ ترجمه: «و او سریع‌ترین حساب‌رسان است».

۳۰۱. حجرات / ۱۳؛ ترجمه: «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

برترین) فارسی است؛ مانند «أَعْلَمُ الرَّجَالِ» که بیانگر صفت عالی است؛ یعنی «دانشمندترین مردان» (دانشمندتر از همه مردان).

ملاحظه

الف) گاهی اُفعل تفضیل از معنای تفضیل و برتری تهی می‌شود. این امر بیشتر در صفات خداوند متعال جاری است. برای مثال به این سه نمونه توجه کنید:

۱- اللَّهُ أَكْبَرُ.

۲- ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^{۳۰۲}

۳- ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾^{۳۰۳}

در این نمونه‌ها به ترتیب واژه‌های «أكبر»، «أعلم» و «أهون» به عنوان صفات خداوند متعال به کار رفته‌اند، اما می‌دانیم که بزرگی، دانش یا آسانی انجام کار برای خداوند اصولاً با دیگران قابل قیاس نیست و این صفات در اینجا در واقع به معنای «کبیر»، «عالِم» و «هین» (آسان) به کار رفته‌اند. در چنین مواردی برتری خداوند در برخورداری از صفتهای مورد نظر به صورت مطلق است.

ب) دو واژه «خیر» و «شر» به معنای اسم تفضیل به کار رفته‌اند و با آنکه ظاهراً بر وزن «أفعل» نیستند، اما به ترتیب گویای معنای «بهتر» و «بدتر» یا «بهترین» و «بدترین» هستند. صورت اصلی این دو واژه «أخیر» و «أشَر» فرض می‌شود که همزه آنها در اثر کثرت استعمال افتاده است و از این رو به شکل «خیر» و «شر» به کار رفته‌اند. برای مثال به دو نمونه زیر توجه کنید:

۱- ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ﴾^{۳۰۴}

۲- ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^{۳۰۵}

همان‌طور که مشاهده می‌کنید «خیر» در آیه نخست به معنای «بهتر» است که در فارسی صفت تفضیلی (برتر) به شمار می‌رود و «شر» در آیه دوم به معنای «بدترین» است که در فارسی صفت عالی (برترین) است و در زبان عربی هر دو واژه اسم تفضیل محسوب می‌شوند.

قاعده

۱- اسم تفضیل اسمی است که به وسیله آن موصوفی در یک صفت مشترک با موصوف یا موصوفهای دیگر یا با همه موصوفهای همگون سنجیده می‌شود و بر یک یا چند موصوف یا همه آنها برتری داده می‌شود.

۲- در زبان عربی اسم تفضیل هم معادل صفت برتر و هم معادل صفت برترین در زبان فارسی است. اما اگر پس از اسم تفضیل حرف «من» به کار رفته باشد اسم تفضیل معادل صفت برتر در فارسی است و در غیر

۳۰۲. انعام/ ۱۲۴؛ ترجمه: «خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد».

۳۰۳. روم/ ۲۷؛ ترجمه: «او اوست آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید و این [کار] بر او آسان‌تر است».

۳۰۴. جمعه/ ۱۱؛ ترجمه: «بگو: آنچه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است».

۳۰۵. انفال/ ۲۲؛ ترجمه: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند».

این صورت معادل صفت برترین است؛ مانند «أَعْلَمُ» در عبارتهای «عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ سَعِيدٍ» (علی داناتر از سعید است) و «عَلِيٌّ أَعْلَمُ الرَّجَالِ» (علی داناترین مردم است) که در عبارت نخست اسم تفضیل «أَعْلَمُ» معادل صفت تفضیلی و در عبارت دوم معادل صفت عالی است.

۳- اسم تفضیل در ثلاثی مجرد بر وزن «أَفْعَلُ» و مؤنث آن بر وزن «فُعَلَى» می آید؛ مانند: «أَكْبَرُ» - «كُبْرَى» و «أَفْضَلُ» - «فُضِّلَى».

۴- برای ساختن اسم تفضیل در افعال غیر ثلاثی مجرد مصدر نکره و منصوب فعل مورد نظر را پس از واژه‌هایی همچون «أَكْبَرُ»، «أَكْثَرُ»، «أَشَدُّ» و «أَعْظَمُ» به کار می‌بریم؛ مانند: «أَكْثَرُ تَقَدُّمًا» (بیشرفته‌تر).

۵- صرفاً از افعالی می‌توان افعال تفضیل ساخت که ثلاثی، متصرف، مثبت، معلوم، قابل برتری و تام باشند و در عین حال بر عیب، رنگ و زینت دلالت نکنند؛ بنابراین نمی‌توان از افعال زیر افعال تفضیل به دست آورد: «عَلِمَ» (چون ثلاثی نیست)، «بُسَّ» (چون جامد است)، «مَا عَلِمَ» (چون منفی است)، «كُتِبَ» (چون مجهول است)، «مَاتَ» (چون قابل برتری نیست) و «كَانَ» (چون ناقص است).

البته باید توجه داشت که از برخی افعال ثلاثی مزید و نیز از افعالی که بر عیب، رنگ و زینت دلالت می‌کنند نیز می‌توان اسم تفضیل ساخت، اما نه بر وزن «أَفْعَلُ»؛ مانند: «أَكْثَرُ إِعْوَاجًا» (کج‌تر) و «أَشَدُّ صُفْرَةً» (زردتر).

۶- اسم تفضیل مانند اسم فاعل شش صیغه دارد. سه صیغه برای مذکر و سه صیغه برای مؤنث: «أَفْضَلُ»، «أَفْضَلَانِ»، «أَفْضَلُونَ» (أَفْضَلِ، فُضِّلَى، فُضِّلَانِ، فُضِّلِيَاتُ (فُضِّلُ).

۷- واژه‌های «خَيْرٌ» و «شَرٌّ» نیز، با آنکه بر وزن «أَفْعَلُ» نیستند، اسم تفضیل به شمار می‌روند. این دو واژه در اصل «أَخْيَرُ» و «أَشْرَرُ» بوده‌اند، اما در اثر کثرت استعمال همزه از ابتدای آنها حذف شده است.

حالت‌های کاربرد اسم تفضیل

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ سَعِيدٍ

(ب)

۱- خَالِدٌ أَفْضَلُ قَائِدٍ يَشْتَغِلُ فِي الْجَيْشِ.

۲- أَحْمَدُ أَعْلَمُ الطُّلَّابِ.

(ج)

مُحَمَّدٌ هُوَ الْأَفْضَلُ.

توضیح

اسم‌های مشخص شده در نمونه‌های بالا گویای حالات مختلف اسم تفضیل هستند. در تنها نمونه دسته «الف»، «أَعْلَمُ» بدون «ال» و غیر مضاف است که در این صورت می‌تواند همیشه مفرد و مذکر استعمال شود و استفاده از حرف جرّ «مِنْ» پس از آن ضروری است؛ مانند: «عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ سَعِيدٍ» و «هَاتَانِ أَنْفَعُ مِنْ»

هَاتَيْنِ». با این همه گاه ممکن است «مِنْ» همراه با اسم پس از آن حذف شود؛ مانند: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^{۳۰۶} که یعنی: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَأَبْقَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

در نمونه اول از دسته «ب»، «أَفْضَلُ» مضاف به یک مضاف الیه نکره است. در این حالت، همانند حالت قبل، اسم تفضیل به صورت مفرد و مذکر می‌آید و پس از آن جمله یا شبه جمله‌ای ذکر می‌شود که کامل‌کننده معنای جمله پیشین است؛ مانند: «النِّسَاءُ أَفْضَلُ مُعَلِّمَاتٍ يَدْرُسْنَ فِي تِلْكَ الْمَدْرَسَةِ». در نمونه دوم از این دسته «أَعْلَمُ» مضاف است، ولی بر خلاف نمونه پیشین مضاف الیه آن معرفه است. در این حالت مطابقت مَفْضَل (اسم قبل از اسم تفضیل) با مَفْضَلٌ علیه (اسم بعد از اسم تفضیل) در عدد و نوع الزامی نیست؛ مانند: «فَاطِمَةُ أَفْضَلُ (فُضِّلَى) النِّسَاءِ» که در آن «فَاطِمَةُ» مفرد، ولی «نِّسَاءِ» جمع آمده است.

در نمونه دسته «ج» نیز «الْأَفْضَلُ» اسم تفضیل است که همراه با «ال» به کار رفته است. هرگاه اسم تفضیل معرفه به الف و لام تعریف باشد در عدد و جنس از اسم پیش از خود تبعیت می‌کند و پس از آن حرف «مِنْ» ذکر نمی‌شود. در این حالت اسم تفضیل در حقیقت به عنوان صفت عالی به کار رفته است؛ مانند: «أَحْمَدُ وَ عَلِيٌّ الْأَفْضَلَانِ» و «الزَّيْدُونَ الْأَفْضَلُونَ».

قاعده

اسم تفضیل به اعتبار لفظ به سه صورت به کار می‌رود:

۱- بدون «ال» و غیر مضاف: اسم تفضیل در این صورت همیشه مفرد و مذکر است و استفاده از حرف جرّ «مِنْ» پس از آن ضروری است.

در جدول زیر شش صیغه اسم تفضیل را در این حالت می‌توان ملاحظه کرد:

عدد جنس	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ سَعِيدٍ.	أَحْمَدُ وَ عَلِيٌّ أَحَبُّ إِلَى أَسَاتِذِهِمْ مِنْ أَصْدِقَائِهِمْ.	الْمُؤْمِنُونَ أَعَزُّ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ.
مؤنث	فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنْ مَرِيَمَ.	هَاتَانِ أَنْفَعُ مِنْ هَاتَيْنِ.	الْمُتَعَلِّمَاتُ أَفْضَلُ مِنْ الْجَاهِلَاتِ.

۲- به صورت مضاف: اسم تفضیل در این صورت دو حالت دارد:

الف) اگر مضاف الیه نکره باشد همانند حالت پیشین اسم تفضیل به صورت مفرد و مذکر می‌آید و پس از آن جمله یا شبه جمله‌ای ذکر می‌شود که کامل‌کننده معنای جمله قبلی است؛ مانند: «عَلِيٌّ أَفْضَلُ رَجُلٍ عَرَفْتُهُ». در این صورت مَفْضَل (اسم قبل از اسم تفضیل) و مَفْضَلٌ علیه (اسم بعد از اسم تفضیل) باید در عدد (مفرد، مثنی و جمع) و نوع (مذکر و مؤنث) مطابقت داشته باشند.

در جدول زیر شش صیغه اسم تفضیل را در این حالت می‌توان ملاحظه کرد:

۳۰۶. اعلی / ۱۷؛ ترجمه: «با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است».

عدد جنس	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	خَالِدٌ أَفْضَلُ قَائِدٍ يَشْتَعِلُ فِي الْجَيْشِ. («خالد» و «قائد» هر دو مفرد مذکرند.)	الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ رَجُلَيْنِ رَأَيْتُهُمَا فِي حَيَاتِي. («الزَّيْدَانِ» و «رَجُلَيْنِ» هر دو مثنای مذکراند.)	الْمُؤْمِنُونَ أَكْرَمُ رِجَالٍ عِنْدَ اللَّهِ. («المؤمنون» و «رجال» هر دو جمع مذکرند.)
مؤنث	فَاطِمَةُ أَفْضَلُ امْرَأَةٍ تَدْرُسُ فِي مَدْرَسَتِنَا. («فاطمة» و «امرأة» هر دو مفرد مؤنثاند.)	هَاتَانِ الْمَرْأَتَانِ أَفْضَلُ عَالِمَتَيْنِ تَعِيشَانِ فِي مَدِينَتِكُمْ. («المرأتان» و «عالمتين» هر دو مثنای مؤنثاند.)	النِّسَاءُ أَفْضَلُ مُعَلِّمَاتٍ يَدْرُسْنَ فِي تِلْكَ الْمَدْرَسَةِ. («النساء» و «مُعلمات» هر دو جمع مؤنثاند.)

ب) اگر مضافٌ الیه معرفه باشد، مطابقت مفصل با مفصلٌ علیه در عدد و نوع الزامی نیست؛ یعنی هم می‌توان آن دو را با هم مطابقت داد؛ مانند: آیه مبارک ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا﴾^{۳۰۷} که در آن «أكبر» با «مجرمین» در عدد مطابقت دارد و هر دو جمع آمده‌اند؛ و هم می‌توان آن دو را با هم مطابقت نداد؛ مانند: آیه مبارک ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾^{۳۰۸} که در آن «أحرص» و «الناس» در عدد مطابقت ندارند؛ «أحرص» مفرد و «الناس» جمع است.

در جدول زیر شش صیغه اسم تفضیل را در این حالت می‌توان ملاحظه کرد:

عدد جنس	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	أَحْمَدُ أَعْلَمُ الطُّلَّابِ.	عَلِيٌّ وَ أَحْمَدُ أَعْلَمُ (أَعْلَمَا) الطُّلَّابِ.	هَؤُلَاءِ أَكْرَمُ (أَكْرَمُو) الرِّجَالِ.
مؤنث	فَاطِمَةُ أَفْضَلُ (فُضِّلِي) النِّسَاءِ. («فاطمة» مفرد است، ولی مضافٌ الیه (النساء) جمع آمده است.)	فَاطِمَةُ وَ مَرِيَمُ أَفْضَلُ (فُضِّلَا) النِّسَاءِ. («فاطمة» و «مریم» دو نفر هستند، ولی مضافٌ الیه جمع آمده است.)	هُنَّ أَفْضَلُ (فُضِّلْنَ / فُضِّلَاتُ) النِّسَاءِ.

۳- اسم تفضیل همراه با «ال»: هرگاه اسم تفضیل معرفه به الف و لام تعریف باشد در عدد و جنس از اسم پیش از خود تبعیت می‌کند و حرف «مِن» پس از آن ذکر نمی‌شود.

در جدول زیر شش صیغه اسم تفضیل را در این حالت می‌توان ملاحظه کرد:

۳۰۷. انعام/ ۱۲۳؛ ترجمه: «و بدین گونه در هر شهری گناهکاران بزرگش را می‌گماریم».

۳۰۸. بقره/ ۹۶؛ ترجمه: «و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند، خواهی یافت».

جمع	مثنی	مفرد	عدد جنس
الزَّيْدُونَ الْأَفْضَلُونَ	أَحْمَدُ وَ عَلِيُّ الْأَفْضَلَانِ	مُحَمَّدُ الْأَفْضَلُ	مذکر
النِّسَاءُ الْفُضَّلِيَّاتُ	فَاطِمَةُ وَ مَرْيَمُ الْفُضَّلِيَّانِ	فَاطِمَةُ الْفُضَّلَى	مؤنث

ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)

گاهی صفت تفضیلی از معنای تفضیل خارج می‌شود و به معنای صفت مشبّهه یا اسم فاعل به کار می‌رود. این حالت اغلب در مورد صفات مربوط به خداوند متعال دیده می‌شود؛ زیرا صفات او اساساً قابل قیاس با صفات بندگان نیست؛ مانند «أَكْبَرُ» و «أَعْلَى» در آیات مبارک ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^{۳۰۹} و ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^{۳۱۰} که در اینجا در واقع این دو واژه به ترتیب به معنای «کَبِيرُ» و «عَلِيٌّ» به کار رفته‌اند.

۳۰۹. توبه/۷۲؛ ترجمه: «و خشنودی خدا بزرگ‌تر است».

۳۱۰. اعلیٰ/۱؛ ترجمه: «نام پروردگار والای خود را به پاکی بستی».

جلسه هجدهم

جامد و مشتق (۵)

اسم زمان، اسم مکان و اسم ابزار

- ۱۳۲ هدف درس
- ۱۳۲ درآمد
- ۱۳۲ انواع مشتق (۶ و ۷)
- ۱۳۲ اسم زمان و اسم مکان
- ۱۳۴ انواع مشتق (۸)
- ۱۳۴ اسم ابزار

هدف درس

آشنایی با:

✓ اسم زمان؛

✓ اسم مکان؛

✓ اسم ابزار.

درآمد

در دروس گذشته با پنج نوع از انواع اسم مشتق، یعنی اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغۀ مبالغه و اسم تفضیل، آشنا شدیم و اوزان آنها، طریقه ساختن آنها و مباحث دیگری را در همین زمینه فرا گرفتیم. در درس گذشته به تفصیل مباحث اسم تفضیل و انواع کاربردهای آن در زبان عربی و معادل فارسی آنها را شناختیم. در اینجا تکرار می‌کنیم که در متون عربی اسم تفضیل همیشه یکسان و به یک شکل به کار نمی‌رود، بلکه اشکال گوناگونی دارد: گاه همراه با الف و لام تعریف به کار می‌رود؛ گاه بدون الف و لام؛ گاه مضاف است؛ گاه مضاف نیست؛ گاهی مثنی و جمع بسته می‌شود و زمانی هم لازم نیست چنین تغییراتی در آن پدید آید. و سرانجام در یکی دو مورد اسم تفضیل استثناءً در ظاهر وزن قالب صرفی تعریف شده و مشخص خود را ندارد. صورتهای گوناگون کاربرد اسم تفضیل در عربی با معنایی که به ذهن شنونده عربی‌دان متبادر می‌کند رابطه‌ای تنگاتنگ دارد که در قرائت و درک معنای درست متون علمی باید مورد توجه قرار گیرد.

اکنون در این درس، که آخرین درس از مجموعه دروس جامد و مشتق است، با سه نوع دیگر از اسمهای مشتق، یعنی اسم زمان، اسم مکان و اسم ابزار آشنا خواهیم شد و از احکام و مسائل آن در صرف عربی گفتگو خواهیم کرد.

انواع مشتق (۶ و ۷)

اسم زمان و اسم مکان

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^{۳۱۱}

۲- يُعْجِبُنِي مَنَظَرُ الرَّيْفِ.^{۳۱۲}

۳- مَجْرَى النَّهْرِ ضَيْقٌ.^{۳۱۳}

(ب)

۳۱۱. قدر / ۵؛ ترجمه: «[آن شب] تا دم صبح صلح و سلام است».

۳۱۲. از منظره روستا خوشم می‌آید.

۳۱۳. ضیق: تنگ، باریک.

۱- الإمام مَعْدِنُ الْكَرَمِ.

۲- ﴿إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾^{۳۱۴}

(ج)

۱- الْمُصَلَّى قَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ.

۲- ذَهَبْتُ إِلَى الْمُسْتَشْفَى.

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند همگی از مصدر گرفته شده‌اند و بر زمان یا مکان وقوع فعل دلالت می‌کنند. نمونه‌های دسته «الف» بر وزن «مَفْعَل» آمده‌اند. حرکت عین الفعل مضارع در نخستین نمونه مفتوح است (يَطْلَعُ)؛ حرکت عین الفعل مضارع در دومین نمونه مضموم است (يَنْظُرُ)، و فعل نمونه سوم اساساً معتلّ اللام است (يَجْرِي). در این سه حالت اسم زمان و مکان بر وزن «مَفْعَل» می‌آید (مَطْلَع، مَنْظَر و مَجْرَى) که «مَطْلَع» اسم زمان و «مَنْظَر و مَجْرَى» اسم مکان هستند.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که وزنه‌های اسم زمان و مکان مشترک‌اند، اما همین اسمها در برخی کاربردها اسم زمان هستند و در برخی دیگر معنای اسم مکان دارند؛ یعنی چنین نیست که واژه‌ای که بر وزن اسم زمان و مکان آمده است در یک عبارت هم اسم زمان و هم اسم مکان باشد، بلکه با توجه به سیاق عبارت می‌توان دریافت که دقیقاً کدام یک از آن دو مورد نظر است.

نمونه‌های دسته «ب» بر وزن «مَفْعِل» آمده‌اند. حرکت عین الفعل مضارع در نمونه نخست مکسور است (يَعْدِنُ) و در نمونه دوم فعل، معتلّ الفاء است (وَعَدَ، يُوْعَدُ). در این دو حالت اسم زمان و مکان بر وزن «مَفْعِل» می‌آید (مَعْدِن و مَوْعِد) که «مَعْدِن» اسم مکان و «مَوْعِد» اسم زمان است.

نمونه‌های دسته «ج» از افعال ثلاثی مزید مشتق شده‌اند و با آنکه بر وزن اسم مفعول آنها آمده‌اند گویای معنای اسم مکان هستند: «مُصَلَّى (محلّ ادای نماز)، مُسْتَشْفَى (بیمارستان / محلّ شفا جستن)».

قاعده

۱- اسم زمان بر زمان انجام فعل و اسم مکان بر مکان انجام فعل دلالت می‌کند؛ مانند: «مَكْتَب (زمان نوشتن / مکان نوشتن)».

۲- در افعال ثلاثی مجرد اگر عین الفعل مضارع مضموم یا مفتوح باشد یا فعل معتلّ اللام باشد، اسم زمان و مکان آنها بر وزن «مَفْعَل» می‌آید؛ مانند: «يَعْبُدُ» مَعْبَد (محل و زمان عبادت کردن)؛ يَذْهَبُ» مَذْهَب (محل و زمان رفتن)؛ يَرْمِي» مَرْمَى (محل و زمان پرتاب کردن)». و اگر عین الفعل مضارع مکسور باشد یا خود فعل معتلّ الفاء (مثال) باشد، اسم زمان و مکان آن بر وزن «مَفْعِل» می‌آید؛ مانند: «يَجْلِسُ» مَجْلِس (محل و زمان نشستن) و يَيْسِرُ» مَيْسِر (محل و زمان هموار شدن)».

۳- اسم زمان و اسم مکان در افعال غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آنها می‌آید؛ مانند: «مُجْتَمَع (محل و زمان جمع شدن) و مُسْتَخْرَج (محل و زمان خارج کردن یا خارج شدن)».

۳۱۴. هود / ۸۱؛ ترجمه: «بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟»

ملاحظه

۱- در افعال غیر ثلاثی مجرد، اسم مکان، اسم زمان و مصدر میمی^{۳۱۵} بر وزن اسم مفعول می‌آید؛ بنابراین اسم مفعول در غیر ثلاثی مجرد میان چهار معنا مشترک است و بازشناخت این موارد از یکدیگر با توجه به قرائن امکان‌پذیر است؛ مانند: آیه مبارک ﴿يُسَّ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَاً﴾^{۳۱۶} که در آن «مُرْتَقَاً» اسم مکان و به معنای «جایگاه» است؛ و آیه مبارک ﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً﴾^{۳۱۷} که «معاش» اسم زمان و به معنای «زمان کسب رزق و روزی» است؛ و عبارت «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^{۳۱۸} که «مَحْيَا» مصدر میمی و به معنای «حیات» است؛ و بالاخره آیه مبارک ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^{۳۱۹} که «الْمُطَهَّرُونَ» اسم مفعول و به معنای «پاک‌شدگان» است.

۲- گاه به آخر وزن «مَفْعَل»، که یکی از وزنهای اسم مکان و اسم زمان است، تایی مدوره‌ای افزوده می‌شود و بر وزن «مَفْعَلَة» به کار می‌رود؛ مانند: «مَحْكَمَة» (محل حکم و داوری)، «مَآذَنَة» (محل اذان گفتن)، یا «مَيْسَرَة» در آیه مبارک ﴿وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ﴾^{۳۲۰} که به معنای «[هنگام] گشایش و رهایی از تنگ‌دستی» به کار رفته است.

۳- اسم مکان از اسم جامد نیز ساخته می‌شود که در این صورت بر وزن «مَفْعَلَة» می‌آید و ضمناً بر کثرت و فراوانی چیزی در مکان نیز دلالت می‌کند؛ مانند: «مَآسَدَة» که از «أَسَد» گرفته شده است و بر کثرت شیر در مکان خاصی دلالت می‌کند. همچنین «مَسْبَعَة» و «مَكْلَبَة» که از ریشه‌های «سَبَع» و «كَلَب» گرفته شده‌اند و به ترتیب بر فراوانی درندگان و سگها در مکان خاصی دلالت می‌کنند.

۴- گاه وزن اسم زمان و مکان بر خلاف قاعده است؛ یعنی آنجا که باید دومین حرف اصلی آنها مفتوح باشد مکسور است یا بالعکس؛ مانند: «مَسْجِد»، «مَنْسِك» و «مَفْرُق» که فعل مضارع آنها به ترتیب بر وزن «يَسْجُد»، «يَنْسِك» و «يَفْرُق» است و طبق قاعده، اسم زمان و مکان آنها باید بر وزن «مَفْعَل» بیاید،^{۳۲۱} ولی بر وزن «مَفْعَل» به کار رفته‌اند.

انواع مشتق (۸)

اسم ابزار

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- بَرَدْتُ الْحَدِيدَ بِالْمِبرِدِ.

۳۱۵. مصدر میمی مصدری است که اوزان و احکام مشخصی دارد، ولی در آغاز همه آنها میمی زائد و مفتوح وجود دارد؛ مانند: «مَنْصَر» به معنای «نَصْر» و «مَطْلَب» به معنای «طَلَب»؛ ر.ک: مبحث مصدر و غیر مصدر، درس ۱۳.

۳۱۶. کهف/ ۲۹؛ ترجمه: «وَه! چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است».

۳۱۷. نبأ/ ۱۱؛ ترجمه: «و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم».

۳۱۸. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، زیارت عاشورا، ص ۳۳۰.

۳۱۹. واقعه/ ۷۹؛ ترجمه: «که جز پاک‌شدگان بر آن دست ندارند».

۳۲۰. بقره/ ۲۸۰؛ ترجمه: «و اگر [بدهکارتان] تنگ‌دست باشد، پس تا [هنگام] گشایش مهلتی [به او دهید]».

۳۲۱. در عین حال گاه این کلمات بر وزن قیاسی (قاعده‌مند) خود نیز به کار رفته‌اند؛ مانند: «مَنْسَك» و «مَفْرُق».

- ۲- كَنَسَتْ الْأُمُّ الْبَيْتَ بِالْمَكْنَسَةِ.
 ۳- حَرَثْتُ الْأَرْضَ بِالْمَحْرَاثِ.
 ۴- عَرَجْتُ بِالْمِعْرَاجِ وَوَصَلْتُ إِلَى السَّطْحِ.
 ۵- لَيْسَ الطَّبَاخُ الْمُنْزَارَ وَطَبَخَ الطَّعَامَ.
 ۶- كَانَ الْجِيُوشُ يُقَاتِلُونَ بِالْمُنْصِلِ.
 ۷- ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^{۳۲۲}

توضیح

اسمهایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده از مصدر مشتق شده است و هر کدام بر ابزار (آلت) انجام کاری دلالت می‌کند. در سه نمونه نخست «مِبْرَد» یعنی «ابزار سوهان کردن» (سوهان)، «مِکْنَسَة» یعنی «وسیله جارو کردن» (جارو) و «مِحْرَاث» یعنی «ابزار شخم زدن» (گاو آهن). این سه اسم از افعال ثلاثی مجرد و متعدی مشتق شده‌اند و به ترتیب بر وزن «مِفْعَل»، «مِفْعَلَة» و «مِفْعَال» آمده‌اند. اسم ابزار غالباً از افعال ثلاثی مجرد و متعدی به دست می‌آید و بر یکی از این سه وزن ساخته می‌شود.

در نمونه چهارم «مِعْرَاج» (نردبان) از فعل ثلاثی مجرد لازم و در نمونه پنجم «مِنْزَار» (پیش‌بند) از فعل غیر ثلاثی مجرد «أَزَّرَ» (پوشاند) گرفته شده است.

در نمونه ششم «مُنْصِل» بر ابزار بریدن دلالت می‌کند و به معنای «شمشیر» است. این اسم نیز از فعل ثلاثی مجرد و متعدی مشتق شده است، اما وزن آن از سه وزن معروف اسم ابزار نیست. و سرانجام در آخرین نمونه، «قَلَم» واژه‌ای جامد است، اما مفهوماً بر ابزار نوشتن دلالت می‌کند.

قاعده

۱- اسم ابزار اسمی است که بر ابزار انجام فعل دلالت می‌کند و غالباً بر یکی از سه وزن «مِفْعَل»، «مِفْعَلَة» و «مِفْعَال» می‌آید؛ مانند: «مِعْبَر»، «مِمْسَحَة»، «مِفْتَاح» و «مِصْبَاح» در عبارات «إِنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مِعْبَرُ الْآخِرَةِ»، «مَسَحْتُ السُّبُورَةَ بِالْمِمْسَحَةِ»^{۳۲۳} و «لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحٌ وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحٌ».

۲- اسم ابزار غالباً از فعل ثلاثی مجرد متعدی ساخته می‌شود؛ مانند: «مِنْشَار» وسیله بریدن (اره)، ولی گاهی از افعال ثلاثی مجرد لازم نیز ساخته می‌شود؛ مانند: «مِرْقَاة» (پلکان، آسانسور)^{۳۲۴}؛ و گاهی نیز از غیر ثلاثی مجرد؛ مانند: «مِحْرَاك» (سیخ) از «حَرَك» (حرکت داد).

تبصره: گاه وزن اسم ابزار از بابهای معروف نیست؛ مانند: مُنْخَل (غربال)، مُدْهِن (روغن‌دان).

۳- برخی از اسمهای جامد هم هرچند مفهوماً بر ابزار انجام کار دلالت می‌کنند، اما اصطلاحاً اسم ابزار نامیده نمی‌شوند؛ مانند: «فَأَس» (تیشه)، قَدُوم (تیشه)، سَكِّين (چاقو)، جَرَس (زنگ)».

۳۲۲. قلم/ ۱؛ ترجمه: «نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند».

۳۲۳. تخته سیاه را با تخته‌پاک‌کن پاک کردم.

۳۲۴. این واژه در اصل «مِرْقِيَة» (بر وزن مِفْعَلَة) بوده که پس از اعلال به «مِرْقَاة» تبدیل شده است.

جلسه نوزدهم

اسمهای مقصور، ممدود و منقوص

اهداف درس.....	۱۳۸
درآمد.....	۱۳۸
اسمهای مقصور، ممدود و منقوص.....	۱۳۸
الف) اسم مقصور.....	۱۳۸
ب) اسم ممدود.....	۱۴۰
ج) اسم منقوص.....	۱۴۲

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اسم مقصور؛

✓ اسم ممدود؛

✓ اسم منقوص؛

✓ حالت‌های اعرابی اسم‌های مقصور، ممدود و منقوص.

پیش‌گفتار

از ابتدای صرف عربی (۲) تا کنون در هجده درس با مباحث کلی اسم‌ها در زبان عربی آشنا شدیم. این مباحث به ترتیب عبارت بودند از: «معرفه و نکره»، «مذکر و مؤنث»، «مفرد، مثنی و جمع» و «جامد و مشتق». حال در جلسات باقی‌مانده با مباحث دیگری از اسم‌ها در صرف عربی آشنا خواهیم شد که هرچند به تفصیل مباحث پیشین نیست، اما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این مباحث به ترتیب عبارت‌اند از: «اسم‌های مقصور، ممدود و منقوص» که در این درس آن را فرا خواهیم گرفت؛ «اسم مصغر» و «اسم منسوب» که از هر کدام طی دو جلسه گفتگو خواهیم کرد؛ و «عدد» که این مبحث نیز در دو جلسه مطرح خواهد شد؛ در یک درس با عدد اصلی و در درس دیگر با عدد ترتیبی آشنا خواهیم شد. همچنین آخرین درس از این مجموعه را به «تجزیه اسم‌ها» اختصاص داده‌ایم که از طریق نمونه‌های فراوان و متعدد ارائه شده به طور عملی با آن آشنا خواهیم شد.

درآمد

همان‌طور که گفتیم در این درس با اسم‌های مقصور، ممدود و منقوص آشنا خواهیم شد. نام‌گذاری این اسم‌ها با توجه به آخر آنها و وضعیت ویژه‌ای است که در قیاس با سایر واژه‌ها دارند. آخرین حرف اسم مقصور همیشه «الف» است و از پذیرش حرکت‌های اعرابی ناتوان و قاصر است؛^{۳۲۵} از این رو آن را مقصور نامیده‌اند. در پایان اسم ممدود نیز «الف ممدوده» (اء) قرار دارد؛ از این رو به آن اسم ممدود گفته‌اند. و سرانجام آخرین حرف اسم منقوص یاء ماقبل مکسوری است که جزء ریشه اصلی کلمه است، ولی با این حال هرگاه نکره باشد این «یاء» در حالت‌های رفع و جر حذف می‌شود و در حقیقت گویی بدین وسیله نقصی در حروف اصلی کلمه پدید آمده است؛ از این رو آن را اسم منقوص خوانده‌اند.

اسم‌های مقصور، ممدود و منقوص

الف) اسم مقصور

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف)

۳۲۵. در وجه تسمیه اسم مقصور، دو دلیل گفته شده است: ۱- الف آن مانند الف ممدود کشیده نمی‌شود؛ ۲- این اسم از پذیرش حرکت ناتوان و قاصر است. ر.ک: شرح الرضی علی الکافیة، رضی‌الدین الأسترآبادی، ج ۳، ص ۳۵۳.

۱- ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى﴾^{۳۲۶}

۲- ﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا﴾^{۳۲۷}

۳- ﴿هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^{۳۲۸}

(ب)

۱- ﴿فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى﴾^{۳۲۹}

۲- ﴿فَالْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾^{۳۳۰}

۳- ﴿وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^{۳۳۱}

(ج)

۱- ﴿لَنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى﴾^{۳۳۲}

۲- ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ﴾^{۳۳۳}

۳- ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ﴾^{۳۳۴}

توضیح

واژه‌های «کُبْرَى»، «عَصَا» و «هُدًى» در نمونه‌های بالا به «الف» ختم شده‌اند. این الف را «الف لازمه»^{۳۳۵} می‌خوانند، چون در همه حالتها ثابت است و تغییری نمی‌کند. به اسمهایی که به «الف لازمه» ختم می‌شود اسم مقصور می‌گویند.

در نمونه نخست از هر سه دسته واژه «کُبْرَى» چهار حرفی است و «الف» آن جزء حروف اصلی کلمه نیست، بلکه علامت تأنیث است؛ از این رو بر پایه «یاء» (ی) نوشته شده است. در نمونه دوم واژه «عَصَا» سه حرفی است و «الف» در آن از «واو» منقلب شده است؛ بنابراین «الف» آن به این صورت «ا» نوشته

۳۲۶. نازعات/ ۳۴؛ ترجمه: «پس آن گاه که آن هنگامه بزرگ در رسد».

۳۲۷. طه/ ۱۸؛ ترجمه: «گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم».

۳۲۸. اعراف/ ۲۰۳؛ ترجمه: «این [قرآن] رهنمودی است از جانب پروردگار شما و برای گروهی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است».

۳۲۹. نازعات/ ۲۰؛ ترجمه: «پس معجزه بزرگ [خود] را بدو نمود».

۳۳۰. شعراء/ ۴۵؛ ترجمه: «پس موسی عصایش را انداخت و به ناگاه هرچه را به دروغ بر ساخته بودند بلعید».

۳۳۱. اسراء/ ۲؛ ترجمه: «و کتاب آسمانی را به موسی دادیم و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم».

۳۳۲. طه/ ۲۳؛ ترجمه: «تا به تو معجزات بزرگ خود را بنمایانیم».

۳۳۳. شعراء/ ۶۳؛ ترجمه: «پس به موسی وحی کردیم: با عصای خود بر این دریا بزن».

۳۳۴. بقره/ ۵؛ ترجمه: «آنهايند که از هدايتی از جانب پروردگارشان برخوردارند».

۳۳۵. «الف لازمه» الفی است که در همه حالتها ثابت است و تغییری نمی‌کند، برخلاف «الف» اسم مثنی در حالت رفع که دائمی نیست و در حالات نصب و جرّ تغییر می‌کند؛ مانند: «زیدان» (در حالت رفع) ← «زیدین» (در حالت نصب و جرّ). رکن: شرح/ ابن عقیل، ابن عقیل الهمدانی، ج ۱، ص ۸۱.

می‌شود.^{۳۳۶} و بالاخره «هُدًی» در سومین نمونه سه حرفی است و «الف» آن منقلب از «یاء» است؛ از این رو بر پایه «یاء» (ی) نوشته شده است.

حال اگر دیگر بار به نمونه‌های مشخص شده در هر سه دسته دقت کنیم، می‌بینیم که این واژه‌ها در دسته «الف» در حالت رفع، در دسته «ب» در حالت نصب و در دسته «ج» در حالت جر قرار دارند. در نمونه‌های اول و دوم از هر دسته واژه‌های «کُبْرَی» و «عَصَا» معرب و معرفه هستند، اما در عین حال علامتهای اصلی اعراب (ضمه، فتحه و کسره) بر آنها ظاهر نشده است. این امر بدان دلیل است که این اسمها به «الف» ختم شده‌اند و چون «الف» حرکت‌پذیر نیست همواره ساکن باقی می‌ماند.

واژه «هُدًی» در نمونه سوم نیز معرب است، ولی بر خلاف دو نمونه اول نکره است و در هر سه حالت اعرابی (رفع، نصب و جر) ظاهراً تنوین فتحه گرفته است، اما باید توجه داشت این تنوین عارضی است و نشانه نصب کلمه به شمار نمی‌رود.

اسم منقوص - چه معرفه باشد و چه نکره - نمی‌تواند اعراب ظاهری داشته باشد؛ از این رو، دانشمندان ظهور حرکات اعرابی را در آخر همه این واژه‌ها تقدیری فرض کرده‌اند؛ بنابراین باید گفت: اسمهای مقصور در دسته «الف» تقدیراً مرفوع، در دسته «ب» تقدیراً منصوب و در دسته «ج» تقدیراً مجرورند.^{۳۳۷}

قاعده

۱- اسم مقصور اسمی است که به «الف لازمه» ختم شده باشد. «الف لازمه» اصلی نیست، بلکه یا منقلب از «واو» است؛ مانند: «عَصَا» و «مُصْطَفًی»؛ یا منقلب از «یاء»؛ مانند: «فَتًی» و «مُرْتَضًی»؛ و یا زائد و علامت تأنیث است؛ مانند: «کُبْرَی» و «بُشْرَی»، ولی در همه حالتها ثابت است و تغییری نمی‌کند.

۲- در کلمات سه حرفی «الف مقصوره» اگر منقلب از «واو» باشد به صورت «الف طویل» نوشته می‌شود؛ مانند «عَصَا» که اصل آن «عَصَو» بوده است و اگر منقلب از «یاء» باشد بر پایه «یاء» (ی) نوشته می‌شود؛ مانند «هُدًی». در کلمات چهار حرفی و بیش از آن «الف مقصوره» همیشه با پایه «ی» نوشته می‌شود؛ چه اصل آن «واو» باشد؛ مانند «مُصْطَفًی» که از «صَفَو» مشتق شده است؛ چه اصل آن «یاء» باشد؛ مانند «مُرْتَضًی» که از «رَضًی» مشتق شده است.

۳- اعراب اسم مقصور در هر سه حالت رفع، نصب و جر تقدیری است؛ مانند: «نَجَی الْفَتًی مِنَ الْغَرْقِ»، «نَجِیْتُ الْفَتًی مِنَ الْغَرْقِ» و «رَضِیْتُ عَنِ الْفَتًی» که واژه «الْفَتًی» در جمله نخست مرفوع، در جمله دوم منصوب و در جمله سوم مجرور است.

ب) اسم ممدود

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- أَمَارَةُ الدُّوَلِ إِنْشَاءُ الْحِیَلِ.^{۳۳۸}

۳۳۶. «الف لازمه» در حالت اول «الف مقصوره» و در حالت دوم «الف طویل» نامیده می‌شود.

۳۳۷. اسمهای مقصوری مانند «کبری» و «صغری» از آنجا که غیر منصرف محسوب می‌شوند، تنوین نمی‌گیرند.

۳۳۸. عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ص ۷۰.

۲- وَ اجْتَنِبْ إِلَى الصَّحْرَاءِ بِالْبَقِيعِ * فَتَمَّ أَرْضُ الشَّرَفِ الرَّفِيعِ^{۳۳۹}

۳- ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾^{۳۴۰}

۴- ﴿وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَمِّينٍ * هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ﴾^{۳۴۱}

توضیح

اگر در اسمهای مشخص شده در نمونه‌های بالا دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که همه آنها در یک ویژگی با هم مشترک‌اند؛ این اسمها همگی به الف زائد و همزه (اء) ختم شده‌اند. به این قبیل اسمها ممدود می‌گویند. بر این اساس واژه‌هایی چون «ماء» و «داء»، که به همزه ختم شده‌اند ولی «الف» آنها جزء ریشه اصلی کلمه است، اسم ممدود نیستند.

در نمونه نخست (إنشاء)، همزه از حروف اصلی این واژه است، زیرا از ریشه «نَشَأَ»، که مهموز است، گرفته شده است. در نمونه دوم همزه از حروف اصلی کلمه نیست، بلکه زائد است و در حقیقت الف و همزه (اء) روی هم رفته علامت تأنیث محسوب می‌شود؛ زیرا ریشه آن «صَحَرَ» است. در نمونه سوم نیز همزه از حروف اصلی کلمه نیست، بلکه منقلب از «واو» است، زیرا از ریشه «هَبَوَ»، که ناقص است، گرفته شده و در اصل «هباو» بوده است؛ و سرانجام در نمونه چهارم همزه منقلب از «یاء» است، زیرا از ریشه «مَشَى» گرفته شده و در اصل «مَشَاي» بوده است.^{۳۴۲}

با دقت در این نمونه‌ها درمی‌یابیم که اعراب اسم ممدود، همواره ظاهری است. همان‌طور که مشاهده می‌کنید اسم ممدود نمونه نخست مرفوع، اسم نمونه دوم و چهارم مجرور و اسم نمونه سوم منصوب است و هر کدام به تناسب نقشی که در جمله دارند اعراب ظاهری گرفته‌اند.

۳۳۹. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳۴۰. فرقان / ۲۳؛ ترجمه: «و به هرگونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را [چون] گردی پراکنده می‌سازیم».

۳۴۱. قلم / ۱۰ و ۱۱؛ ترجمه: «و از هر قسم خورنده فرومایه‌ای فرمان مبر * [که] عیب‌جوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد».

۳۴۲. اسم ممدود بر دو نوع است: قیاسی و سمعی.

الف) قیاسی: اسمهایی که در زمره هفت نوع اسمهای معتل آخر زیر باشند:

۱- مصدر مزید که اولین حرف آن همزه باشد؛ مانند: «أَعْطَى» ← «إِعْطَاءٌ» و «اسْتَقْصَى» ← «اسْتِقْصَاءٌ».

۲- اسمی که بر نوعی صوت دلالت کند و فعل آن بر وزن «فَعَلَ» باشد؛ مانند: «رَغَا» ← «رُغَاءٌ» (صدای شتر).

۳- مصدر «فَعَالٌ» که ماضی آن بر وزن «فَاعَلَ» باشد؛ مانند: «نَادَى» ← «نِدَاءٌ» و «عَادَى» ← «عِدَاءٌ».

۴- اسمهای چهار حرفی که جمع آنها بر وزن «أَفْعَلَةٌ» باشد؛ مانند: «كِسَاءٌ» ← «أَكْسِيَّةٌ» و «غِطَاءٌ» ← «أَغْطِيَّةٌ».

۵- مصادری که بر وزن «تَفْعَالٌ» یا «تَفْعَالٌ» آمده باشند؛ مانند: «عَدَا» ← «تَعْدَاءٌ» و «مَشَى» ← «تَمَشَّاءٌ».

۶- صیغه اسمهای مبالغه‌ای که بر وزن «فَعَالٌ» یا «مِفْعَالٌ» باشند؛ مانند «سَرَاءٌ» و «ضَرَاءٌ» در آیه مبارک ﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ (آل عمران / ۱۳۴) و «مِعْطَاءٌ».

۷- مؤنث صفت‌های مشبّه‌ای که مذكر آنها بر وزن «أَفْعَلٌ» است؛ مانند: «أَحْمَرٌ» ← «حَمْرَاءٌ» و «عَرَجٌ» ← «عَرَجَاءٌ».

ب) سمعی: اسمهایی که به الف زائد و همزه ختم شده باشند، ولی در زمره موارد هفت‌گانه پیشین نباشند؛ مانند: «الْفَتَاءُ» (از الفتوة به معنای نوجوانی) و «السَّئَاءُ» (رفت و شکوه). ر.ک: جامع الدروس العربیة، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

قاعده

- ۱- اسم ممدود اسمی است که به الف زائد و همزه ختم شده باشد؛ مانند: «قراء، سماء و حمراء».
- ۲- همزه اسم ممدود چهار حالت دارد:
الف) در برخی کلمات، جزء حروف اصلی واژه است؛ مانند «قراء» که از ریشه «قراء»، که صحیح و مهموز است، گرفته شده است.
ب) در برخی کلمات زائد و همراه با الف ماقبل علامت تأنیث به شمار می‌رود؛ مانند «حمراء» که از ریشه «حمر»^{۳۴۳}، که صحیح و سالم است، گرفته شده است.
ج) در برخی کلمات منقلب از «واو» است؛ مانند «سماء» که از ریشه «سمو»^{۳۴۴}، که معتل و ناقص است، گرفته شده است.
د) در برخی از کلمات منقلب از «یاء» است؛ مانند «بناء» که از ریشه «بني»^{۳۴۵}، که معتل و ناقص است، گرفته شده است.
- ۳- اعراب اسمهای ممدود همواره ظاهری است.

ج) اسم منقوص

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف)

- ۱- قال رسول الله (ص): «أنت الهادي يا علي، بك يهتدي المهتدون من بعدي»^{۳۴۳}.
- ۲- قال رسول الله (ص): «يا علي، أنت هادي أمتي»^{۳۴۴}.
- ۳- ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^{۳۴۵}

ب)

- ۱- سافرت إلى سامراء لزيارة الإمام الهادي.
- ۲- ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ﴾^{۳۴۶}
- ۳- ﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾^{۳۴۷}

ج)

- ۱- السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ الْهَادِي الْمَهْدِي^{۳۴۸}.
- ۲- يَا هَادِي الْمُضِلِّينَ إِهْدِنَا إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ.

۳۴۳. المسترشد، محمد بن جرير الطبري (الشيعة)، ص ۳۶۰.

۳۴۴. مالی، شیخ طوسی، ص ۴۹۸.

۳۴۵. رعد / ۷؛ ترجمه: «[ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است».

۳۴۶. نمل / ۸۱؛ ترجمه: «و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهیشان نیستی».

۳۴۷. غافر / ۳۳؛ ترجمه: «و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست».

۳۴۸. المنار، محمد بن المشهدی، ص ۲۴۷.

۳- ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾^{۳۴۹}

توضیح

اگر در اسم‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند دقت کنیم، درمی‌یابیم که همه آنها اسم فاعل ثلاثی مجرد از ریشه «هَدَى، يَهْدِي» هستند (هادِي). این اسمها به یاء غیر مشدّد لازم و ماقبل مکسور ختم شده‌اند. منظور از «ياء لازم» آن است که اولاً جزء ریشه اصلی کلمه نباشد؛ ثانیاً همچون ضمیر یاء متکلم یا یائی که در حالت جرّی به اسم‌های خمسّه اضافه می‌شود به آخر واژه افزوده نشده باشد. به این گونه اسمها اسم منقوص می‌گویند. با توجه به این تعریف اسم‌هایی که به «ياء» ختم شده‌اند، ولی یاء آنها جزء ریشه اصلی واژه نیست منقوص به شمار نمی‌روند؛ مانند واژه «أبي» در عبارت «رَأَيْتُ أَبِي» که یاء آن ضمیر متکلم است؛ یا «أخي» در عبارت «سَلَّمْتُ عَلَى أَخِيكَ» که یاء آن علامت جرّ است؛ زیرا «أخ» از اسم‌های خمسّه است و نشانه جرّ آن «ياء» است. همچنین هرگاه اسمی به «ياء» ختم شده باشد و آن «ياء» جزء ریشه اصلی واژه باشد، ولی حرف ماقبل آن مکسور نباشد منقوص محسوب نمی‌شود؛ مانند: «سَعْي» و «ظَبْي».^{۳۵۰}

علاوه بر این با دقت در نمونه‌های بالا درمی‌یابیم که نمونه‌های اول در هر دسته معرفه به الف و لام تعریف (ال)، نمونه‌های دوم معرفه به اضافه و نمونه‌های سوم نکره‌اند.

همچنین با دقت بیشتر در این نمونه‌ها و مقایسه آنها با هم درمی‌یابیم که نمونه‌های دسته «الف» واژه «هادي» را در حالت رفع و نمونه‌های دسته «ب» این واژه را در حالت جرّ نشان می‌دهند. چنان‌که ملاحظه می‌شود واژه «هادي» در دو نمونه اول از این دو دسته الف و لام تعریف دارد یا به کلمه پس از خود اضافه شده است، اما حرکات ضمه و کسره بر آن ظاهر نشده است و اعراب آن تقدیری است (الهادي، هادي أُمِّي، الهادي و بهادي الْعُمِّي). در عین حال در نمونه سوم از هر دو دسته، یعنی در حالت نکره، «ياء» از آخر این واژه حذف شده و در عوض تنوین کسره به آن افزوده شده است (هادٍ).^{۳۵۱}

حال اگر به نمونه‌های دسته «ج» دقت کنیم، مشاهده خواهیم کرد که نمونه‌های این دسته هر سه در حالت نصب قرار دارند و علامت نصب بر آنها ظاهر شده است: «الهادي» (معرفه به الف و لام)، یا هادي (معرفه به اضافه) و هادياً (نکره). با مقایسه نمونه‌های بالا می‌توان دریافت که اعراب اسم منقوص در حالت نصب ظاهری است و در حالت رفع و جر تقدیری؛ چه معرفه باشد و چه نکره.

قاعده

۱- اسم منقوص اسمی است که به یاء غیر مشدّد لازم ماقبل مکسور ختم شده باشد؛ مانند: «هادي» و «قاضي».

۳۴۹. فرقان / ۳۱؛ ترجمه: «و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست».

۳۵۰. این گونه اسمها، چون حرف پیش از یاء آخر آنها ساکن است، ملحق به اسم‌های صحیح الآخر به شمار می‌روند. ر.ک: سُدّ / العرف فی فن الصرف، الحملوی، ص ۶۷

۳۵۱. در موارد استثنائی در حالت اضافه نیز یاء از آخر اسم منقوص حذف شده است؛ مانند «هادٍ» در آیات مبارک ﴿إِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (حج/۵۴) و ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ﴾ (روم/۵۳).

۲- اسم‌هایی که به «یاء» ختم شده‌اند، ولی این «یاء» جزء ریشه اصلی کلمه نیست منقوص به شمار نمی‌روند؛ مانند: «أخي» که «ي» در آن ضمیر متکلم وحده است. همچنین اگر اسمی به «یاء» ختم شده باشد و آن «یاء» جزء ریشه اصلی واژه باشد، ولی حرف ماقبل آن مکسور نباشد منقوص محسوب نمی‌شود؛ مانند: «سعی» و «طبی».

۳- اگر اسم منقوص معرفه به الف و لام یا معرفه به اضافه باشد، یاء آن در حالت‌های اعرابی رفع و جر ثابت باقی می‌ماند، ولی ضمه و کسره بر آن ظاهر نمی‌شود. همچنین اعراب آن در این دو حالت تقدیری است؛ مانند «الهادي» در عبارت «أنتَ الهادي»؛ یا «النواصي» در آیه مبارک ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾.^{۳۵۲}

۴- هرگاه اسم منقوص نکره باشد یاء آن در حالت‌های رفع و جر حذف می‌شود و به جای آن تنوین کسره به حرف پیش از «یاء» اضافه می‌گردد؛ مانند «قاضي» در آیه مبارک ﴿فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾؛^{۳۵۳} یا «مُوصٍ» در آیه مبارک ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾.^{۳۵۴} در این دو حالت نیز اعراب اسم منقوص تقدیری است.

۵- اعراب اسم منقوص در حالت نصب دقیقاً مانند اعراب اسم صحیح است و علامت ظاهری نصب، یعنی فتحه یا تنوین فتحه، بر آن ظاهر می‌شود؛ چه معرفه باشد، چه نکره؛ مانند: «يا قاضي الحاجات» و ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ﴾.^{۳۵۵}

۳۵۲. الرحمن / ۴۱؛ ترجمه: «تبه‌کاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند».

۳۵۳. طه / ۷۲؛ ترجمه: «پس هر حکمی می‌خواهی بکن».

۳۵۴. بقره / ۱۸۲؛ ترجمه: «ولی کسی که از انحراف [و تمایل بی‌جای] وصیت‌کننده‌ای [نسبت به ورثه‌اش] یا از گناه او [در وصیت به کار خلاف] بیم داشته باشد و میانشان را سازش دهد بر او گناهی نیست».

۳۵۵. آل عمران / ۱۹۳؛ ترجمه: «پروردگارا، ما صدای مُنادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد».

جلسه بیستم

تصغیر (۱) قواعد عمومی تصغیر و اوزان اسم مصغر

۱۴۶.....	اهداف درس
۱۴۶.....	درآمد
۱۴۶.....	قواعد عمومی تصغیر
۱۴۷.....	اوزان اسم مصغر

اهداف درس

آشنایی با:

✓ تصغیر و قواعد عمومی آن؛

✓ اوزان اسم مصغر.

درآمد

در درس گذشته با قواعد و احکام مربوط به اسمهای مقصور، ممدود و منقوص آشنا شدیم و تغییراتی را که این اسمها در حالت‌های مختلف می‌پذیرند از نظر گذراندیم. در این درس ابتدا با قواعد عمومی تصغیر و تفاوت‌های موجود میان اسم مکبر و اسم مصغر آشنا می‌شویم؛ آن‌گاه اوزان سه‌گانه اسم مصغر را، که اسمهای سه حرفی، چهار حرفی و پنج حرفی در قالب آنها مصغر می‌شوند، خواهیم شناخت و ان‌شاءالله در درس بعدی به موارد و قواعد خاص تصغیر می‌پردازیم.

قواعد عمومی تصغیر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- نَهْر (رودخانه) ← نُهَيْر (رودخانه کوچک)

۲- فَوْق (بالای ...) ← فُوق (اندکی بالاتر)

۳- قَبْل (پیش از ...) ← قُبَيْل (اندکی پیش از)

۴- دِرْهَم (درهم / پول) ← دُرَيْهَم (مقدار اندکی درهم / پول)

۵- رَجُل (مرد) ← رَجِيل (مردک)

۶- اِبْن (پسر) ← بُنْيَّ (پسرکم / پسر عزیزم)

توضیح

اگر در نمونه‌های بالا دقت کنیم درمی‌یابیم که در همه نمونه‌ها واژه‌هایی که در سمت راست آمده‌اند همگی اسم و معرب هستند و هیچ کدام از آنها مفهوماً بر خردی و کوچکی یا کمی و کاستی دلالت نمی‌کنند و برخلاف واژه‌هایی مانند «کبیر» و «عظیم» معنایی قابل تصغیر دارند.^{۳۵۶} این‌گونه اسمها در صرف عربی

۳۵۶. از برخی واژه‌ها نمی‌توان اسم مصغر به دست آورد؛ مانند افعال که از آنها تصغیر بنا نمی‌شود. همچنین باید توجه داشت که اسمی که مصغر می‌شود باید ۳ شرط زیر را داشته باشد:

۱- معرب باشد؛ بر این اساس اسمهای مبنی از قبیل ضمائر و اسمهای استفهام مصغر نمی‌شوند، ولی برخی از اسمهای مبنی وجود دارند که مصغر آنها به کار رفته است. البته قواعد تصغیر آنها غیر از قواعدی است که در این درس به آنها اشاره شده است؛ مانند: «ذا» ← ذِیَا، «تا» ← تِیَا، «اولی» ← اُولِیَا و اُولَء ← اُولِیَاء. گفتنی است هرچند بیشتر نحویان اسم اشاره مثنی را معرب می‌دانند، ولی این اسمها نیز از قاعده عمومی تصغیر پیروی نمی‌کند؛ مانند: «ذَان» ← ذِیَان، «تَان» ← تِیَان.

۲- بر وزن صیغه‌های تصغیر نباشد؛ مانند: «کُمَیت و مُسَیْطِر».

مُكَبَّر نامیده می‌شوند. در مقابل واژه‌های دوم هر دسته در اصل همان اسمهای سمت راست هستند؛ با این تفاوت که در ساختمان صرفی و معنای آنها تغییراتی به وجود آمده است؛ بدین ترتیب که ابتدا حرف اوّل آنها مضموم و حرف دوم آنها مفتوح شده، آن‌گاه یاء ساکنی - که «یاء تصغیر» نام دارد - به حروف آنها افزوده شده است. به این پدیده در زبان عربی **تصغیر** و به اسمی که یاء تصغیر به آن افزوده می‌شود اسم **مصغّر** می‌گویند.

اکنون اگر به معنای این کلمات توجه کنیم درخواهیم یافت که واژه‌های مصغّر نسبت به واژه‌های مکبّر بر نوعی کمی و کاستی دلالت می‌کنند: «نَهْیَر (رودخانه کوچک)» برای بیان کوچکی، «فُویَق (اندکی بالاتر)» برای بیان کوچکی، «قُیَل (اندکی پیش از ...)» برای بیان نزدیکی مکانی یا زمانی، «رُجِل (مردک)» برای توهین و تحقیر، «دُرْیَهَم (مقدار اندکی درهم/پول)» برای بیان کمی مقدار یا تعداد و «بُنْی (پسرکم/ پسر عزیزم)» برای ابراز محبت و شفقت.

قاعده

۱- **تصغیر**: ایجاد تغییر و دگرگونی در ساختمان صرفی کلمه طبق قواعدی خاص برای بیان کمی و کاستی یا خردی و کوچکی و یا نزدیکی را تصغیر می‌نامند.

۲- واژه‌ای که از آن اسم مصغّر ساخته می‌شود باید معرب باشد، به خودی خود بر خردی و کوچکی یا کمی و کاستی دلالت نکند و معنای قابل تصغیر داشته باشد.

۳- اسمی که به لحاظ ساختمان صرفی خاص خود بر مفهوم خردی و کوچکی یا کمی و کاستی و یا نزدیکی دلالت کند اسم **مصغّر** نامیده می‌شود. برای ساختن اسم مصغّر ابتدا حرف اول اسم را مضموم و حرف دوم را مفتوح می‌کنیم، سپس یاء ساکنه‌ای را - که یاء تصغیر نام دارد - به حروف آن می‌افزاییم؛ مانند: «نَهْیَر ← نَهْیَر».

۴- در زبان عربی تصغیر به دلایل و انگیزه‌های متعددی صورت می‌پذیرد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

(الف) بیان کوچکی؛ مانند: «بُلْبُل (بلبل کوچک)»؛

(ب) بیان نزدیکی مکانی یا زمانی؛ مانند: «فُویَق (اندکی بالاتر) و بُعید (اندکی دورتر)»؛

(ج) بیان کمی مقدار یا تعداد؛ مانند: «دُرْیَهَم (مقدار اندکی درهم/ پول)»؛

(د) توهین و تحقیر؛ مانند: «شُویَعِر (شاعرک)»؛

(ه) ابراز محبت و شفقت؛ مانند: «أُخْی (برادر عزیزم)».

اوزان اسم مصغّر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۳- معنای آن قابل تصغیر باشد؛ بر این اساس اسم خداوند متعال، نام انبیاء، ائمه (علیهم السلام) و ملائکه و اسمهایی مانند «کبیر، عظیم، جسیم، کُلّ و بَعْض»، اسمهای افراد مشهور، اسمهای ایام هفته و جمعهای مکسری که مفهوماً بر کثرت دلالت می‌کنند مصغّر نمی‌شوند.

جَبَل ← جَبَل

(ب)

۱- مَبْرَد ← مَبْرَد

۲- فَرَزْدَق ← فَرَزْدَق ← فَرِيزْد

(ج)

۱- مِفْتَاح ← مَفْتِيح

۲- عَصْفُور ← عَصِيفِير

۳- قَنَدِيل ← قُنْدِيل

توضیح

نمونه‌های بالا نشان‌دهنده وزنهای اسم مصغر هستند. در تنها نمونه دسته «الف» «جَبَل» سه حرفی (ثلاثی) است و چنان‌که ملاحظه می‌کنیم هنگام مصغر شدن ابتدا حرف اول آن مضموم و حرف دوم آن مفتوح شده و پس از آن یاء ساکنه (ياء تصغیر) به حروف آن افزوده شده است، ولی حرف سوم هیچ تغییری نکرده است. این واژه بر وزن «فُعِيل» مصغر شده است: «جَبَل ← جَبَل».

حال به نمونه‌های دسته «ب» توجه کنید. در نمونه نخست «مَبْرَد» چهار حرفی (رباعی) است و همچون اسمهای سه حرفی مصغر شده است، با این تفاوت که حرف پس از یاء تصغیر مکسور شده است. این کلمه بر وزن «فُعِيل» مصغر شده است: «مَبْرَد ← مَبْرَد». نمونه دوم (فَرَزْدَق) پنج حرفی (خماسی) است و همه حروف آن اصلی است و چنان‌که مشاهده می‌کنیم هنگام مصغر شدن حرف پنجم آن حذف شده و سپس مانند کلمات چهار حرفی بر وزن «فُعِيل» مصغر شده است: «فَرَزْدَق ← فَرَزْدَق ← فَرِيزْد». گفتنی است در این موارد گاه به شیوه دیگری نیز عمل شده است؛ به این ترتیب که به جای حرف پنجم، حرف چهارم حذف شده و اسم خماسی همانند اسمهای رباعی بر وزن «فُعِيل» مصغر شده است: «فَرَزْدَق ← فَرَزْدَق ← فَرِيزْق».^{۳۵۷}

در نمونه‌های دسته «ج» نیز همه اسمها پنج حرفی (خماسی) اند، اما حرف چهارم آنها یکی از حروف عله است. هنگام مصغر کردن این گونه کلمات هیچ کدام از حروف آنها حذف نمی‌شود و صرفاً حرف چهارم آنها به «ياء» بدل می‌شود. در ضمن این اسمها همگی بر وزن «فُعِيل» مصغر می‌شوند: «مِفْتَاح ← مَفْتِيح»، «عَصْفُور ← عَصِيفِير» و «قَنَدِيل ← قُنْدِيل».

قاعده

۱- «فُعِيل، فُعِيل و فُعِيل» صیغه‌هایی هستند که اسمها در زبان عربی با یکی از آنها مصغر می‌شوند و «صیغه‌های تصغیر / صیغه‌های اسم مصغر / اوزان تصغیر / اوزان اسم مصغر»^{۳۵۸} نامیده می‌شوند.

۳۵۷. پس از حذف حرف پنجم یا چهارم، جایگزین کردن حرف «ی» قبل از حرف آخر کلمه نیز جایز است؛ مانند: «سَفَرَجَل ← سَفِيرَج ← سَفِيرِج»؛ بنابراین این کلمات بر وزن «فُعِيل» نیز مصغر می‌شوند.

۳۵۸. وزن صرفی با وزن اسم مصغر تفاوتی دارد؛ به این معنا که وزن صرفی واژه در حقیقت بیان‌کننده تعداد، ترتیب، حرکات و سکانات حروف واژه در قالب اصلی آن است، حال آنکه وزن اسم مصغر گویای موقعیت یاء تصغیر و تعداد حروف و حرکات و سکانات آن در حالت اسم مصغر است؛ مثلاً وزن صرفی واژه «مُسَبِّحِد (مصغر مَسْجِد)» «مُفْعِل» و وزن تصغیری آن



- ۲- وزن «فُعِيل» برای تصغیر کلمات سه حرفی به کار می‌رود؛ مانند: «نَهَر» ← «نُهِير».
- ۳- وزن «فُعَيْعِل» برای مصغّر کردن کلمات چهار حرفی به کار می‌رود؛ مانند: «بُلْبُل» ← «بُلَيْبِل». همچنین کلمات پنج حرفی‌ای که تمام حروف آنها اصلی است پس از حذف حرف چهارم یا حرف پنجم با این صیغه مصغّر می‌شوند؛ مانند: «فَرَزْدَق» ← «فُرَزْد» یا «فَرَزْدَق» ← «فَرَزَق» ← «فُرِزِق».
- ۴- کلمات پنج حرفی‌ای که حرف چهارم آنها حرف عله است بر وزن «فُعَيْعِل» مصغّر می‌شوند؛^{۳۵۹} مانند: «مُصْبَاح» ← «مُصَيِّيح».

ملاحظه

نکته دیگری که در مبحث تصغیر باید به آن توجه کرد آن است که هنگام مصغّر کردن آن دسته از اسمهای مؤنث سه حرفی (ثلاثی) که علامت تأنیث ندارند باید یک «تای مدوّره» به آخر آنها افزود و پیش از تای مدوّره آخرین حرف واژه را نیز مفتوح کرد؛^{۳۶۰} مانند: «عَيْن» ← «عَيْنَة»، «هَنْد» ← «هَنْدَة» و «سَمَاء» ← «سَمِيَة».^{۳۶۱}

«فُعَيْعِل» است؛ بنابراین وزن اسم مصغّر به مثابه قالبی است که اختصاصاً برای اسم مصغّر وضع شده است. صیغه‌های «مَفَاعِل» و «مَفَاعِيل» در منتهی الجموع نیز از این قبیل است.

۳۵۹. در مواردی که حرف چهارم کلمه یا بالاتر از آن حرف مدّ نباشد باید از تعداد حروف واژه به قدری کاست که چهار حرفی شود؛ مانند: «مُسْتَخْرَج» ← «مُخْرِج» (حذف سین و تاء) و «زَنْجَبِيل» ← «زُنْجَب» (حذف یاء و لام).

۳۶۰. این قاعده در مورد اسمهای مؤنث چهار حرفی و بالاتر صحیح نیست؛ مانند: «زَيْنَب» ← «زَيْنِب» و «عَجُوز» ← «عَجِيز».

۳۶۱. «سَمِيَة» در اصل «سُمَيِّي» است که نخستین یاء آن یاء تصغیر، دومین یاء آن بدل از الف ممدوده و سومین یاء آن بدل از همزة منقلب از واو است؛ زیرا این واژه از «سَمَاء، يَسْمُو، سَمَاء» گرفته شده و هنگام تصغیر آن، سومین یاء به دلیل اجتماع سه حرف همجنس در کنار هم حذف می‌شود و دو یاء باقی‌مانده در هم ادغام می‌شود.

جلسه بیست و یکم

تصغیر (۲) قواعد خاص تصغیر

اهداف درس.....	۱۵۲
درآمد.....	۱۵۲
قواعد خاص تصغیر.....	۱۵۲
الف) تصغیر کلماتی که یکی از حروف آنها عله است.....	۱۵۲
ب) تصغیر اسمهایی که مانند کلمات سه حرفی مصغر می شوند.....	۱۵۴
ج) تصغیر اسمهایی که مانند کلمات چهار حرفی مصغر می شوند.....	۱۵۵
قاعده.....	۱۵۵
د) تصغیر اسمهایی که یکی از حروف اصلی آنها حذف شده است.....	۱۵۵
ه) تصغیر مثنی و جمع.....	۱۵۶

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ تصغیر کلماتی که یکی از حروف آنها عله است؛
- ✓ تصغیر اسمهایی که مانند کلمات سه حرفی مصغر می‌شوند؛
- ✓ تصغیر اسمهایی که مانند کلمات چهار حرفی مصغر می‌شوند؛
- ✓ تصغیر اسمهایی که یکی از حروف اصلی آنها حذف شده است؛
- ✓ تصغیر مثنی و جمع.

درآمد

در درس پیشین با قواعد عمومی تصغیر، شروط و اهداف آن و اوزان و صیغه‌های اسم مصغر آشنا شدیم. پس از این مباحث به موضوعات دیگری که در حاشیه مباحث عمومی تصغیر مطرح است و می‌توان آنها را به مثابه حالت‌های استثنائی و خاص معرفی نمود می‌پردازیم. این حالتها به چند دسته تقسیم می‌شوند که در ادامه در بخشهای جداگانه‌ای از نظر شما عزیزان می‌گذرد:

در بخش اول با شیوه تصغیر واژه‌هایی که مشتمل بر یکی از حروف عله‌اند آشنا می‌شویم؛ اعم از اینکه حرف عله جزء حروف اصلی کلمه باشد یا نباشد. در بخش دوم و سوم شیوه تصغیر اسمهایی را فرا خواهیم گرفت که مانند کلمات سه حرفی و چهار حرفی مصغر می‌شوند؛ هرچند در حالت عادی بیش از سه یا چهار حرف داشته باشد. در بخش چهارم شیوه مصغر کردن اسمهایی را خواهیم شناخت که در حالت عادی یکی از حروف اصلی آنها حذف شده است و در نهایت با طریقه تصغیر اسمهای مثنی و جمع و تغییراتی که در این هنگام در ساختمان واژه پدید می‌آید آشنا خواهیم شد.

قواعد خاص تصغیر

(الف) تصغیر کلماتی که یکی از حروف آنها عله است.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- باب ← بُوِیَب
- ۲- مَوْقِن ← مِیِّقِن
- ۳- اَدَم ← اُوَیْدِم
- ۴- شَاهِد ← شُوِیْهَد
- ۵- سَاج ← سُوِیج^{۳۶۲}

(ب)

۱- فَتَى ← فُتِيَّ

۲- صَبِيَّ ← صَبِيَّ

توضیح

دانستیم که اسمها عموماً بر وزن یکی از صیغه‌های سه‌گانه «فَعِيل»، «فُعِيل» یا «فُعِيل» مصغر می‌شوند و در واژه‌های غیر معتل، هنگام تصغیر هیچ حرفی از آنها به حرف دیگری بدل نمی‌شود، با این حال اگر در نمونه‌های دسته «الف» دقت کنیم، می‌بینیم که حرف دوم اسمهای مکبر هنگام تصغیر به حرف دیگری بدل شده است. برای یافتن علت این پدیده نمونه‌های بالا را یک یک بررسی می‌کنیم.

نمونه‌های دسته «الف» اسمهایی هستند که دومین حرف آنها حرف عله است: «باب» در نمونه نخست سه حرفی و حرف عله آن منقلب از «واو» است که این حرف (حرف عله) در اسم مصغر به اصل خود (واو) برگشته است (باب ← بُوَيْب). در نمونه دوم «مُوقِن» چهار حرفی و حرف عله آن منقلب از «یاء» است که هنگام تصغیر به اصل خود برگشته است (مُوقِن ← مُيِّقِن). در نمونه سوم «أَدَم» چهار حرفی است. این واژه در اصل «أَدَم» بوده است؛ یعنی «الف» آن منقلب از همزه است و از آنجا که دو همزه در آغاز واژه کنار هم قرار گرفته‌اند و اولی مفتوح و دومی ساکن است این دو همزه به الف کشیده (آ) بدل شده‌اند. با این همه همزه دوم کلمه هنگام تصغیر به «واو» بدل شده است (أَدَم ← أُودِم). در چهارمین نمونه حرف «الف» در واژه «شاهد» زائد است. و سرانجام در پنجمین نمونه «الف» در واژه «ساج» مجهول الاصل است، زیرا نه زائد است و نه منقلب از حرف اصلی این واژه؛ بر این اساس در این دو واژه نیز حرف عله هنگام تصغیر به حرف «واو» بدل شده است (شاهد ← شُوَيْهَد و ساج ← سُوَيْج).

در نمونه‌های دسته «ب» حرف عله سومین حرف واژه است. در نمونه اول حرف عله هنگام تصغیر به «یاء» بدل شده و با یاء تصغیر ادغام شده است (فَتَى ← فُتِيَّ). در نمونه دوم واژه «صَبِيَّ» به یاء مشدّدی ختم شده است که پیش از آن دو حرف دیگر وجود دارد؛ از این رو هنگام تصغیر یاء دوم حذف می‌شود و یاء اول با یاء تصغیر ادغام می‌گردد: (صَبِيَّ ← صُبِيَّ).

قاعده

۱- در تصغیر اسمهایی که دومین حرف آنها حرف عله است حرف عله به اصل خود برمی‌گردد؛ مانند: «مِيزَان» (در اصل «مِوزَان» بوده است) ← «مُوزِين» و «مُوسِر» (در اصل «مُيسِر» بوده است) ← «مُيسِر». حال اگر حرف عله «الف» و منقلب از همزه باشد، یا زائد و یا مجهول الاصل باشد، در تصغیر به «واو» بدل می‌شود؛ مانند: «أَصَال» (الف آن منقلب از همزه است) ← «أُویَصَال»، «شَاعِر» (الف آن زائد است) ← «شُويعِر» و «صَاب» (الف آن مجهول الاصل است) ← «صُویَب».

۲- هنگام تصغیر اسمهایی که سومین حرف آنها حرف عله است ابتدا حرف عله به «یاء» بدل می‌گردد، آن‌گاه با یاء تصغیر ادغام می‌شود؛ مانند: «کِتَاب» ← «کُتِيب». چنین اسمهایی اگر به یاء مشدّدی ختم شده باشند که پیش از آن «یاء» دو حرف دیگر وجود داشته باشد، هنگام تصغیر یاء دوم حذف می‌شود و یاء اول با یاء تصغیر ادغام می‌گردد؛ مانند: «زُكِيَّ» ← «زُكِيَّ».

ب) تصغیر اسم‌هایی که مانند کلمات سه حرفی مصغر می‌شوند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- نَخْلَةٌ ← نُخَيْلَةٌ
- ۲- بُشْرَى ← بُشَيْرَى
- ۳- سَوْدَاءٌ ← سُودَاءُ
- ۴- سَلْمَانٌ ← سَلِيمَانٌ
- ۵- أَفْرَاسٌ ← أُفَيْرَاسٌ

توضیح

چنان‌که گفتیم اسم‌های سه حرفی بر وزن «فُعَيْلٌ»، اسم‌های چهار حرفی و آن دسته از اسم‌های پنج حرفی که تمام حروف آنها اصلی است بر وزن «فُعَيْعِلٌ» و آن دسته از اسم‌های پنج حرفی که حرف چهارم آنها عله است بر وزن «فُعَيْعِيلٌ» مصغر می‌شوند. با این همه اگر به مصغر نمونه‌های بالا بنگریم درمی‌یابیم که تصغیر در آنها طبق قاعده پیش‌گفته صورت نگرفته است و همه آنها با اینکه چهار حرفی هستند مانند اسم‌های سه حرفی مصغر شده‌اند.

با دقت بیشتر در این اسم‌ها درمی‌یابیم که ریشه همه آنها سه حرفی است: «نَخْلَةٌ» از «نَخَلٌ» گرفته شده و مختوم به تای تأنیث است. «بُشْرَى» از ریشه «بِشْرٌ» گرفته شده و مختوم به الف مقصوره است. «سَوْدَاءٌ» از ریشه «س و د» گرفته شده و مختوم به الف ممدوده است. «سَلْمَانٌ» از مصدر «سَلَامٌ» گرفته شده و مختوم به الف و نون زائد است.^{۳۶۳} و سرانجام «أَفْرَاسٌ» جمع مکسر «فَرَسٌ» و بر وزن «أَفْعَالٌ» است. بر این اساس می‌توان گفت: هرگاه اسم‌های چهار حرفی و پنج حرفی یکی از حالت‌های پیشین را داشته باشند دقیقاً مانند اسم‌های سه حرفی مصغر می‌شوند.

قاعده

هرگاه اسم‌های چهار حرفی و پنج حرفی ریشه سه حرفی داشته باشند در حالت‌های زیر همچون اسم‌های سه حرفی مصغر می‌شوند:

- ۱- به تای تأنیث ختم شده باشند؛ مانند: «تَمْرَةٌ» ← «تَمِيرَةٌ»؛^{۳۶۴}
- ۲- به الف مقصوره ختم شده باشند؛ مانند: «سَلْمَى» ← «سَلِيمَى»؛
- ۳- به الف ممدوده ختم شده باشند؛ مانند: «خَضْرَاءُ» ← «خُضِيرَاءُ»؛
- ۴- به الف و نون زائد ختم شده باشند؛ مانند: «عَطُشَانٌ» ← «عُطِيشَانٌ»؛
- ۵- جمع مکسر و بر وزن «أَفْعَالٌ» باشند؛ مانند: «أَطْفَالٌ» ← «أُطِفَالٌ».

^{۳۶۳}. اسم‌هایی که به الف و نون زائد ختم می‌شوند به دو شرط مشمول این قاعده قرار می‌گیرند: ۱- مؤنث آنها به تای تأنیث ختم نشود؛ مانند: «خَمَصَانٌ» که مؤنث آن «خَمَصَانَةٌ» و مصغر آن «خُمَيْصِيْنٌ» است؛ ۲- صیغه جمع آنها بر وزن «فَعَالِيْنٌ» نباشد؛ مانند: «رِيْحَانٌ» که جمع آن «رِيَّاحِيْنٌ» و مصغر آن «رُويْحِيْنٌ» است.

^{۳۶۴}. تَمْرٌ: خرما.

ج) تصغیر اسم‌هایی که مانند کلمات چهار حرفی مصغر می‌شوند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- جَوْهَرَة ← جُوبَهْرَة

۲- کَرْبَلَاء ← کُرْبِلَاء

۳- مَسْجِدِي ← مَسْجِدِي

۴- زَعْفَرَان ← زُعْفِرَان

توضیح

اسم‌های مکبر به کار رفته در نمونه‌های بالا پنج حرفی و شش حرفی‌اند، ولی همچون اسم‌های چهار حرفی مصغر شده‌اند. حال اگر از زوائد آخر این اسم‌ها صرف نظر کنیم، تنها چهار حرف باقی می‌ماند که در این صورت می‌توانیم آنها را همانند اسم‌های چهار حرفی مصغر کنیم. این زوائد که در همه نمونه‌ها بعد از حرف چهارم آمده‌اند به ترتیب عبارت‌اند از: تایی تأنیث (ة) در «جَوْهَرَة»، الف ممدوده (اء) در «کَرْبَلَاء»، یاء نسبت (ی) در «مَسْجِدِي» و الف و نون زائد (ان) در «زَعْفَرَان»؛ بر این اساس می‌توان گفت: در تصغیر این موارد و موارد مشابه دیگر دقیقاً مانند اسم‌های چهار حرفی عمل می‌شود.

قاعده

آن دسته از اسم‌های پنج حرفی و شش حرفی که پس از چهارمین حرف آنها تایی تأنیث، الف ممدوده، یاء نسبت یا الف و نون زائد آمده باشد دقیقاً مانند اسم‌های چهار حرفی مصغر می‌شوند؛ مانند: «مَكْتَبَة» ← مَكْتَبَة؛ کَرْبَلَاء ← کُرْبِلَاء؛ مَشْرِقِي ← مَشْرِقِي؛ مِهْرَجَان ← مِهْرَجَان.^{۳۶۵}

د) تصغیر اسم‌هایی که یکی از حروف اصلی آنها حذف شده است.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

أَب ← أَيْو ← أَيْ

أَخ ← أَخَو ← أَخِي

يَد ← يَدِي ← يَدِي

(ب)

ابْن ← بَنِيو ← بَنِي

اسْم ← سُمِيو ← سُمِي

(ج)

عِدَة ← وُعِيدَة

زَنَة ← وَزِينَة

۳۶۵. مِهْرَجَان: جشنواره.

توضیح

اسمها در زبان عربی - به جز در موارد استثنائی همچون «مَنْ» و «ما»ی موصول - دست کم سه حرف اصلی دارند؛ از این رو می‌توان گفت: معمولاً اسم‌هایی که در ظاهر دو حرفی هستند یکی از حروف اصلی آنها حذف شده است.

در نمونه‌های دسته «الف» لام الفعل اسمها حذف شده و دو حرف اصلی دیگر آنها باقی مانده است؛ اسمهای «أَب، أَخ و ید» در اصل «أَبُو، أَخُو و یدِی» بوده‌اند. حال اگر به چگونگی مصغر کردن این واژه‌ها دقت کنیم درمی‌یابیم که هنگام تصغیر آنها حروف محذوف برگشته‌اند؛ مانند: «أَب ← أُبُو ← أُبِی».

در نمونه‌های دسته «ب» نیز لام الفعل اسمها حذف شده، ولی به جای حرف محذوف یک همزه به ابتدای آنها افزوده شده است؛ «ابن» و «اسم» در اصل «بنو» و «سمو» بوده‌اند که پس از حذف لام الفعل، برای سهولت تلفظ، همزه وصل به ابتدای آنها افزوده شده است. در تصغیر این اسمها همزه از حروف واژه حذف می‌شود و حرف اصلی محذوف برمی‌گردد؛ مانند: «ابن ← بُنیو ← بُنی».

در نمونه‌های دسته «ج» فاء الفعل اسمها حذف شده و در عوض تایی مدوره‌ای به آخر آنها افزوده شده است؛ «عِدَة» و «زِنَة» در اصل «وَعْد» و «وَزَن» بوده‌اند. هنگام تصغیر این‌گونه اسمها نیز حرف اصلی محذوف برمی‌گردد. افزون بر اینکه تایی تأنیث این واژه‌ها همچنان بر جای خود باقی می‌ماند؛^{۳۶۶} مانند: «عِدَة ← وُعِدَة».

قاعده

اسمی که در حالت عادی یکی از حروف اصلی آن حذف شده باشد هنگام تصغیر یکی از سه حالت زیر را دارد:

- ۱- اگر تنها دو حرف داشته باشد، هنگام تصغیر حرف محذوف برمی‌گردد؛ مانند: «أَخ ← أُخِیو ← أُخِی».
- ۲- اگر به جای حرف محذوف همزه وصل به ابتدای آن افزوده شده باشد، هنگام تصغیر همزه حذف می‌شود و حرف محذوف برمی‌گردد؛ مانند: «اسم ← سُمِیو ← سُمِی».
- ۳- اگر به جای حرف محذوف تایی مدوره‌ای به آخر آن افزوده شده باشد، هنگام تصغیر حرف محذوف مجدداً برمی‌گردد و تایی مدوره همچنان بر جای خود باقی می‌ماند؛ مانند: «ثِقَة ← وُثِیقَة».

ه) تصغیر مثنی و جمع

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

مُسْلِمَان ← مُسْلِمَان

مُسْلِمَتَان ← مُسْلِمَتَان

(ب)

مُسْلِمُونَ ← مُسْلِمُونَ

۳۶۶. اگر «تاء»، مبسوطه باشد، هنگام تصغیر به تایی مدوره بدل می‌شود؛ مانند: «بِنْت ← بُنِیَة» و «أَخْت ← أُخِیَة».

مُسْلِمَات ← مُسْلِمَات

(ج)

أَنْفُس ← أَنْفُس

أَغْلَمَة ← أَغْلَمَة

(د)

كُتَاب (جمع «كاتب») ← كُؤَيْتُبُون

قَطَع (جمع «قِطْعَة») ← قُطِيعَات

توضیح

چنان که ملاحظه می‌شود اسمهای مکبر در نمونه‌های دسته «الف» مثنی، در نمونه‌های دسته «ب» جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم، در نمونه‌های دسته «ج» جمع قَلَّت و در نمونه‌های دسته «د» جمع کثرت هستند.

حال اگر به مصغر این اسمها دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که این اسمها در سه دسته «الف»، «ب» و «ج»، یعنی اسمهای مثنی، جمعهای مذکر و مؤنث سالم و جمعهای قَلَّت، همانند سایر اسمها با لفظ خود مصغر شده‌اند و قبل از تصغیر هیچ تغییری در ساختمان صرفی آنها به وجود نیامده است؛ مانند: «مُسْلِمَانِ ← مُسْلِمَانِ؛ مُسْلِمَات ← مُسْلِمَات و أَغْلَمَة ← أَغْلَمَة».

اما در نمونه‌های دسته «د» جمعهای کثرت با لفظ خود مصغر نشده‌اند، بلکه ابتدا به صورت مفرد در آمده و سپس مصغر شده‌اند؛ یعنی چون «كُتَاب» جمع «كاتب» است ابتدا «كاتب» مصغر شده و صیغه «كُؤَيْتُبُون» به دست آمده است، آن‌گاه بدان دلیل که این واژه مذکر است علامت جمع مذکر سالم (ون) به آخر آن افزوده شده است: «كُتَاب ← كُؤَيْتُبُون». اما «قَطَع» جمع مؤنث «قِطْعَة» است و پس از مصغر شدن مفرد آن (قِطْعَة) علامت جمع مؤنث سالم (ات) به آخر آن افزوده می‌شود: «قَطَع ← قُطِيعَات». همچنین هرگاه بخواهیم جمع مفرد مذکر غیر عاقلی را، که به صورت مکسر جمع بسته شده است، مصغر کنیم باید ابتدا مفرد آن را مصغر کنیم، سپس علامت جمع مؤنث سالم را به آخر آن بیفزاییم؛ مانند: «جبال (جمع «جبل») ← جُبَيْلَات».

قاعده

۱- اسمهای مثنی، جمع مذکر و مؤنث سالم و جمع قَلَّت با لفظ خود مصغر می‌شوند و قبل از تصغیر هیچ تغییری در بنای صرفی آنها به وجود نمی‌آید؛ مانند: «تَلْمِیذَیْنِ ← تَلْمِیذَیْنِ؛ مَرْسُلُون ← مَرْسُلُون؛ مَرْسَلَات ← مَرْسَلَات و أَنْهَار ← أَنْهَار».

۲- جمعهای کثرت ابتدا به صورت مفرد در آمده سپس مصغر می‌شوند، آن‌گاه اگر مفرد آنها مذکر باشد به صورت جمع مذکر سالم و اگر مؤنث یا مذکر غیر عاقل باشد به صورت جمع مؤنث سالم درمی‌آیند؛ مانند: «عَمَلَة (جمع «عامل») ← عَوْمِلُون؛ قَطَع (جمع «قِطْعَة») ← قُطِيعَات و جِبَال (جمع «جبل») ← جُبَيْلَات».

جلسه بیست و دوم

نسبت (۱)

- ۱۶۰..... اهداف درس
- ۱۶۰..... درآمد
- ۱۶۰..... اسم منسوب
- ۱۶۱..... طریقه ساختن اسم منسوب
- ۱۶۱..... الف) اسمهای مقصور
- ۱۶۲..... ب) اسمهای منقوص
- ۱۶۳..... ج) اسمهای ممدود
- ۱۶۴..... د) اسمهای مختوم به یاء مشدّد

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اسم منسوب؛

✓ طریقه ساختن اسم منسوب از اسمهای مقصور، منقوص، ممدود و اسمهای مختوم به یاء مشدد.

درآمد

در دو درس گذشته با تصغیر، اسم مکبر و اسم مصغر و چگونگی مصغر کردن اسمها آشنا شدیم. اکنون در این درس و درس بعدی با مبحث نسبت، چگونگی ساختن اسم منسوب و تغییرات ظاهری که گاه در ساختمان این واژه‌ها پدید می‌آید آشنا خواهیم شد.

اسم منسوب

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^{۳۶۷}

۲- ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ﴾^{۳۶۸}

۳- هَذَا رَجُلٌ طَهْرَانِيٌّ.

۴- ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ﴾^{۳۶۹}

توضیح

در نمونه‌های بالا هر کدام از اسمهای مشخص شده به اسمی دیگر منسوب شده‌اند؛ یعنی «عَرَبِيًّا» منسوب به «عَرَب»، «الْغَرْبِيِّ» منسوب به «غَرَب»، «طَهْرَانِيٌّ» منسوب به «طَهْرَان» و «أُمِّي» منسوب به «أُم» یا «أُمَّة» است. به این گونه اسمها اسم منسوب گفته می‌شود.

برای ساختن اسم منسوب یاء مشدد ما قبل مکسوری را به آخر اسم می‌افزاییم؛ «عَرَب» ← «عَرَبِيٌّ»، «غَرَب» ← «غَرْبِيٌّ» و «طَهْرَان» ← «طَهْرَانِيٌّ». حال اگر اسم مختوم به تاء تأنیث باشد، ابتدا «تاء» را حذف می‌کنیم، آن گاه یاء نسبت را به آن می‌افزاییم: «أُمَّة» ← «أُمِّي».^{۳۷۰}

در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که پس از منسوب کردن اسم، اعراب آن به یاء نسبت منتقل می‌شود؛ بنابراین اسمی همچون «طَهْرَان» که اسمی غیر منصرف است و نمی‌تواند کسره یا تنوین بگیرد پس از نسبت تنوین گرفته است: «طَهْرَانِيٌّ». همچنین اسمهای منسوب می‌توانند صفت واقع شوند؛ مانند: «قُرْآنًا

۳۶۷. یوسف / ۲؛ ترجمه: «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم. باشد که بیاندیشید».

۳۶۸. قصص / ۴۴؛ ترجمه: «و چون امر [پیامبری] را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی [طور] نبودی».

۳۶۹. اعراف / ۱۵۸؛ ترجمه: «پس به خدا و فرستاده او - که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد - بگروید».

۳۷۰. اگر اسم منسوب، صفت اسم مؤنث واقع شود، به آخر آن تاء تأنیث افزوده می‌شود؛ مانند: «رَجُلٌ طَهْرَانِيٌّ (مرد تهرانی)» و «امْرَأَةٌ طَهْرَانِيَّةٌ (زن تهرانی)».

عَرَبِيًّا»، «رَجُلٌ طَهْرَانِيٌّ» و «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» که واژه‌های «عَرَبِيًّا، طَهْرَانِيٌّ و الْأُمِّيُّ» برای اسمهای پیش از خود صفت هستند. این اسمها پیش از گرفتن یاء مشدد نمی‌توانند صفت واقع شوند؛ یعنی نمی‌توان گفت: «لِسَانِ عَرَبٍ» یا «رَجُلٌ طَهْرَانٍ»؛ بنابراین باید گفت نسبت در پاره‌ای از اسمها صرفاً بدین خاطر است که معنای وصفی پیدا کنند و در نتیجه بتوانند صفت واقع شوند.^{۳۷۱}

قاعده

۱- اسم منسوب اسمی است که گویای نسبت دادن اسمی به اسم دیگر است؛ مانند: «رَجُلٌ إِيرَانِيٌّ» که گویای نسبت مرد به ایران است. اسم منسوب با افزودن یاء مشدد ماقبل مکسور به آخر اسم ساخته می‌شود؛ مانند: «إِيرَانِ» ← «إِيرَانِيٌّ». حال اگر اسم مختوم به تاء تأنیث باشد ابتدا «تاء» را حذف می‌کنیم، آن‌گاه یاء مشدد را به آخر آن می‌افزاییم؛ مانند: «فَاطِمَةٌ» ← «فَاطِمِيٌّ».

۲- پس از منسوب شدن اسم، اعراب آن به یاء نسبت منتقل می‌شود؛ بنابراین «طَهْرَانِ» که اسمی غیر منصرف است و پیش از پذیرش یاء نسبت نمی‌تواند کسره یا تنوین بگیرد پس از نسبت تنوین گرفته است: «طَهْرَانِيٌّ».

۳- منسوب کردن در پاره‌ای از اسمها صرفاً بدان خاطر است که معنای وصفی پیدا کنند و بتوانند صفت واقع شوند؛ یعنی نمی‌توان گفت: «رَجُلٌ بَیْرُوتٍ»، اما می‌توان از «بَیْرُوتِ» اسم منسوب ساخت و آن را صفت «رَجُلٌ» قرار داد: «رَجُلٌ بَیْرُوتِيٌّ».

طریقه ساختن اسم منسوب

الف) اسمهای مقصور

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- الْمَالُ الرَّبَوِيُّ لَا يُفِيدُ.

۲- مَنْ عَمِلَ دِينِيًّا لِيُثَابَ دُنْيَوِيٌّ (دُنْيَوِيٌّ) خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا.

۳- بَرَدِيٌّ ← بَرَدٌ ← بَرَدِيٌّ.

۴- مُصْطَفَى ← مُصْطَفٍ ← مُصْطَفِيٌّ.

توضیح

واژه‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند اسمهای منسوب از اسم مقصور هستند. در نمونه نخست «رَبَوِيٌّ» منسوب به «رَبَا» است که اسم مقصوری سه حرفی است و هنگام نسبت ابتدا الف مقصوره به «واو» بدل شده، آن‌گاه یاء نسبت به آخر آن افزوده شده است: «رَبَا» ← «رَبَوِيٌّ».

۳۷۱. گاهی اسم پیش از نسبت نیز معنای وصفی دارد؛ مانند: «أَحْمَرِيٌّ» که از «أَحْمَرٌ» گرفته شده است؛ حال آنکه واژه «أَحْمَرٌ» خود معنای وصفی دارد و می‌تواند صفت واقع شود: «رَجُلٌ أَحْمَرٌ» و منسوب کردن آن صرفاً برای مبالغه در وصف (شدت سرخی) است. یادآوری این نکته نیز ضروری است که گاه چنین اسمهایی به اشتباه به صورت اسم منسوب به کار رفته‌اند؛ مانند «قَدِيمٌ و رَئِيسٌ» که این واژه‌ها بر وزن «فَعِيلٌ» و دارای معنای وصفی‌اند و برای صفت قرار دادن آنها نیازی به اضافه کردن یاء نسبت به آنها نیست، ولی گاه اشتباهاً می‌گویند: «قَدِيمِيٌّ و رَئِيسِيٌّ».

در نمونه دوم «دُنْيَوِيَّ» منسوب به واژه چهار حرفی «دُنْيَا» است که دومین حرف آن ساکن است و به دو روش می‌توان از آن اسم منسوب ساخت: ۱- حذف الف مقصوره و افزودن یاء نسبت به آن: «دُنْيَا» ← «دُنْيَوِيَّ» ← «دُنْيَوِيَّ»؛ ۲- تبدیل الف مقصوره به «واو» و افزودن یاء نسبت به آن: «دُنْيَا» ← «دُنْيَوِيَّ» ← «دُنْيَوِيَّ».^{۳۷۲}

در نمونه سوم «بَرَدَيَّ» نیز چهار حرفی است، ولی حرف دوم آن متحرک است و هنگام نسبت «الف» آن حذف می‌شود: «بَرَدَيَّ» ← «بَرَدَ» ← «بَرَدَيَّ».

و سرانجام در نمونه چهارم واژه «مُصْطَفَيَّ» منسوب به اسم مقصور «مُصْطَفَى» است که واژه‌ای پنج حرفی است و هنگام نسبت الف مقصوره آن حذف می‌شود: «مُصْطَفَى» ← «مُصْطَفَ» ← «مُصْطَفَيَّ».^{۳۷۳}

قاعده

در منسوب کردن اسم مقصور، الف مقصوره آن ملاک عمل است:

- ۱- اگر الف مقصوره سومین حرف باشد، به واو بدل می‌شود: «عَصَا» ← «عَصَو» ← «عَصَوِيَّ».
- ۲- اگر الف مقصوره چهارمین حرف باشد و دومین حرف کلمه ساکن باشد، دو حالت ممکن است: الف) حذف الف مقصوره؛ ب) تبدیل الف مقصوره به «واو»؛ مانند: «مُوسَى» ← «مُوسِيَّ» (مُوسَوِيَّ).
- ۳- اگر الف مقصوره چهارمین حرف باشد و دومین حرف کلمه متحرک باشد، الف مقصوره آن حذف می‌شود؛ مانند: «جَمَزَيَّ» ← «جَمَزَ» ← «جَمَزَيَّ».
- ۴- اگر الف مقصوره پنجمین یا ششمین حرف باشد، حذف می‌شود؛ مانند: «جُمَادَى» ← «جُمَادَ» ← «جُمَادِيَّ» و «مُسْتَشْفَى» ← «مُسْتَشَفَ» ← «مُسْتَشْفِيَّ».

ب) اسمهای منقوص

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- شَاهِدُنَا فِي إِصْفَهَانَ الْآثَارَ التَّارِيخِيَّةَ الْعَائِدَةَ إِلَى الْعَصْرِ الصَّفَوِيِّ.
- ۲- مِنَ الْمَرَاهِلِ التَّعْلِيمِيَّةِ فِي إِيرَانَ الْمَرَحَلَةُ الثَّانِيَّةُ (الثَّانَوِيَّةُ).
- ۳- مُشْتَرِيَّ ← مُشْتَرَى ← مُشْتَرِيَّ.

توضیح

واژه‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند اسمهای منسوب از اسم منقوص هستند. در نمونه اول «صَفَوِيَّ» منسوب به «صَفِيَّ» است که اسم منقوصی سه حرفی است و هنگام نسبت ابتدا یاء منقوص آن به «واو» بدل شده، سپس حرف ماقبل آن مفتوح شده، آن‌گاه یاء نسبت به آخر آن افزوده شده است: «صَفِيَّ» ← «صَفَوَ» ← «صَفَوِيَّ».

^{۳۷۲} در این حالت می‌توان پیش از «واو»، «الف» نیز بیفزاییم: «دُنْيَاوِيَّ».

^{۳۷۳} البته برخی از نحویان تبدیل الف مقصوره به «واو» را نیز جایز دانسته‌اند: «مُصْطَفَوِيَّ».

در نمونه دوم «الثَّانِيَّة» منسوب به واژه چهار حرفی «ثاني» است. از این اسم به دو روش می‌توان اسم منسوب ساخت: ۱- حذف یاء منقوص و افزودن یاء نسبت (ثاني ← ثان ← ثَانِيَّة)؛ ۲- تبدیل یاء منقوص به «واو» و مفتوح کردن ما قبل آن و افزودن یاء نسبت (ثاني ← ثانو ← ثَانُوِيَّة).

در نمونه سوم «مُشْتَرِي» اسم منقوصی پنج حرفی است که هنگام نسبت یاء منقوص آن حذف شده است: «مُشْتَرِي ← مُشْتَر ← مُشْتَرِي».

با توجه به نمونه‌های بالا می‌توان دریافت که هنگام تبدیل (قلب) یاء منقوص به «واو» حرف پیش از یاء منقوص مفتوح می‌شود.

قاعده

در منسوب کردن اسم منقوص، یاء منقوص ملاک عمل است:

۱- اگر یاء منقوص سومین حرف کلمه باشد ابتدا یاء منقوص به «واو» بدل می‌شود و حرف پیش از آن مفتوح می‌گردد، آن‌گاه یاء نسبت به آن افزوده می‌شود؛ مانند: «شَجِي ← شَجُو ← شَجُوِي».

۲- اگر یاء منقوص چهارمین حرف باشد دو حالت ممکن است: ۱- حذف یاء منقوص؛ ۲- تبدیل یاء منقوص به «واو» و مفتوح کردن حرف پیش از آن؛ مانند: «قَاضِي ← قَاضِي (قَاضُوِي)».

۳- اگر یاء منقوص پنجمین یا ششمین حرف باشد، حذف می‌شود؛ مانند: «مُهْتَدِي ← مُهْتَد ← مُهْتَدِي وَ مُسْتَقْصِي ← مُسْتَقْص ← مُسْتَقْصِي».

ج) اسمهای ممدود

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- أَغْلَبُ أَرْضِي إِيْرَانَ جَبَلِيَّةً وَ صَحْرَاوِيَّةً.

۲- كُنْتُ فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ فِي مَدْرَسَةِ «مِير».

۳- كَانَ الْكِسَائِيُّ (الْكِسَاوِيُّ) مِنْ أَكْبَرِ عُلَمَاءِ النَّحْوِ.

توضیح

واژه‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند اسمهای منسوب از اسم ممدود هستند. در نمونه اول «صَحْرَاوِيَّة» منسوب به «صَحْرَاء» است که همزه آن همزه تأنیث است و هنگام نسبت به «واو» بدل شده است: «صَحْرَاء ← صَحْرَاو ← صَحْرَاوِي».

در نمونه دوم «إِبْتِدَائِيَّة» منسوب به «إِبْتِدَاء» است که همزه آن از حروف اصلی است؛^{۳۷۴} از این رو هنگام نسبت به همان حال باقی مانده است: «إِبْتِدَاء ← إِبْتِدَائِي».

و سرانجام در نمونه سوم «كِسَائِي» منسوب به «كِسَاء» است که همزه آن منقلب از «واو» است. در نسبت این واژه دو حالت ممکن است: ۱- باقی ماندن همزه به حال خود؛ ۲- قلب همزه به «واو»: «كِسَاء ← كِسَائِي (كِسَاوِي)».

۳۷۴. ریشه این اسم «بَدَأ» است و همزه در این فعل در شمار حروف اصلی است.

قاعده

در منسوب کردن اسم ممدود همزه آن ملاک عمل است:

- ۱- اگر همزه برای تأنیث باشد، به «واو» قلب می‌شود؛ مانند: «حَمراء» ← حَمراویّ.
- ۲- اگر همزه جزء حروف اصلی واژه باشد، به حال خود باقی می‌ماند؛ مانند: «إنشاء» ← إنشائیّ.
- ۳- اگر همزه منقلب از «واو» یا «یاء» باشد، دو حالت ممکن است: ۱- تغییر نمی‌کند؛ ۲- به «واو» قلب می‌شود؛ مانند: «شِفَاء» ← شِفائیّ (شِفاویّ).

ملاحظه

همه قواعد نسبت اسمهای ممدود همانند قواعد تثنیه آنهاست:

- ۱- حمراء، صحراء ← مثنی: حمراوان، صحراوان ← منسوب: حمراویّ، صحراویّ؛
- ۲- إنشاء، ابتداء ← مثنی: إنشاءان، ابتداءان ← منسوب: إنشائیّ، ابتدائیّ؛
- ۳- شفاء، كساء ← مثنی: شفاءان (شفاوان)، كساءان (کساوان) ← منسوب: شِفائیّ (شِفاویّ)، كِسائیّ (کِساویّ).

د) اسمهای مختوم به یاء مشدد

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- النَّسَبَةُ إِلَى الْحَيِّ حَيَوِيٌّ.
- ۲- مَنْ وَافَقْنَا مِنْ عُلَوِيٍّ أَوْ غَيْرِهِ تَوَلَّيْنَاهُ.^{۳۷۵}
- ۳- مَذْهَبُ الشَّافِعِيِّ مِنَ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ.

توضیح

واژه‌هایی که در نمونه‌های بالا مشخص شده‌اند اسمهای منسوبی هستند که از اسمهای مختوم به یاء مشدد ساخته شده‌اند.

در نمونه نخست «حَيَوِيٌّ» منسوب به «حَيٍّ» است. این واژه اسمی سه حرفی است که پیش از یاء مشدد آن تنها یک حرف وجود دارد. هنگام نسبت این‌گونه اسمها ابتدا یاء مشدد تفکیک می‌شود، سپس یاء دوم به «واو» قلب می‌شود و یاء اول اگر در اصل «یاء» باشد، تغییر نمی‌کند؛ مانند: «حَيٍّ» ← حَيٍّ ← حَيَوٍ ← حَيَوِيٌّ^{۳۷۶}، ولی اگر یاء اول منقلب از «واو» باشد، به اصل خود برمی‌گردد؛ مانند: «طَيٍّ» ← طَيٍّ ← طَيَوٍ ← طَوَوٍ.

۳۷۵. کافی، ج ۲، ص ۳۸۲.

۳۷۶. اسم منسوب از «حياة» نیز به همین صورت به دست می‌آید: «حياة» ← حذف تاء تأنیث ← حَيَا (حَیّی) ← حَيَوِيٌّ. گاه دیده می‌شود که این واژه را به صورت «حِیاتیّ» منسوب می‌کنند که اشتباه است.

جلسه بیست و سوم

نسبت (۲)

- اهداف درس ۱۶۸
- درآمد ۱۶۸
- طریقه ساختن اسم منسوب ۱۶۸
- ه) اسمهایی که حرفی از آنها محذوف است. ۱۶۸
- و) اسمهای مثنی و جمع ۱۶۹
- ز) علم مرکب (برای مطالعه بیشتر) ۱۷۰
- ط) نسبتهای شاذ (برای مطالعه بیشتر) ۱۷۲
- اسم متصرف و غیر متصرف ۱۷۳

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ شیوه ساختن اسم منسوب از اسمهایی که حرفی از آنها محذوف است؛
- ✓ شیوه ساختن اسم منسوب از اسمهای مثنی، جمع و علم مرکب؛
- ✓ نسبت بدون یای نسبت؛
- ✓ نسبتهای شاذ؛
- ✓ اسم متصرف و غیر متصرف.

درآمد

در درس گذشته با اسم منسوب و شیوه ساختن اسم منسوب از برخی اسمها، همچون اسمهای مقصور، منقوص، ممدود و اسمهای مختوم به یای مشدد، آشنا شدیم. اکنون در ادامه مبحث درس گذشته ابتدا با طریقه ساختن اسم منسوب از اسمهای مثنی، جمع و علم مرکب و نیز اسمهایی که حرفی از آنها محذوف است آشنا خواهیم شد، آن گاه به مبحث نسبت بدون یای نسبت و نسبتهای شاذ می پردازیم. همچنین در پایان درس طی یک ملاحظه به بیان اسمهای متصرف و غیر متصرف خواهیم پرداخت.

طریقه ساختن اسم منسوب

ه) اسمهایی که حرفی از آنها محذوف است.

به نمونه های زیر توجه کنید:

- ۱- عِدَّةٌ ← عِدِّيٌّ
- ۲- شَيْئَةٌ ← وَشَوِيٌّ
- ۳- سَنَةٌ ← سَنَوِيٌّ
- ۴- يَدٌ ← يَدَوِيٌّ (يَدِيٌّ)
- ۵- ابْنٌ ← بَنَوِيٌّ (ابْنِيٌّ)

توضیح

در نمونه های بالا چگونگی ساختن اسم منسوب از اسمهایی که یکی از حروف آنها حذف شده نشان داده شده است. در نمونه اول و دوم حرف محذوف فاء الفعل است. در نمونه اول «عِدَّةٌ» مصدر «وَعَدَ، يَعِدُ» و در اصل «وَعَدٌ» بوده است که فاء الفعل آن (و) حذف شده و تایی مصدری به آخر آن افزوده شده است. برای ساختن اسم منسوب از اسمهایی که فاء الفعل آنها محذوف است ملاک عمل لام الفعل آنهاست؛ یعنی اگر لام الفعل آنها حرف صحیح باشد، حرف محذوف باز نمی گردد: «عِدَّةٌ ← عِدِّيٌّ»؛ اما اگر لام الفعل هم حرف علّه باشد در اسم منسوب حرف محذوف باز می گردد: «شَيْئَةٌ^{۳۷۸} ← وَشَوِيٌّ».

۳۷۸. «وَشَوِيٌّ، يَشَوِيٌّ؛ شَيْئَةٌ ← وَشَوِيٌّ (بَيَاضٌ فِي السَّوَادِ)» ← لَکَه.

در نمونه سوم و چهارم حرف محذوف لام الفعل است. در این حالت برای منسوب کردن اسم به مثنی و جمع آن نگاه می‌کنیم؛ اگر حرف محذوف در مثنی یا جمع باز گردد، در نسبت نیز باز می‌گردد: «سَنَة» ← جمع مؤنث: سَنَوَات ← اسم منسوب: سَنَوِيٌّ؛ و اگر حرف محذوف در مثنی یا جمع باز نگیرد، آوردن یا نیاوردن حرف محذوف در نسبت جایز است: «يَد» ← مثنی: يَدَان ← اسم منسوب: يَدَوِيٌّ (يَدِيٌّ).

در نمونه پنجم نیز حرف محذوف لام الفعل است، ولی به جای حرف محذوف همزه وصل به ابتدای واژه افزوده شده است. در این حالت دو وجه ممکن است: ۱- باقی‌گذارن حرف جای‌گزین و ساختن اسم منسوب از آن: «إِبْن» ← إِبْنِيٌّ؛ ۲- حذف همزه و باز گرداندن لام الفعل محذوف و ساختن اسم منسوب از آن: «إِبْن» ← بَنُو ← بَنَوِيٌّ.^{۳۷۹}

قاعده

در ساختن اسم منسوب از اسمهایی که یکی از حروف آنها محذوف است ملاک عمل حرف محذوف است:

۱- اگر حرف محذوف فاء الفعل باشد، به لام الفعل آن نگاه می‌کنیم؛ اگر لام الفعل حرف صحیح باشد، حرف محذوف باز نمی‌گردد؛ مانند: «صِفَة» ← صِفِيٌّ؛ اما اگر لام الفعل آن هم حرف علّه باشد، حرف محذوف باز می‌گردد؛ مانند: «دِيَة» ← وَدَوِيٌّ.

۲- اگر حرف محذوف لام الفعل باشد، به مثنی و جمع آن نگاه می‌کنیم؛ اگر حرف محذوف در مثنی یا جمع باز گردد، در نسبت نیز باید ذکر شود؛ مانند: «أَب» ← مثنی: أَبَوَان ← اسم منسوب: أَبَوِيٌّ؛ و اگر حرف محذوف در مثنی یا جمع باز نگیرد، آوردن یا نیاوردن آن در اسم منسوب جایز است؛ مانند: «دَم» ← مثنی: دَمَان ← اسم منسوب: دَمَوِيٌّ (دَمِيٌّ).

۳- اگر حرف محذوف لام الفعل باشد، ولی به جای حرف محذوف همزه وصل به آغاز آن افزوده شده باشد، در این حالت دو وجه ممکن است: ۱- باقی‌گذارن حرف جای‌گزین و ساختن اسم منسوب از آن: «إِسْم» ← إِسْمِيٌّ؛ ۲- حذف همزه و باز گرداندن لام الفعل محذوف و ساختن اسم منسوب از آن: «إِسْم» ← سَمُو ← سَمَوِيٌّ.

و) اسمهای مثنی و جمع

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- زَيْدَيْن ← زَيْدِيٌّ

۲- مُسْلِمِينَ ← مُسْلِمِيٌّ

۳- سُودَ ← أُسُودِيٌّ

۴- أَبَابِيل ← أَبَابِيلِيٌّ

توضیح

در نمونه‌های بالا چگونگی ساختن اسم منسوب از اسمهای مثنی و جمع نشان داده شده است:

۳۷۹. اسم منسوب «بنت» و «أخت» ← «بَنَوِيٌّ (بَنَتِيٌّ)» و «أَخَوِيٌّ (أَخْتِيٌّ)».

در نمونه نخست «زَیْدِيّ» منسوب به «زَیْدِيّ» (اسم مثنی) است که هنگام نسبت علامت تثنیه آن حذف شده است. در نمونه دوم «مُسْلِمِيّ» منسوب به «مُسْلِمِيّ» (جمع مذكر سالم) است که هنگام نسبت علامت جمع آن حذف شده است.^{۳۸۰} در نمونه سوم «أُسُودِيّ» منسوب به «سُود» (جمع مکسر) است که هنگام نسبت به مفرد خود باز گشته است.^{۳۸۱} و بالاخره در نمونه چهارم «أَبَائِيلِيّ» منسوب به «أَبَائِيل» (جمع) که مفرد ندارد) است که هنگام نسبت تغییری در ساختار آن پدید نیامده است.

قاعده

برای منسوب کردن اسمهای مثنی و جمع آنها را به مفرد خود باز می‌گردانیم:

مثنی: مُحَمَّدَان ← مُحَمَّدِيّ

جمع مذكر سالم: زِيدُونَ ← زِيدِيّ

جمع مکسر: أَخْلَاق ← خُلُقِيّ

اما اگر اسم، مفردی از لفظ خود نداشت، اسم منسوب از همان لفظ جمع ساخته می‌شود؛ مانند: «عَبَائِد ← عَبَائِدِيّ».

(ز) علم مرکب (برای مطالعه بیشتر)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- تَابَطَ شَرّاً ← تَابَطِيّ

۲- بَعْلَبَكَ ← بَعْلِيّ

۳- حَضَرَمَوْتَ ← حَضَرَمِيّ

(ب)

۱- ابْنُ عَبَّاسٍ ← عَبَّاسِيّ

۲- عَبْدُ مَنَافٍ ← مَنَافِيّ

۳- اِمْرُؤُ الْقَيْسِ ← اِمْرُئِيّ

توضیح

در نمونه‌های بالا چگونگی ساختن اسم منسوب از علم مرکب نشان داده شده است.

۳۸۰. حکم ملحق به مثنی و ملحق به جمع سالم در نسبت همان حکم مثنی یا جمع است؛ یعنی علامت جمع یا تثنیه از آن حذف می‌شود؛ مانند: «إِثْنَيْنِ ← اِثْنَيْنِيّ»، «ثَنَوِيّ»، «سِنِينَ ← سَنَوِيّ» و «بَنِينَ ← بَنَوِيّ (ابن)». در جمع مؤنث سالم نیز علامت جمع مؤنث حذف می‌شود؛ مانند: «زَيْنَبَات ← زَيْنَبِيّ».

۳۸۱. در ساختن اسم منسوب از جمع مکسر دو حالت وجود دارد: ۱- اگر اسم دالّ بر جمع باشد؛ نظر بیشتر دانشمندان آن است که باید از مفرد آن اسم منسوب ساخت؛ مانند: «طَالِبٌ ← طَالِبِيّ»، ولی طبق نظر مکتب کوفه از جمع هم می‌توان اسم منسوب ساخت؛ مانند: «دَوْلٌ ← دَوْلِيّ (دَوْلِيّ)». ۲- اگر اسم دالّ بر جمع نباشد، صرفاً می‌توان از جمع، اسم منسوب ساخت؛ مانند: «الْجَزَائِر ← الْجَزَائِرِيّ». گفتنی است «الْجَزَائِر» در اینجا جمع نیست، بلکه اسم علم برای کشور «الجزائر» است.

در نمونه اول از دسته «الف» «تَابَطَ شَرًّا» علم مرکب اسنادی و در نمونه دوم «بَعَلَبَك» مرکب مزجی است. برای ساختن اسم منسوب از این گونه اسمها جزء دوم حذف شده و اسم منسوب از جزء اول ساخته می شود: «تَابَطَ شَرًّا» ← «تَابَطِي» و «بَعَلَبَك» ← «بَعَلِي». اما ساختن اسم منسوب از نمونه سوم «حَضَرَمَوْتُ» خارج از قاعده صورت می گیرد و اسم منسوب آن «حَضَرَمِي» است.

در دسته «ب» اسمهای مرکب اضافی هستند. در این حالت اگر مضاف «أب»، «أُم» یا «ابن» باشد مضاف حذف و اسم منسوب از مضاف الیه ساخته می شود: «ابنُ عَبَّاسٍ» ← «عَبَّاسِي». در غیر این صورت اسم منسوب از جزئی ساخته می شود که اشتباه پیش نیاید. در نمونه دوم اسم منسوب از مضاف الیه ساخته شده است: «عَبْدُ مَنْفٍ» ← «مَنْفِي» و در نمونه سوم اسم منسوب از مضاف ساخته شده است: «إِمْرُؤُ الْقَيْسِ» ← «إِمْرُئِي».

قاعده

شیوه ساختن اسم منسوب از علم مرکب

۱- در اسمهای علم مرکب اسنادی و مزجی جزء دوم حذف و اسم منسوب از جزء اول ساخته می شود؛ مانند: «جَادَ الْحَقُّ» ← «جَادِي».

۲- در اسمهای علم مرکب اضافی اگر مضاف «أب»، «أُم» یا «ابن» باشد، مضاف حذف و اسم منسوب از مضاف الیه ساخته می شود؛ مانند: «أَبُوبَكْرٍ» ← «بَكْرِي» و «أُمُّ كَلْثُومٍ» ← «كَلْثُومِي»؛ در غیر این صورت اسم منسوب از جزئی ساخته می شود که اشتباه پیش نیاید: الف) از مضاف الیه؛ مانند: «عَبْدُ الْمُطَّلَبِ» ← «مُطَّلَبِي»؛ ب) از مضاف؛ مانند: «مُلَاعِبُ الْأَسِنَّةِ» ← «مُلَاعِبِي».

ح) نسبت بدون یای نسبت

به نمونه های زیر توجه کنید:

۱- رَأَيْتُ رَجُلًا تَامِرًا.

۲- الْحَدَّادُ مِهْنَتُهُ الْحِدَادَةُ.

۳- هَذَا رَجُلٌ لَيْسَ.

۴- ﴿غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾^{۳۸۲}

توضیح

اسمهای مشخص شده در نمونه های بالا بر نسبت دلالت دارند، اما یای نسبت ندارند. در نمونه اول «تَامِر» بر وزن «فَاعِل» است و بر صاحب خرما دلالت می کند. «حَدَّاد» در نمونه دوم بر وزن «فَعَّال» است و بر حرفه آهنگری دلالت دارد. در نمونه سوم «لَيْسَ» بر وزن «فَعِل» است و بر صاحب لباس دلالت می کند. و سرانجام در آخرین نمونه «الرُّوم» به معنای رومیان به کار رفته است.

۳۸۲. روم / ۲ و ۳؛ ترجمه: «رومیان شکست خوردند، در نزدیکترین سرزمین، و[الی] بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید».

قاعده

گاه اسم منسوب بدون یای نسبت به کار برده می‌شود. در این موارد اسم منسوب بر سه وزن «فَاعِل، فَعَّال و فَعِل» می‌آید؛ مانند: لَابِن (صاحب شیر)، بَزَّاز (لباس فروش) و طَعِم (صاحب غذا).

گاهی نیز بر این سه وزن نیست، اما معنای نسبت از آن استشمام می‌شود؛ مانند: «یهود» ← منسوب به یهودیت (یهودیان).

نکته: البته در برخی موارد می‌توان قومیت و ملیت یک ملت را با آوردن یک الف و لام در آغاز اسم جنس آن بیان کرد؛ مانند: «الْفُرس، الأفغان و الیونان» که به معنای «فارس‌یون، افغانیون و یونانیون» است.

ط) نسبت‌های شاذ (برای مطالعه بیشتر)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- مَرُو ← مَرُوَزِيّ
- ۲- بَحْرَيْن ← بَحْرَانِيّ
- ۳- شَعْر ← شَعْرَانِيّ
- ۴- بَادِيَة ← بَدَوِيّ
- ۵- حَرَوَاء ← حَرَوَرِيّ

توضیح

در پاره‌ای از اسمها اسم منسوب طبق قاعده‌های پیش گفته بنا نمی‌شود. در نمونه‌های بالا تعدادی از این استثنائات ذکر شده است. در نمونه نخست «مَرُوَزِيّ» منسوب به شهری است در خراسان به نام «مَرُو التَّاهِجَان» که ترکیب مزجی است و طبق قاعده باید اسم منسوب آن «مَرُوِيّ» باشد، ولی بر خلاف قاعده «مَرُوَزِيّ» به کار رفته است.

در نمونه دوم «بَحْرَانِيّ» منسوب به «بَحْرَيْن» است که عَلم منقول از مثنی یا جمع است و طبق قاعده باید هنگام نسبت به مفرد خود باز گردد و گفته شود: «بَحْرِيّ»، ولی بر خلاف قاعده «بَحْرَانِيّ» به کار رفته است.

در نمونه‌های بعدی به ترتیب «شَعْرَانِيّ» منسوب به «شَعْر» است؛ یعنی کسی که موی بلند دارد؛ «بَدَوِيّ» منسوب به «بَادِيَة» و «حَرَوَرِيّ» منسوب به «حَرَوَاء» است که اسم منسوب آنها طبق قاعده چنین است: «شَعْرِيّ»، «بَادَوِيّ (بادي)» و «حَرَوَرَاوِيّ»، ولی بر خلاف قاعده به صورت «شَعْرَانِيّ»، «بَدَوِيّ» و «حَرَوَرِيّ» استعمال شده است.

قاعده

در پاره‌ای از اسمها اسم منسوب طبق قاعده‌های عمومی نسبت ساخته نمی‌شود؛ مانند:

- «بَصْرَة ← بَصْرِيّ» که طبق قاعده باید «بَصْرِيّ» باشد.
- «دَهْر ← دَهْرِيّ» که طبق قاعده باید «دَهْرِيّ» باشد.
- «لَحِيَة ← لَحْيَانِيّ» (کسی که ریش بلند دارد) که طبق قاعده باید «لَحْيِيّ» باشد.

ملاحظه

اسم متصرف و غیر متصرف

۱- متصرف اسمی است که صورتهای مثنی، جمع، مصغر و منسوب از آن ساخته می‌شود؛^{۳۸۳} مانند:

اسم	مثنی	جمع	مصغر	منسوب
بَحْر	بَحْرَانِ / بَحْرَيْنِ	بِحَار	بُحَيْرَة	بَحْرِيّ
أَسَد	أَسْدَانِ / أَسْدَيْنِ	أُسُود / أُسُد	أُسَيْد	أَسَدِيّ
أَب	أَبْوَانِ / أَبَوَيْنِ	أَبَاء	أَبِيّ	أَبُوِيّ

۲- غیر متصرف اسمی است که همیشه شکل ثابت دارد و نمی‌توان صورتهای مثنی، جمع، مصغر و منسوب از آن به دست آورد؛ مانند: «هُوَ، هَذَا و مَنْ».

۳- اسمهای غیر متصرف به ۶ گروه تقسیم می‌شوند:

- ۱- ضمائر؛ مانند: «هُوَ» و «هِيَ»؛ ۲- اسمهای اشاره؛ مانند: «هَذَا» و «هَذِهِ»؛ ۳- اسمهای موصول؛ مانند: «الَّذِي» و «الَّتِي»؛ ۴- اسمهای استفهام؛ مانند: «مَنْ» و «مَتَى»؛ ۵- اسمهای شرط؛ مانند: «مَهْمَا» و «كَيْفَمَا»؛ ۶- ظروف؛ مانند: «حَيْثُ» و «عِنْدَ».

^{۳۸۳} اسم متصرف نباید کمتر از سه حرف داشته باشد و واژه‌هایی هم که به ظاهر دو حرفی‌اند در حقیقت یکی از حروف اصلی آنها محذوف است و اگر از آنها مثنی ساخته شود، حرف محذوف برمی‌گردد؛ مانند: «أَب» و «أَخ» که مثنای آنها «أَبَوَانِ» و «أَخَوَانِ» است.

جلسه بیست و چهارم

عدد (۱) عدد اصلی

- ۱۷۶.....اهداف درس
- ۱۷۶.....درآمد
- ۱۷۶.....عدد اصلی
- ۱۷۷.....انواع اعداد اصلی
- ۱۷۷.....۱- اعداد مفرد
- ۱۷۸.....قاعده
- ۱۸۰.....۲- اعداد مرکب
- ۱۸۲.....۳- اعداد عقود
- ۱۸۲.....۴- اعداد معطوف
- ۱۸۴.....ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اعداد اصلی در زبان عربی؛

✓ انواع اعداد اصلی (مفرد، مرکب، عقود و معطوف).

درآمد

در دروس قبل با اسمهای مصغر و منسوب و شیوه ساختن آنها آشنا شدیم. اکنون در این درس و درس بعدی با چگونگی بیان عدد در زبان عربی و انواع آن آشنا خواهیم شد. در این درس درباره عدد اصلی و در درس بعدی درباره عدد ترتیبی بحث و گفتگو خواهیم کرد. گفتنی است در زبان عربی بیان عدد بسیار دشوارتر از زبان فارسی است؛ زیرا در عربی باید عدد را مطابق با معدود آن بیاوریم. از این رو برای سهولت در امر آموزش اعداد، آنها را به چند دسته تقسیم می‌کنند که در این درس و درس بعدی در بخشهای جداگانه‌ای به آنها خواهیم پرداخت.

عدد اصلی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^{۳۸۴}

۲- ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ﴾^{۳۸۵}

۳- ﴿لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^{۳۸۶}

(ب)

۱- ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾^{۳۸۷}

۲- ﴿لَا تَبْقَىٰ وَلَا تَذَرُ * لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾^{۳۸۸}

(ج)

﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾^{۳۸۹}

(د)

۳۸۴. کهف/ ۱۱۰؛ ترجمه: «بگو: من هم مثل شما بشری هستم، و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما یگانه است».

۳۸۵. فصلت/ ۱۰؛ ترجمه: «و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد [که] برای خواهندگان درست [و متناسب با نیازهایشان] است».

۳۸۶. قدر/ ۳؛ ترجمه: «شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است».

۳۸۷. یوسف/ ۴؛ ترجمه: «[یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را ... دیدم».

۳۸۸. مدثر/ ۳۰ - ۲۸؛ ترجمه: «نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند. * پوستها را سیاه می‌گرداند. * [و] بر آن [دوزخ] نوزده [نگهبان] است».

۳۸۹. اعراف/ ۱۵۵؛ ترجمه: «و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید».

﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً﴾^{۳۹۰}

توضیح

چنان که گفتیم در زبان عربی اعداد به چند دسته تقسیم می‌شود. اگر به نمونه‌های بالا دقت کنیم و اعداد هر دسته را با دسته‌های دیگر مقایسه کنیم، مشاهده می‌کنیم که این اعداد در هر دسته نسبت به دسته دیگر متفاوت است. در دسته «الف» «واحد، اربعة و ألف» به ترتیب یعنی «یک، چهار و هزار». این اعداد از یک کلمه تشکیل شده‌اند و آنها را اعداد مفرد می‌نامند. این اعداد «۱ تا ۱۰ و صد، هزار، میلیون، میلیارد و ...» را در برمی‌گیرد.

در دسته «ب» «أحد عشر و تسعة عشر» از دو جزء تشکیل شده‌اند. این دسته از اعداد که ۱۱ تا ۱۹ را شامل می‌شوند اعداد مرکب نام دارند.

در دسته «ج» «سبعين» به معنای هفتاد است. این دسته از اعداد که اعداد «۲۰، ۳۰، ۴۰ تا ۹۰» را در برمی‌گیرد اعداد عقود خوانده می‌شود.

و سرانجام در دسته «د» «تسع و تسعون» از دو جزء تشکیل شده که این دو جزء با «واو» عطف به کار رفته‌اند؛ از این رو به این اعداد، که از ۲۱ تا ۹۹ را شامل می‌شود، اعداد معطوف می‌گویند. توضیح کامل همه انواع عدد اصلی در ادامه خواهد آمد.

قاعده

در زبان عربی بیان کردن عدد بسیار دشوارتر از زبان فارسی است؛ زیرا باید عدد را با معدود آن مطابقت داد؛ از این رو برای سهولت در امر آموزش اعداد آنها را به چهار دسته تقسیم می‌کنند:

۱- اعداد مفرد: اعدادی هستند که از یک کلمه تشکیل شده‌اند و اعداد «۱ تا ۱۰ و صد، هزار، میلیون، میلیارد و ...» را در بر می‌گیرند.

۲- اعداد مرکب: اعدادی هستند که از دو جزء تشکیل شده‌اند و اعداد ۱۱ تا ۱۹ را شامل می‌شوند.

۳- اعداد عقود: اعداد «۲۰، ۳۰، ۴۰ تا ۹۰» را در بر می‌گیرند.

۴- اعداد معطوف: اعدادی هستند که دو جزء دارند و با «واو» عطف به کار می‌روند؛ این اعداد از ۲۱ تا ۹۹ را شامل می‌شوند.

انواع اعداد اصلی

۱- اعداد مفرد

الف) ۱ و ۲

واحد (واحدة) و اثنان (اثنان)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف)

۳۹۰. ص / ۲۳؛ ترجمه: «این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش ... است».

۱- عِنْدِي كِتَابٌ أَوْ عِنْدِي كِتَابٌ وَاحِدٌ.

۲- عِنْدِي كِتَابَانِ أَوْ عِنْدِي كِتَابَانِ اثْنَانِ.
(ب)

۱- عِنْدِي بُرْتَقَالَةٌ أَوْ عِنْدِي بُرْتَقَالَةٌ وَاحِدَةٌ.

۲- عِنْدِي بُرْتَقَالَتَانِ أَوْ عِنْدِي بُرْتَقَالَتَانِ اثْنَتَانِ.

توضیح

با توجه به نمونه‌های بالا درمی‌یابیم که اعداد «۱ و ۲» برخلاف زبان فارسی به صورت عدد و معدود به کار نمی‌روند؛ یعنی نمی‌گوییم: «واحد کتاب» یا «اثنان کتابان»؛ زیرا اگر اسم مفرد باشد به تنهایی مفهوم یکی بودن را می‌رساند و صرفاً کافی است بگوییم: «کتاب» (یک کتاب). با این حال لفظ «واحد» را می‌توان برای تأکید و به عنوان صفت به آن افزود و گفت: «کتاب واحد». همچنین لفظ مثنی به تنهایی بر عدد دو دلالت می‌کند: «کتابان (دو کتاب)»، ولی می‌توان لفظ «اثنان» را پس از اسم مثنی برای تأکید و به عنوان صفت آورد و گفت: «کتابان اثنان».

حال اگر بار دیگر به نمونه‌های این دو دسته دقت کنیم خواهیم دید که در دسته الف «کتاب» و «کتابان» مذكر هستند؛ از این رو صفات آنها، یعنی «واحد» و «اثنان»، نیز مذكر آمده‌اند. در دسته ب نیز «بُرْتَقَالَةٌ» و «بُرْتَقَالَتَانِ» مؤنث هستند؛ به همین دلیل اعداد آنها هم به صورت مؤنث ذکر شده‌اند: «واحدة» و «اثنان».

قاعده

۱- اعداد «۱ و ۲» قبل از معدود نمی‌آیند، بلکه پس از آن و به عنوان صفت آورده می‌شوند؛ بنابراین از لحاظ جنس (تذكیر و تأنیث) و اعراب تابع معدود هستند.

۲- عدد «۲» مانند اسمهای مثنی اعراب می‌پذیرد؛ یعنی رفع آن با «ان» و نصب و جر آن با «ین» است؛ مانند: «مَرَّ رَجُلَانِ اثْنَانِ بِأَمْرَاتَيْنِ اثْنَتَيْنِ».

(ب) (۳ تا ۱۰)

«ثَلَاثٌ (ثَلَاثَةٌ) تا «عَشْرٌ (عَشْرَةٌ)»

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- قَرَأْتُ ثَلَاثَةَ كُتُبٍ.

۲- اشْتَرَيْتُ أَرْبَعَةَ أَقْلَامٍ.

۳- لِي عَشْرَةُ دَفَاتِرٍ.

۴- فِي الطَّبِيعَةِ سَبْعَةُ أَلْوَانٍ.

(ب)

۱- قَرَأْتُ تِسْعَ حِكَايَاتٍ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ.

۲- بِالْمَدْرَسَةِ عَشْرٍ حُجْرَاتٍ.

۳- سافَرْتُ إِلَى مَشْهَدِ الْمُقَدَّسَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ.

۴- أَرْسَلْتُ مُؤَسَّسَةَ كَيْهَانِ أَرْبَعَ صُحُفٍ إِلَى كَلْبَتِنَا.

توضیح

در نمونه‌های بالا اعداد ۳ تا ۱۰ به کار رفته‌اند. در دسته «الف» مفرد اسمهای «کُتِبَ، أَقْلَامٌ، دَفَاتِرٌ و ألوان» به ترتیب «کِتَابٌ، قَلَمٌ، دَفْتَرٌ و لَوْنٌ» هستند که همگی مذکّرند، ولی چنان که مشاهده می‌شود اعداد این اسمها به صورت مؤنث به کار رفته‌اند؛ زیرا اعداد ۳ تا ۱۰ از نظر مذکر و مؤنث بودن بر عکس معدود خود می‌آیند.

در دسته «ب» مفرد اسمهای «حِکَايَاتٌ، حُجْرَاتٌ، مَرَّاتٌ و صُحُفٌ» به ترتیب «حِکَايَةُ، حُجْرَةٌ، مَرَّةٌ و صَحِيفَةٌ» هستند که همگی مؤنث‌اند؛ از این رو اعداد این اسمها به صورت مذکر آمده‌اند.

حال اگر بار دیگر به معدودها توجه کنیم، درمی‌یابیم که همگی جمع و مجرور هستند؛ زیرا معدود اعداد ۳ تا ۱۰ پیوسته جمع و مجرور است.

قاعده

اعداد ۳ تا ۱۰ از لحاظ جنس (مذکر و مؤنث بودن) بر عکس معدود خود می‌آیند. گفتنی است در تذکیر و تأنیث، مفرد معدود ملاک است نه جمع آن؛ مانند «طَلَّحَاتٌ و سِجَّلَاتٌ» که مفرد آنها «طَلْحَةٌ و سِجِلٌّ» است و هر دو مذکر هستند؛ بنابراین عدد آنها باید مؤنث باشد: «ثَلَاثَةُ سِجَّلَاتٍ» و «ثَلَاثَةُ طَلَّحَاتٍ».

(ج) (۱۰۰، ۱۰۰۰، ۱۰۰۰۰۰ و ...)

مئة، ألف، مليون و ...

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- قَدِمَ مِئَةُ سَائِحٍ و مِئَةُ سَائِحَةٍ.

۲- رَأَيْتُ أَلْفَ كَاتِبٍ و أَلْفَ كَاتِبَةٍ.

۳- عِنْدِي مِئَةُ أَلْفٍ رِيَالٍ.

توضیح

در نمونه‌های بالا اعداد «صد، هزار و صد هزار» به کار رفته است. این اعداد نیز مفرد نامیده می‌شوند و با معدود مذکر و مؤنث به طور یکسان به کار می‌روند. در نمونه نخست «سَائِحٍ و سَائِحَةٍ»، که اولی مذکر و دومی مؤنث است، معدود «مِئَةُ (۱۰۰)» واقع شده و لفظ «مِئَةُ» تغییری نکرده است. در نمونه دوم «کَاتِبٍ و کَاتِبَةٍ» معدود «ألف» هستند. و سرانجام در نمونه سوم «ألف» معدود «مِئَةُ» است و «ریال» معدود «ألف» و هر دو مفرد و مجرور هستند؛ زیرا معدود این اعداد پیوسته مفرد و مجرور است.

قاعده

۱- اعداد «۱۰۰، ۱۰۰۰، ۱۰۰۰۰۰ و ...» نیز مفرد نامیده می‌شود.

۲- این اعداد با معدود مذکر و مؤنث به طور یکسان به کار می‌رود.

۳- معدود این اعداد پیوسته مفرد و مجرور است.

تبصره: گاهی معدود این اعداد به صورت جمع و مجرور آمده است؛ مانند: ﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾^{۳۹۱}.

۲- اعداد مرکب

(الف) (۱۱ و ۱۲)

«أَحَدَ عَشَرَ (إِحْدَى عَشْرَةَ)» و «اِثْنًا/اِثْنَيْنِ عَشَرَ (اِثْنَتَا/اِثْنَتَيْنِ عَشْرَةَ)»

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- جَاءَ أَحَدٌ عَشَرَ طَالِبًا وَ إِحْدَى عَشْرَةَ طَالِبَةً.

۲- رَأَيْتُ أَحَدًا عَشَرَ طَالِبًا وَ إِحْدَى عَشْرَةَ طَالِبَةً.

۳- سَلَّمْتُ عَلَى أَحَدٍ عَشَرَ طَالِبًا وَ إِحْدَى عَشْرَةَ طَالِبَةً.

(ب)

۱- ذَهَبَ اِثْنَا عَشَرَ طَالِبًا وَ اِثْنَتَا عَشْرَةَ طَالِبَةً.

۲- رَأَيْتُ اِثْنَيْنِ عَشَرَ طَالِبًا وَ اِثْنَتَيْنِ عَشْرَةَ طَالِبَةً.

۳- سَلَّمْتُ عَلَى اِثْنَيْنِ عَشَرَ طَالِبًا وَ اِثْنَتَيْنِ عَشْرَةَ طَالِبَةً.

توضیح

اعداد ۱۱ و ۱۲ (أَحَدَ عَشَرَ و اِثْنًا/اِثْنَيْنِ عَشَرَ) از دو جزء تشکیل شده است و آنها را عدد مرکب می‌نامند. در نمونه‌های دسته «الف» عدد ۱۱ در سه حالت رفع، نصب و جرّ نشان داده شده است. چنان‌که ملاحظه می‌کنید در هر سه حالت رفع، نصب و جرّ اعراب هر دو جزء آن مبنی بر فتح است. همچنین دو جزء این عدد از لحاظ جنس تابع معدود است؛ یعنی وقتی معدود مذکر است (طالِب) هر دو جزء عدد نیز مذکر آمده است (أَحَدَ عَشَرَ؛ و وقتی معدود مؤنث است (طالِبَة) هر دو جزء عدد نیز مؤنث به کار رفته است (إِحْدَى عَشْرَةَ).

در نمونه‌های دسته «ب» عدد ۱۲ در حالات سه‌گانه اعرابی نشان داده شده است. چنان‌که می‌بینید جزء اول «اِثْنَا عَشَرَ» بر خلاف «أَحَدَ عَشَرَ» همچون اسمهای مثنی اعراب پذیرفته است؛ یعنی در حالت رفع «اِثْنَا» و در حالت نصب و جرّ «اِثْنَيْنِ» به کار رفته است. با این حال جزء دوم آن (عَشَرَ) در همه حالات اعرابی مبنی بر فتح است. همچنین این عدد مانند عدد ۱۱ از لحاظ جنس تابع معدود است.

اکنون اگر به معدود عدد ۱۱ و ۱۲ در نمونه‌های بالا دقت کنید، درمی‌یابید که معدود آنها پیوسته مفرد و منصوب است.

۳۹۱. کُف/ ۲۵؛ ترجمه: «و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال [نیز بر آن] افزودند».

قاعده

- ۱- اعداد ۱۱ و ۱۲ از دو جزء تشکیل شده است و عدد مرکب نامیده می‌شود.
- ۲- هر دو جزء این اعداد از لحاظ جنس (مذکر و مؤنث بودن) تابع معدود است.
- ۳- در «أَحَدَ عَشَرَ» هر دو جزء مبنی بر فتح است، اما در «اِثْنَا عَشَرَ» جزء اول آن همچون اسمهای مثنی معرب است و اعراب می‌پذیرد؛ یعنی در حالت رفع «اِثْنَا» و در حالت نصب و جرّ «اِثْنَيْنِ» به کار می‌رود، ولی جزء دوم آن (عَشَرَ) در همه حالات اعرابی مبنی بر فتح است.
- ۴- معدود اعداد مرکب پیوسته مفرد و منصوب است.

ب) ۱۳ تا ۱۹

«ثَلَاثَةَ عَشَرَ (ثَلَاثَ عَشْرَةَ) تا «تِسْعَةَ عَشَرَ (تِسْعَ عَشْرَةَ)»

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- نَجَحَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ طَالِبًا.
- ۲- كَانَ عَدَدُ التَّلَامِيذِ الْفَائِزِينَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ تَلْمِيذًا مُجْتَهِدًا.
- ۳- فِي هَذَا الْمُسْتَشْفَى أَكْثَرُ مِنْ تِسْعَ عَشْرَةَ طَبِيبَةً حَادِقَةً.

توضیح

اعداد ۱۳ تا ۱۹ نیز مانند اعداد ۱۱ و ۱۲ از دو جزء تشکیل شده است و آنها را اعداد مرکب می‌نامند. در نمونه‌های بالا این اعداد در سه حالت رفع، نصب و جرّ نشان داده شده است. چنان‌که ملاحظه می‌کنید هر دو جزء آن مبنی بر فتح است.

هر دو جزء این اعداد - برخلاف اعداد ۱۱ و ۱۲ - از لحاظ جنس تابع معدود خود نیست، بلکه جزء دوم آنها تابع معدود است و جزء اول برعکس معدود؛ یعنی اگر معدود مذکر باشد جزء اول مؤنث می‌آید و جزء دوم مذکر، و اگر معدود مؤنث باشد جزء اول مذکر می‌آید و جزء دوم مؤنث.

همچنین معدود این اعداد پیوسته مفرد و منصوب است.

قاعده

- ۱- اعداد ۱۳ تا ۱۹ نیز اعداد مرکب نامیده می‌شود.
- ۲- جزء دوم این اعداد از لحاظ جنس (مذکر و مؤنث بودن) تابع معدود و جزء اول آنها عکس معدود است.
- ۳- هر دو جزء این اعداد مبنی بر فتح است.
- ۴- معدود این اعداد پیوسته مفرد و منصوب است.

۳- اعداد عقود

۲۰ تا ۹۰

«عِشْرُونَ» تا «تِسْعُونَ»

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- فِي الْمَسْجِدِ خَمْسُونَ مُؤْمِنًا وَ خَمْسُونَ مُؤْمِنَةً.

۲- اشْتَرَيْتُ سَبْعِينَ كِتَابًا وَ سَبْعِينَ بَرْتَقَالَةً.

۳- خَطَبَ الْإِمَامُ فِي تِسْعِينَ رَجُلًا وَ تِسْعِينَ امْرَأَةً.

توضیح

اعداد «عِشْرُونَ، ثَلَاثُونَ، أَرْبَعُونَ، خَمْسُونَ، سِتُّونَ، سَبْعُونَ، ثَمَانُونَ وَ تِسْعُونَ» اعداد عقود نام دارد. در نمونه‌های بالا این اعداد در سه حالت رفع، نصب و جرّ نشان داده شده است. چنان‌که می‌بینید معدود آنها پیوسته مفرد و منصوب است.

در نمونه نخست عدد «خَمْسُونَ» در حالت رفع است و اعراب آن با «وَنَ» نشان داده شده است و در نمونه‌های دوم و سوم «سَبْعِينَ» و «تِسْعِينَ» به ترتیب در حالت نصب و جرّ هستند و اعراب آنها با «يْنَ» مشخص شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید اعراب اعداد عقود همانند اعراب جمع مذكر سالم است؛ یعنی در حالت رفع با «وَنَ» و در حالت نصب و جرّ با «يْنَ» به کار می‌رود.

همچنین اگر در معدود اعداد نمونه‌های بالا دقت کنید، درمی‌یابید که این اعداد برای معدود مذكر و مؤنث یکسان به کار می‌روند.

قاعده

۱- اعداد «عِشْرُونَ، ثَلَاثُونَ، أَرْبَعُونَ، خَمْسُونَ، سِتُّونَ، سَبْعُونَ، ثَمَانُونَ وَ تِسْعُونَ» را اعداد عقود می‌نامند.

۲- اعداد عقود با معدود مذكر و مؤنث یکسان به کار می‌رود.

۳- اعراب اعداد عقود همانند اعراب جمع مذكر سالم است.

۴- معدود این اعداد پیوسته مفرد و منصوب است.

۴- اعداد معطوف

۲۱ تا ۹۹

«وَاحِدٌ (وَاحِدَةٌ/ إِحْدَى) وَ عِشْرُونَ» تا «تِسْعٌ (تِسْعَةٌ) وَ تِسْعُونَ»

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- عَدَدُ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ إِسْمًا (تِسْعَةُ أَسْمَاءٍ وَ تِسْعُونَ إِسْمًا).

۲- عَاشَ النَّبِيُّ الْأَكْرَمُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) ثَلَاثًا وَ سِتِّينَ سَنَةً (ثَلَاثَ سَنَوَاتٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً).

۳- رَأَيْتُهُ فِي سَبْعَةٍ وَ عِشْرِينَ جُنْدًا (سَبْعَةَ جُنُودٍ وَ عِشْرِينَ جُنْدًا).

(ب)

۱- في المَكْتَبَةِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ وَ سَبْعُمِئَةٍ وَ سِتَّةُ كُتُبٍ (ثَلَاثَةُ آلَافٍ كِتَابٍ وَ سَبْعُمِئَةٍ كِتَابٍ وَ سِتَّةُ كُتُبٍ / ۳۷۰۶).

۲- نُفُوسُ مَدِينَتِنَا أَرْبَعُمِئَةٍ وَ سَبْعَةٌ وَ ثَمَانُونَ أَلْفًا وَ خَمْسُمِئَةٍ وَ أَرْبَعُ عَشْرَةَ نَسَمَةً (أَرْبَعُمِئَةٍ أَلْفٍ نَسَمَةٍ وَ سَبْعَةُ آلَافٍ نَسَمَةٍ وَ ثَمَانُونَ أَلْفٍ نَسَمَةٍ وَ خَمْسُمِئَةٍ نَسَمَةٍ وَ أَرْبَعُ عَشْرَةَ نَسَمَةً / ۴۸۷۵۱۴).^{۳۹۲}

۳- نُفُوسُ إِيرانَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ مِليوناً وَ ثَلَاثُمِئَةٍ وَ أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَ سَبْعُمِئَةٍ وَ اثْنَتَانِ وَ سِتُّونَ نَسَمَةً (خَمْسَةُ مِلايينَ نَسَمَةٍ وَ سَبْعُونَ مِليونَ نَسَمَةٍ وَ ثَلَاثُمِئَةِ أَلْفٍ نَسَمَةٍ وَ أَرْبَعَةُ آلَافٍ نَسَمَةٍ وَ سَبْعُمِئَةِ نَسَمَةٍ وَ نِسْمَتَانِ اثْنَتَانِ وَ سِتُّونَ نَسَمَةً / ۷۵۳۰۴۷۶۲).

توضیح

اعداد ۲۱ تا ۹۹ چون با «واو» عطف به کار می‌رود اعداد معطوف نامیده می‌شود. در خواندن این‌گونه اعداد بین زبان فارسی و عربی تفاوت بارزی وجود دارد. در زبان عربی - برخلاف زبان فارسی - یکان قبل از دهگان می‌آید.

در نمونه‌های دسته «الف» اعداد «۹۹، ۶۳ و ۲۷» به ترتیب در حالات رفع، نصب و جرّ به کار رفته است. همان‌گونه که مشاهده می‌کنید جزء دوم این اعداد (دهگان) با معدود مذکر و مؤنث یکسان است، اما جزء اول آنها (یکان) همانند اعداد مفرد (۱ تا ۹) به کار می‌رود؛ یعنی در اعداد «۱ و ۲» مطابق معدود است و در اعداد «۳ تا ۹» عکس آن. معدود این اعداد نیز پیوسته مفرد و منصوب است؛ زیرا معدود برای آخرین رقم عدد، که در اینجا عدد عقود است، ذکر می‌شود.

در دسته «ب» اعداد بزرگ‌تری به کار رفته است. چنان‌که ملاحظه می‌کنید معدود این اعداد بلافاصله پس از هر رقم آن ذکر نشده است، بلکه در خواندن اعداد معطوف، آنها را به مراتب آن تقسیم می‌کنند و معدود را در پایان هر مرتبه ذکر می‌کنند؛ یعنی میلیون، هزار و در نمونه نخست از این دسته عدد ۳۷۰۶ دو مرتبه دارد: «هزارگان و صدگان»؛ از این رو معدود هزارگان آن (آلاف) پس از «ثلاثة» آمده است و معدود صدگان (کُتُب) در پایان این مرتبه. نمونه‌های دوم و سوم نیز به همین ترتیب است؛ یعنی معدود در پایان هر مرتبه ذکر شده است.

قاعده

- ۱- اعداد ۲۱ تا ۹۹ چون همواره با «واو» عطف به کار می‌روند، اعداد معطوف نامیده می‌شوند.
- ۲- جزء دوم این اعداد (دهگان) همواره با معدود مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود، اما جزء اول آنها (یکان) همانند اعداد مفرد (۱ تا ۹) به کار می‌رود.
- ۳- معدود اعداد معطوف پیوسته مفرد و منصوب است.
- ۴- در خواندن اعداد معطوف، آنها را به مراتبشان تقسیم می‌کنند و معدود را در پایان هر مرتبه ذکر می‌کنند؛ یعنی میلیون، هزار و

^{۳۹۲}. نُفُوس: جَمِعیّت؛ نَسَمَة: نفر؛ نُفُوسُ إِيرانَ سَبْعُونَ مِليونَ نَسَمَة: جَمِعیّتِ ایران هفتاد میلیون نفر است.

ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)

۱- مؤنث «واحد» در اعداد مرکب و معطوف «إحدى» است. با این حال در اعداد معطوف می‌توان از «واحدة» هم استفاده کرد.

۲- حرف «شین» در «عشر» در اعداد مفرد ساکن است؛ مانند: «عشر نساء»، ولی در اعداد مرکب مفتوح است؛ مانند «ثلاثة عشر کتاباً». همچنین این حرف در «عشرة» در اعداد مفرد مفتوح است؛ مانند: «عشرة رجال»، ولی در اعداد مرکب هم می‌توان آن را ساکن تلفظ کرد و هم مفتوح؛ مانند: «أربع عشرة (أربع عشرة) مدرسة».

۳- هرگاه عدد مفرد دو یا چند معدود داشته باشد معیار در مذکر یا مؤنث بودن عدد نخستین معدود است؛ مانند: «ثلاثة أعبد و أم». در اینجا مفرد «أعبد»، «عبد» است که مذکر است؛ از این رو عدد آن مؤنث آمده است: «ثلاثة». حال اگر جای معدودها عوض شود، یعنی «أم» که مفرد آن «أمة» و مؤنث است پیش از «أعبد» قرار گیرد، عدد آن مذکر می‌آید: «ثلاث أم و أعبد».

۴- هرگاه عدد مرکب دو معدود داشته باشد معیار در تذکیر و تأنیث افضلیت (برتری) شأن معدود است، نه اسبقیت (جلوتر آمدن)؛ مثلاً بین انسان و حیوان، انسان ترجیح داده می‌شود و فرقی ندارد که انسان جلوتر بیاید یا حیوان؛ مانند: «خمس عشرة جارية و جملاً» و «خمس عشرة جملاً و جارية». ولی اگر هیچ‌کدام بر دیگری ترجیح نداشته باشند معیار در مذکر و مؤنث اسبقیت است؛ مانند: «خمس عشرة عبداً و جارية» و «خمس عشرة جارية و عبداً».

۵- «بضع» و «نیف»

بضع: این واژه بر عددی مبهم بین ۳ تا ۹ دلالت می‌کند و مؤنث آن «بضعة» است. حکم این واژه همانند حکم اعداد مفرد است؛ مانند: «جاء بضع فتیات و بضعة غلمان». گاهی این واژه با «عشرة» مرکب مزجی می‌سازد؛ مانند: «أقبل بضعة عشر رجلاً». گاهی نیز اعداد عقود به آن عطف می‌شود؛ مانند: «غاب بضع و عشرون فتاة».

نیف: این واژه نیز همانند «بضع» بر عددی مبهم دلالت می‌کند؛ با این تفاوت که محدوده آن بین ۱ تا ۹ است. این کلمه با معدود مذکر و مؤنث به طور یکسان به کار می‌رود و تنها پس از اعداد عقود و الفاظ «مئة»، «الف و مليون» قرار می‌گیرد؛ مانند: «عشرون و نیف» و «الف و نیف».^{۳۹۳}

۳۹۳. «بضع» و «نیف» گاهی به معنای «اندی» نیز به کار می‌روند؛ مانند: «بضع و عشرون» یا «عشرون و نیف» (بیست و اندی).

جلسه بیست و پنجم

عدد (۲)
عدد ترتیبی

- ۱۸۶.....اهداف درس
- ۱۸۶.....درآمد
- ۱۸۶.....عدد ترتیبی
- ۱۸۸.....ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اعداد ترتیبی در زبان عربی؛

✓ اعداد کسری.

درآمد

در درس قبل با عدد اصلی و انواع آن در زبان عربی آشنا شدیم و دانستیم که عدد اصلی به چهار نوع تقسیم می‌شود: مفرد، مرکب، عقود و معطوف. اکنون در این درس با عدد ترتیبی آشنا می‌شویم. عدد ترتیبی عددی است که بیان‌کننده مرتبه اشیا یا ترتیب آنهاست؛ مانند: «الأول، الثاني و العاشر» (یکم، دوم و دهم). در زبان عربی عدد ترتیبی پس از معدود و به عنوان صفت آن ذکر می‌شود؛ مانند: «الكتاب الأول» (نخستین کتاب/ کتاب نخست). عدد ترتیبی نیز مانند عدد اصلی به چهار نوع مفرد، مرکب، عقود و معطوف تقسیم می‌شود، اما تفاوت‌هایی با عدد اصلی دارد که در ادامه از آن بحث و گفتگو خواهیم کرد.

عدد ترتیبی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- جاء الطالبُ الثالثُ.

۲- ﴿أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾^{۳۹۴}

(ب)

۱- عادَ صَدِيقِي مِنَ السَّفَرِ فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ عَشَرَ.

۲- يَتَحَرَّكُ الْقِطَارُ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ عَشْرَةَ ظَهْرًا.

(ج)

۱- الْيَوْمُ الْعَشْرُونَ مِنْ شَهْرِ ذِي الْحِجَّةِ عِيدٌ.

۲- قَرَأْتُ الصَّفْحَةَ الْخَمْسِينَ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ.

(د)

۱- وَصَلْنَا فِي الصَّرَفِ إِلَى الدَّرْسِ التَّاسِعِ وَالثَّلَاثِينَ.

۲- كَتَبْتُ اسْمِي فِي الْقَائِمَةِ الثَّامِنَةِ وَالسَّبْعِينَ.

(هـ)

۱- ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾^{۳۹۵}

۳۹۴. طه/ ۱۳۳؛ ترجمه: «آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه‌های پیشین است برای آنان نیامده است؟»

۳۹۵. مجادله/ ۷؛ ترجمه: «هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست.»

۲- ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾^{۳۹۶}

توضیح

نمونه‌های بالا نشان دهنده اعداد ترتیبی در زبان عربی است. دانستیم که اعداد اصلی برای شمارش اشیا به کار می‌رود، ولی اعداد ترتیبی بیانگر ترتیب اشیا است. در نمونه‌های دسته «الف» «الثالث» (سومین) و «الأولی» (اولین) اعداد مفردی هستند که به عنوان صفت برای معدود خود (الطَّالِب و الصُّحُف) به کار رفته‌اند. همان‌طور که مشاهده می‌کنید اعداد ترتیبی مفرد (از ۱ تا ۱۰) از لحاظ جنس (تذکیر و تأنیث) با معدود خود مطابقت دارند.

در نمونه‌های دسته «ب» «السَّابِعَ عَشَرَ» (هفدهمین) و «الثَّانِيَةَ عَشَرَ» (دوازدهمین) اعداد مرکب هستند. هر دو جزء این اعداد از نظر تذکیر و تأنیث مطابق با معدود خود به کار رفته است. همچنین هر دو جزء اعداد ترتیبی مرکب (۱۱ تا ۱۹) بدون استثناء مبنی بر فتح است.

در نمونه‌های دسته «ج»، «العِشْرُونَ» و «الْخَمْسِينَ» از اعداد عقود است که برای مذکر و مؤنث با یک لفظ به کار رفته است. البته باید دانست که در حالت رفع با «وَن» و در حالت نصب و جرّ با «يَن» به کار می‌روند.

در نمونه‌های دسته «د» «الثَّاسِعَ وَ الثَّلَاثِينَ» و «الثَّامِنَةَ وَ السَّبْعِينَ» از اعداد معطوف هستند. جزء اول این اعداد از نظر مذکر و مؤنث بودن مانند اعداد ترتیبی مفرد و جزء دوم آنها مانند اعداد عقود است.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید در این نمونه‌ها اعداد مذکور به عنوان صفت و مطابق با موصوف خود می‌آید؛ یعنی با معدود مؤنث به شکل مؤنث و با معدود مذکر به شکل مذکر به کار می‌رود.

و سرانجام در نمونه‌های دسته «ه» «رَابِع» و «ثَالِث» اعداد مفردی هستند که صفت واقع نشده‌اند. در این حالت عدد همواره مذکر می‌آید.

اکنون اگر دوباره به اعداد ترتیبی در پنج دسته بالا بنگرید و آنها را با هم مقایسه کنید درمی‌یابید که وقتی اعداد ترتیبی صفت قرار می‌گیرند، یعنی در چهار دسته نخست، - به جز جزء دوم اعداد مرکب - همگی الف و لام می‌گیرند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم این است که در زبان عربی ساعات و روزهای ماه با عدد ترتیبی بیان می‌شوند؛ مانند: «السَّاعَةُ الثَّانِيَةَ عَشَرَ» و «الْيَوْمُ الْخَامِسُ وَ الْعِشْرُونَ مِنْ شَعْبَانَ».

قاعده

۱- عدد ترتیبی عددی است که بیان‌کننده مرتبه اشیا یا ترتیب آنهاست.

۲- عدد ترتیبی معمولاً پس از معدود و به عنوان صفت آن ذکر می‌شود.

۳- عدد ترتیبی مانند عدد اصلی به چهار نوع تقسیم می‌شود:

۳۹۶. یس / ۱۴؛ ترجمه: «آن‌گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم، و [لی] آن دو را دروغ‌زن پنداشتند تا با [فرستاده] سومین [آنان را] تأیید کردیم، پس [رسولان] گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم».

الف) مفرد: اعداد ۱ تا ۱۰ و همچنین ۱۰۰ و ۱۰۰۰: «الأول (الأولى)، الثاني (الثانية)، ... العاشر (العاشرة) و المئة و الألف». این اعداد - به جز «المئة و الألف» که برای مذکر و مؤنث یکسان است - از لحاظ جنس (تذکیر و تأنیث) با معدود خود مطابقت دارند.

ب) مرکب: اعداد ۱۱ تا ۱۹: «الحادي عشر (الحادية عشرة)، الثاني عشر (الثانية عشرة)، ... التاسع عشر (التاسعة عشرة)» که هر دو جزء آن بدون استثنا مبنی بر فتح است و هر دو جزء آن از نظر جنس با معدود خود مطابقت دارد.

ج) عقود: از ۲۰ تا ۹۰: «العشرون، الثلاثون، ... التسعون». اعداد عقود برای مذکر و مؤنث با یک لفظ به کار می‌رود و اعراب آنها همانند اعراب جمع مذکر سالم است؛ یعنی در حالت رفع با «ون» و در حالت نصب و جر با «ین» به کار می‌رود.

د) معطوف: از ۲۱ تا ۹۹: «الحادي والعشرون (الحادية والعشرون)، الثاني والعشرون (الثانية والعشرون)، ... التاسع والتسعون (التاسعة والتسعون)». جزء اول این اعداد از لحاظ جنس همانند اعداد ترتیبی مفرد و جزء دوم آنها همچون اعداد عقود است.

۴- اعداد ترتیبی در صورتی که مفرد باشند و صفت واقع نشده باشند همواره به صورت مذکر به کار می‌روند؛ مانند: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ﴾.^{۳۹۷}

۵- عدد ترتیبی - به جز جزء دوم اعداد مرکب - پیوسته با الف و لام به کار می‌رود، اما اگر عدد ترتیبی صفت واقع نشده باشد باید بدون الف و لام به کار رود.

۶- در زبان عربی ساعت و روزهای ماه با عدد ترتیبی بیان می‌شود؛ مانند: «السَّاعَةُ الثَّامِنَةُ» و «اليَوْمُ السَّادِسُ عَشَرَ مِنَ الْمُحَرَّمِ الْحَرَامِ».

ملاحظه (برای مطالعه بیشتر)

۱- اعداد کسری: در عربی اعداد کسری به شکل زیر می‌آید:

«نصف (یک دوم)، ثلث (یک سوم)، ربع (یک چهارم)، ... عشر (یک دهم)، واحدٌ عَلَى أَحَدٍ عَشَرَ (یک یازدهم)، ثلثان (دو سوم)، ثلاثة أرباع (سه چهارم)، خمسة أثمانٍ (پنج هشتم)، أربعة عشر عَلَى خَمْسَةِ عَشَرَ (چهارده پانزدهم) و به همین ترتیب.

۲- صفت قرار گرفتن عدد اصلی (مانند عدد ترتیبی): گاه اعداد اصلی پس از معدود خود و به عنوان صفت آن به کار می‌روند؛ مانند «السَّبع» در آیه مبارک ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾^{۳۹۸} یا «الأربعة» در عبارت «الْكَتُبُ الْأَرْبَعَةُ». توجه داشته باشید که در اینجا صفت واقع شدن عدد اصلی بیانگر ترتیب نیست و عدد اصلی همچنان معنای خود را حفظ می‌کند: «السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ» (هفت آسمان یا آسمانهای هفتگانه) و «الْكَتُبُ الْأَرْبَعَةُ» (کتب چهارگانه).

۳۹۷. مائده / ۷۳؛ ترجمه: «کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند: «خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است» قطعاً کافر شده‌اند».

۳۹۸. اِسراء / ۴۴؛ ترجمه: «آسمانهای هفت‌گانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند».

این نکته نیز جالب توجه است که اگرچه این عدد برای معدود خود صفت به شمار می‌رود، ولی از نظر جنس (تذکیر و تأنیث) همچنان رابطه بین این دو واژه رابطه عدد و معدود است، نه رابطه صفت و موصوف؛ به این معنا که اگر معدود - که در اینجا موصوف است - مذکر باشد، عدد آن - که در اینجا صفت است - مؤنث است و بالعکس. توضیح بیشتر اینکه «السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ» در واقع «سَبْعُ سَمَاوَاتٍ» و «الْكَتُبُ الْأَرْبَعَةُ» در حقیقت «أَرْبَعَةُ كُتُبٍ» بوده است و اکنون که عدد به عنوان صفت به کار رفته است همچنان قاعده تذکیر و تأنیث عدد به قوت خود باقی است.

۳- معرفه کردن عدد اصلی: برای معرفه کردن عدد اصلی به نوع آن نگاه می‌کنیم:

اگر مفرد باشد، «ال» را به معدود آن می‌افزاییم؛ مانند: «جاءَ سَبْعَةُ الطَّلَبَةِ.» (آن هفت دانش‌آموز آمدند)؛

اگر مرکب باشد، «ال» را به جزء اول عدد اضافه می‌کنیم؛ مانند: «جاءَ الاثنا عشرَ طَلَبَةً.»

اگر عقود باشد، «ال» را به عدد می‌افزاییم؛ مانند: «جاءَ العِشْرُونَ طَلَبَةً.»

و اگر معطوف باشد، «ال» را به آغاز هر دو جزء عدد اضافه می‌کنیم؛ مانند: «جاءَ الاثنا و العِشرونَ طَلَبَةً.»

جلسه بیست و نهم

تجزیه اسم

- ۱۹۲ هدف درس
- ۱۹۲ درآمد
- ۱۹۲ تجزیه اسم
- ۱۹۳ ملاحظه

هدف درس

آشنایی با:

✓ تجزیه اسم.

درآمد

در ۲۵ درس گذشته با مباحث گوناگون و متعددی درباره ویژگیهای صرفی اسم در زبان عربی آشنا شدیم و انواع تقسیمات اسم را در این دروس بررسی کردیم. در این درس، که آخرین درس صرف عربی (۲) به شمار می‌رود، لازم است به طور عملی آموخته‌های خود را در تجزیه و تحلیل اسمها در متون و عبارات عربی به کار گیریم تا این آموخته‌ها صرفاً نظری و تئوری نباشد و بتواند ما را در فهم هرچه بیشتر متون یاری کند.

همان‌طور که در درس سی و یکم صرف عربی (۱) بیان کردیم تجزیه عبارت است از: بیان ویژگیهای انواع صرفی واژه‌ها در چارچوبی تعریف شده، جدا از نقشی که هر کدام از آنها به لحاظ دستوری در جمله ایفا می‌کنند. در صرف (۱) با تجزیه فعل آشنا شدیم و در این درس با تجزیه اسم آشنا خواهیم شد.

تجزیه اسم

در تجزیه اسم ویژگیهای زیر بیان می‌شود:

۱- معرفه یا نکره بودن و نوع معرفه (اسم محلی به الف و لام، علم، اسم مضاف به معرفه، اسم اشاره، اسم موصول، ضمیر، منادای نکره مقصوده)؛

۲- مذکر یا مؤنث بودن و نوع آنها (در مذکر: حقیقی و مجازی بودن آن، و در مؤنث: حقیقی و مجازی بودن و همچنین لفظی، معنوی یا لفظی - معنوی بودن آن)؛

۳- مفرد، مثنی یا جمع بودن و نوع جمع (مذکر سالم، مؤنث سالم، جمع مکسر قلّت، جمع مکسر کثرت، اسم جنس، اسم جمع)؛

۴- جامد یا مشتق بودن و نوع آنها (انواع جامد: مصدری یا غیر مصدری و اسم ذات یا معنی؛ انواع مشتق: اسم فاعل، اسم مفعول و ...). همچنین در مصدرها و اسمهای مصدر، نوع مصدر (ثلاثی مجرد، رباعی مجرد، ثلاثی مزید، رباعی مزید، مصدر میمی، نوعی، عددی و صناعی) نیز بیان می‌شود.

۵- معرب یا مبنی بودن و نوع آنها (انواع معرب: اعراب لفظی یا تقدیری^{۳۹۹} و منصرف یا غیر منصرف؛ انواع مبنی: ضمیر، اسم اشاره، موصول، استفهام، شرط، اسم فعل، کنایه و ظرف)؛

۶- نوع اسم از جهت حرف آخر (مقصور، ممدود، منقوص، صحیح الآخر و شبه صحیح الآخر).

۷- متصرف یا غیر متصرف بودن.

۳۹۹. از آنجا که اعراب محلی، مربوط به اسمهای مبنی است در تجزیه ذکر نمی‌شود.

ملاحظه

۱- در تجزیه اسم ممکن است همه موارد بالا ذکر نشود؛ مثلاً در تجزیه ضمیر لازم نیست جامد یا مشتق بودن یا مقصور، ممدود، منقوص و ... بررسی شود.

۲- در تجزیه جمع معیار مذکر و مؤنث بودن، جامد یا مشتق بودن و همچنین نوع اسم از جهت حرف آخر مفرد آن است؛ مثلاً در تجزیه «النَّوَاصِي» برای تعیین موارد بالا مفرد آن (النَّاصِيَة) را در نظر می‌گیریم و آن را مؤنث مجازی و لفظی، مشتق، اسم فاعل و معتلّ الآخر به شمار می‌آوریم.

۳- به خاطر داشته باشید که در یافتن حرکات و ریشه‌یابی واژه‌ها مراجعه به فرهنگهای لغت ضروری است. بدین منظور رجوع به این دو فرهنگ پیشنهاد می‌شود: المعجم الوسيط (چاپ فرهنگستان زبان عربی قاهره)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرتاش آذرنوش).

انکون به تجزیه اسمهای منتخب به کار رفته در آیات و روایات زیر توجه کنید:

۱- ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^{۴۰۰}

بُيُوت: اسم نکره، مذکر مجازی، جمع مکسر کثرت (جمع «بَيْت»)، جامد غیر مصدری و اسم ذات، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

ها: اسم معرفه و ضمیر، مؤنث غایب، مفرد، مبنی بر سکون، غیر متصرف.

اسم: اسم معرفه به اضافه، مذکر مجازی، مفرد، مشتق و صفت مشبّهه، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الْغُدُو: اسم معرفه به «ال»، مذکر مجازی، جمع مکسر کثرت (جمع «غَدَاة»)، مشتق،^{۴۰۱} معرب لفظی و منصرف، معتلّ الآخر، متصرف.

الْآصَال: اسم معرفه به «ال»، مذکر مجازی، جمع مکسر قَلت (جمع «أَصِيل»)، مشتق،^{۴۰۲} معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

۲- ﴿تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^{۴۰۳}

ك: اسم معرفه و ضمیر، مذکر مخاطب، مفرد، مبنی بر فتح، غیر متصرف.

۴۰۰. نور/ ۳۶؛ ترجمه: «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند».

۴۰۱. این واژه از ریشه «غَدَا، يَغْدُو» و جمع «غُدُوَة» است. ر.ک: المیزان، ج ۱۱، ص ۳۲۰. برخی نیز گفته‌اند: مصدری است که به عنوان جمع «غَدَاة» به کار رفته است. ر.ک: صحاح جوهری، ج ۲، ص ۵۹۶.

۴۰۲. این واژه جمع واژه مفرد «أَصِيل» یا جمع الجمع است؛ یعنی «أَصْل» جمع «أَصِيل» است و «أَصَال» جمع «أَصْل». ر.ک: جوامع الجامع، ج ۲، ص ۶۲۴ و التبيان، ج ۶، ص ۲۳۵.

۴۰۳. قصص/ ۳؛ ترجمه: «[بخشی] از گزارش [حال] موسی و فرعون را برای [آگاهی] مردمی که ایمان می‌آورند به درستی بر تو می‌خوانیم».

مُوسَى: اسم معرفه و علم، مذکر حقیقی، مفرد، جامد غیر مصدری،^{۴۰۴} معرب تقدیری (اسم مقصور) و غیر منصرف، متصرف.

فِرْعَوْن: اسم معرفه و علم، مذکر حقیقی، مفرد، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و غیر منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

قَوْم: اسم نکره، مذکر مجازی، اسم جمع، جامد غیر مصدری،^{۴۰۵} معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

۳- «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ».^{۴۰۶}

أَرْبَعِينَ: اسم نکره، مذکر مجازی، مشتق و بر وزن افعال تفضیل، از اعداد عقود، معرب لفظی و منصرف، متصرف.

يَوْمًا: اسم نکره، مذکر مجازی، مفرد، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.
يَنَابِيع: اسم معرفه به اضافه، مذکر مجازی، جمع منتهی الجموع (جمع «يَنْبُوع»)، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و غیر منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الحِكْمَةِ: اسم معرفه به «ال»، مؤنث مجازی، مفرد، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

۴- «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النَّعَمِ فَلَا تُتَفَرَّوْا أَقْصَاهَا بِقَلَّةِ الشُّكْرِ».^{۴۰۷}

أَطْرَاف: اسم معرفه به اضافه، مذکر مجازی، جمع مکسر قَلَّت (جمع «طَرَف»)، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

النَّعَم: اسم معرفه به «ال»، مؤنث مجازی، جمع مکسر کثرت (جمع «نِعْمَة»)، مشتق و صفت مشبّهه، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

أَقْصَا (أَقْصَى): اسم معرفه به اضافه، مذکر مجازی، مفرد، مشتق و اسم تفضیل، معرب تقدیری (اسم مقصور) و غیر منصرف، متصرف.

قِلَّة: اسم معرفه به اضافه، مؤنث مجازی، مفرد، جامد و مصدر ثلاثی مجرد، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الشُّكْرِ: اسم معرفه به «ال»، مذکر مجازی، مفرد، جامد و مصدر ثلاثی مجرد، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

۵- «أَيُّهَا النَّاسُ لِيَرْكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجِلِينَ، كَمَا يَرَاكُمُ مِنَ النِّقْمَةِ فَرِيقِينَ».^{۴۰۸}

۴۰۴. این اسم را مشتق از «ماء» و «سا» (نوعی درخت) و به معنای «از آب گرفته» نیز دانسته‌اند. ر.ک: کتاب العین، ج ۶ ص ۲۲۳.

۴۰۵. این واژه جمع «رَجُل» یا «امْرَأَة» دانسته می‌شود.

۴۰۶. عِدَّة الداعی، ابن فهد حلی، ص ۲۱۸.

۴۰۷. مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص ۷۲.

۴۰۸. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۸؛ ترجمه: مردم، باید خدا به هنگام نعمت شما را ترسان ببیند، چنانکه از کیفر هراسان.

النَّاسِ: اسم معرفه به «ال»، مذکر حقیقی، اسم جمع، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

وَجِلِينَ: اسم نکره، مذکر مجازی، جمع سالم، مشتق و صفت مشبّهه، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

كَمْ: اسم معرفه و ضمیر، مذکر مخاطب، جمع، مبنی بر سکون، غیر متصرف.

عَرَّ «نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى؛ بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي، وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي».^{۴۰۹}

النُّمْرُقَةُ: اسم معرفه به «ال»، مؤنث مجازی، مفرد، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الْوُسْطَى: اسم معرفه به «ال»، مؤنث مجازی، مفرد، مشتق و اسم تفضیل، معرب تقدیری (اسم مقصور) و غیر منصرف، متصرف.

التَّالِي: اسم معرفه به «ال»، مذکر مجازی، مفرد، مشتق و اسم فاعل، معرب تقدیری (اسم منقوص) و منصرف، معتل الآخر، متصرف.

۷- «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ؛ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا».^{۴۱۰}

هَذِهِ: اسم معرفه و اشاره، مؤنث غایب، مفرد، مبنی بر کسر، غیر متصرف.

أَوْعِيَةٌ: اسم نکره، مؤنث مجازی، جمع قَلَّتْ (جمع «وَعَاء»)، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، معتل الآخر، متصرف.

خَيْرٍ: اسم معرفه به اضافه، مذکر مجازی، مفرد، مشتق و اسم تفضیل، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

۸- «يَا أُسْرَى الرَّغْبَةِ، أَقْصِرُوا؛ فَإِنَّ الْمَعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيفُ أَنْيَابِ الْجَدَّانِ. أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَأَعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا».^{۴۱۱}

أُسْرَى: اسم معرفه به اضافه، مذکر مجازی، جمع کثرت (جمع «أسير»)، مشتق و صفت مشبّهه، معرب تقدیری و غیر منصرف، متصرف.

الْمَعْرَجُ: اسم معرفه به «ال»، مذکر مجازی، مفرد، مشتق و اسم فاعل، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الدُّنْيَا: اسم معرفه به «ال»، مؤنث مجازی و معنوی، مفرد، مشتق و اسم تفضیل، معرب تقدیری (اسم مقصور) و منصرف، متصرف.

۴۰۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹؛ ترجمه: ما تکیه‌گاه میان راهیم. آن که از پس آمد به ما رسد، و آن که پیش تاخته به ما بازگردد.

۴۱۰. همان، حکمت ۱۴۷؛ ترجمه: این دلها آوندهاست و بهترین آنها نگاهدارنده‌ترین آنهاست.

۴۱۱. همان، حکمت ۳۵۹؛ ترجمه: «[و فرمود:] ای اسیرانِ آز، باز ایستید که گراینده دنیا را آن هنگام بیم فرا آید که بلاهای روزگار دندان به هم ساید. مردم کار ترتیب خود را خود برانید و نفس خود را از عاداتها که بدان حریص است باز گردانید».

الجدّان: اسم معرفه به «ال»، مذكر مجازی، مثنی، مشتق و صفت مشبّهه، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

ضراوة: اسم معرفه به اضافه، مؤنث مجازی و لفظی، مفرد، جامد و مصدر ثلاثی مجرد، معرب لفظی و منصرف، معتل الآخر، متصرف.

۹- «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ ثَلَاثٍ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا»^{۴۱۲}

عبد: اسم نکره، مذكر حقیقی، مفرد، مشتق و صفت مشبّهه، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الإيمان: اسم معرفه به «ال»، مذكر مجازی، مفرد، مشتق و مصدر ثلاثی مزید، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

ثلاث: اسم نکره، مذكر مجازی، مفرد، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

التَّفَقُّهُ: اسم معرفه به «ال»، مذكر مجازی، مفرد، مشتق و مصدر ثلاثی مزید، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الدِّين: اسم معرفه به «ال»، مذكر مجازی، مفرد، جامد و مصدر ثلاثی مجرد، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

الرَّزَايَا: اسم معرفه به «ال»، مؤنث مجازی و لفظی، جمع منتهی الجموع، مشتق و صفت مشبّهه، معرب تقدیری و غیر منصرف، صحیح الآخر، متصرف^{۴۱۳}.

۱۰- كَانَ الْمَسِيحُ (عليه السلام) يَقُولُ: «النَّاسُ رَجُلَانِ: مُعَافٍ وَ مُبْتَلًى؛ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى الْعَافِيَةِ، وَ ارْحَمُوا أَهْلَ الْبَلَاءِ»^{۴۱۴}

المسيح: اسم معرفه و علم (لقب)، مذكر حقیقی، مفرد، مشتق و صفت مشبّهه، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

رَجُلَانِ: اسم نکره، مذكر حقیقی، مثنی، جامد غیر مصدری، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر، متصرف.

مُبْتَلًى: اسم نکره، مذكر مجازی، مفرد، مشتق و اسم مفعول، معرب تقدیری (اسم مقصور) و منصرف، معتل الآخر، متصرف.

۴۱۲- المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۵.

۴۱۳- این واژه مهموز اللام است؛ چون ریشه آن «ر ز ء» است.

۴۱۴- مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص ۶۷.

۴۱۵- در این واژه «فَعِيل» به معنای «مفعول» است؛ یعنی کسی که از پلیدیها پاک است. ر.ک: مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۳ و مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۹۹.

العافیة: اسم معرفه به «ال»، مؤنث مجازی، مفرد، جامد و مصدر ثلاثی مجرد یا اسمی جایگزین مصدر، معرب لفظی و منصرف، معتل الآخر، متصرف.

البلاء: اسم معرفه به «ال»، مذکر مجازی، مفرد، جامد و مصدر ثلاثی مجرد، معرب لفظی و منصرف، صحیح الآخر (مهموز)، متصرف.

قاعده

در تجزیه اسم ویژگیهای زیر بیان می‌شود:

۱- معرفه یا نکره بودن و نوع معرفه؛

۲- مذکر یا مؤنث بودن و نوع آنها؛

۳- مفرد، مثنی یا جمع بودن و نوع جمع؛

۴- جامد یا مشتق بودن و نوع آنها؛

۵- معرب یا مبنی بودن و نوع آنها؛

۶- نوع اسم از جهت حرف آخر؛

۷- متصرف یا غیر متصرف بودن.